

افغانستان در مسیر تاریخ

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

فصل نهم

هجوم مغل ومبارزه مردم افغانستان

(قرن ۱۳ میلادی)

یکم

دسامانه چنگیز خان

مغلها:

مغلها در مغاستان زندگی‌چادرنشینی داشتندودر طوائف متعددی‌منقسم میشدند. مشهورترین این طوائف تاتار ، قنقرات، اویرات، ارلاد، جلایر، کرائیت ونایمن بود. یك طایفه کوچك دیگر از مغل «بورجیقین» نام داشت که بواسطه ظهور چنگیز خان دراین طایفه بعدها شهرت بیشتر حاصل کرد. طوایف مغلی مثل ترکان شرقی، که در پهلوی چین افتاده بودند، بیشتر به‌آن مدنیت قدیم دیده دوخته بودند، در حالیکه ترکان غربی زودتر دین اسلام پذیرفته وبه‌حیث مدافع اسلام بدنیای عرب بحرالرومی نگاه میکردند. راه‌های تجارتی بین‌چین وافغانستان وهندوستان وماوراالنهر وایران - یعنی شرق وغرب - هم ازبین ممالك ترك ومغل عبور میکرد. پس مطالعه ثروت وتجمل کشور های اسلامی وچین، میتوانست انگیزهٔ برای حمله ترك ومغل، دراین ممالك باشد . شهرهای مغل درآن وقت عبارت از چادر وخرگاهائی بودکه به‌مقتضای فصل وهوا وضرورت به‌چراگاه‌ها توسط عراده بسهولت ازیك جا بدیگر جا منتقل میگردید. طوایف خانه بدوش مغل - تاظهور چنگیزخان - بیشتر مشغول شکار حیوانات و تجارت پوست باب باترکها وختنیها بودند. پوشاك شان پوست وخوراك شان گوشت حیوانات صحرا ولبنیات بود زیرا این‌ها زارع نبودند وبشکل قبایل مالدار متفرق و متخالفی، زیر ریاست روسای متعددی زندگی میکردند. روسای طوایف ازسامان تجمل فقط رکاب آهنین داشتند. اما قشر اشراف بداشتن صدها وهزار ها مال مواشی دربین مردم چوپان وخانه بدوش خودممتاز بودند. آنهابه‌جادو وخرافات عقیده‌داشتند، در بهار وتابستان درآب جاری نمی نشستند وحیوان‌را ذبح نکرده‌بلکه سینه‌میشگافتند طلا را میشناختند ولی باظروف طلاونقره آب نمی برداشتند ، استحمام نمیکردند و لباس شسته را به‌زعم آنکه رعد وبرق زیاد میشود درصحرا نمی‌گستردند، خانه برق رسیده را نیز برای سه سال ازخیل بیرون می‌راندند تاداخل اردوی خان شده نتوانند. سواران مغل واسپان شان در گرسنگی وتشنه‌گی متحمل ودر سفر های دور مقاوم بودند. این ها مجرمین را سخت مجازات میکردند.

دربین مغلها ازدواج محدود نبود مخصوصا برای خانهای بزرگ . چنگیزخان بعد از مرگ در حدود پنجصد زن ازخود به‌میراث گذاشت که جزء دارائی او به‌فرزند جانشینش منتقل گردید. مغلها مثل ترکان سوارکار ماهر وتیرانداز قابلی بودند،

کمانهای کوتاه ودراز آنان تافاصله سه‌صد چارصد متر تیر می انداخت اسلحه بیشتر آنها تیغ یکدمه وخنجر بود. منجنیق آتش انداز که توسط چهار پای حمل ونقل‌میشد بزرگترین اسلحه مغل محسوب بود. همچنین پادشاهان ختای (در شمال چین) ازایشان باج میخواست . در هر حال قبایل مانچو ومغل وترك، آسیای شمالی ومرکزی را بین خود تقسیم کرده بودند: قنقرات ها وتاتار ها درسواحل راست رود «ارکون» زندگی میکردند. قبیله برجیقین (چنگیز خان ازهمین قبیله بود) بین رودخانه «کرولن» و «اونون» سکنا داشت. در سواحل «انگووا» قبایل اربعه وهم نژاد تیجی قوت، جو یارات، ارلات وجلایر (این آخری خون ترك‌راهم جذب کرده بود) زندگی داشتند. در سواحل شرقی «بایکل» طایفه «مرگوت» — که از اختلاط مغل ومانچو بمیان آمده بود — حیات بسر میبردند ودرسواحل غربی آن مغلهای الوت مستقر بودند . بطرف جنوب بایکل ازکوه های کنتی تادیوار چین قلمرو دولت «کریت» کشیده میشد که قویترین سایر طوایف بوده وبرعکس ادیان طوایف دیگر، متقلد دیانت عیسوی بودند. و «نایمنها» بین اورخون علیا والتائی کبیر بامذهب نسطوری عیسوی بسر میبردند. درجنوب غربی نایمن‌ها ترکان اویغور زندگی میکردند. ترکان اویغو درقرن هشتم ازکوه های قراقروم به ترکستان شرقی مهاجرت کرده وآنجا را ازطوایف تخارضبط وبتشکیل دولتی‌پرداختند. چون این‌ها درسر راه های تجارتی افغانستان وچین وماورالنهر قرار داشتند بزودی از زندگی وتمدن مردم این مناطق متاثر شدند واز مبلغین عیسوی وهم بودائی و زرتشتی افغانستان ومانوی ها اقتباساتی نمودند، مهمتر ازهمه قبول کردن خط سریانی بود. اویغور ها پیرو مذهب مانی بوده بعدها بودائی وقسما مسیحی شدند و پس از گرفتن الفبای سریانی ایشان درسر تمدن ترك ومغل قرار گرفتند . این ها و طوایف قرلق — که در سواحل مجرای سفلی رود تارم میزیستند دروقت ظهور چنگیزخن — هر دو فاقد اعتبار سیاسی وتابع حکومت قراختائی کاشغرستان شمرده میشدند واین همان حکومت مقتدری بودکه در اوایل قرن دوازده تشکیل وتا اوایل قرن سیزده عمر نمود وتمام قبایل ترکستان شرقی وترکستان غربی پادشاه قراختائی را «گورخان» یا شهنشاه خودشان میشناختند ، پایتخت این دولت بلاساغون در کاشغرستان بود. مردم کاشغرستان قسما مسلمان وقسما بت پرست وترسا بودند ولی ضعف داخلی باتوطئه دولت خوارزمشاهی ، و خیانت کوچلوك خان نایمن داماد گورخان، دولت قراختائی را منقرض وجایش را به‌کوجلوك داد، تابا حمله چنگیزخان مقابل شد.

همچنین درقرن دوازدهم — مقارن ظهور چنگیزخان — کشور پهناور چین بین دو حکومت رقیب منقسم بود: چین شمالی مربوط به «مانچوها» وپایتختش پیکنگ بود که از پیکنگ تاکایفونگ به‌عنوان «کن» یا «پادشاهان طلاء» فرمان میدادند. درچین جنوبی شهنشاهی چینائی «خانواده سونگ» (پایتخت آن شهر کونسی) مستقر بود. درسرحدات غربی این دوحکومت، دسته جات تبتی‌وتانگوت‌قرار داشتند .

واماممالك اسلامی درآسیای وسطی وآسیای قریب ـ مقارن ظهور چنگیزخان ـ شکل ذیل را داشت : کشور های ماورالنهر وافغانستان وایران جزء قلمرو شهنشاهی مقتدرخوارزم بودکه در زیر فشار استبداد زندگانی ناراضی داشتند . درماورای دریای سند (سند وملتان) ، ناصر الدین قباچه غوری ودرهند متوسط سلطان شمس الدین التتمش‌غوری

در راس دولتهای مستقلی قرار داشتند که فقط در داخل قشر وسیع خویش مشغول واز سایر ممالك اسلامی جدا افتاده بودند. آسیای صغیر دارای دولت سلجوقی قدیم بودکه پادشاهان آنجا اغلب باجنگهای صلیبی اروپائیان دست وگریبان بودند. کشور شامات ومصر دردست شاهزادگان وشاهان ایوبی بودکه بعلاوه نفاق های داخلی مثل سلجوقی های آسیای صغیر باهجوم صلیبی ها دچار میشدند .

اوضاع اجتماعی واقتصادی وسیاسی ومذهبی اروپای‌قرون‌وسطی‌را تاقرن‌یازدهم بشکلی در آورده بودکه تاجر به‌غرض اخذ سودواشراف وفیودال برای حصول زمین وثروت ودهقانان گرسنه وسر کوب شده برای رهائی ازظلم سنیور ویافتن لب نانی همه‌چشم به ثروت مشرق زمین دوخته بودند، کلیسا نیز درسر این همه قرار داشت که تخلیص اوریشلم را از دست مسلمانان بهانه جدال میگرفت، این است‌که پاپ اوربان دوم درسال ۱۰۹۵ دراجتماع روحانیان وفیودالان ودهقانان در کلر مونت فرانسه تقریری کرد وهمه را برای رهائی اوریشلیم ازجنگ مسلمانان، تشویق به جنگ نمود وخاطر نشان کردکه غنایم گرانبهائی درانتظار آنان است ودهقانیکه در این جنگ «مقدس» شرکت کند آزادی خود رابدست خواهد آورد . همچنین پاپ تمام اسقف ها را مامور کردکه جنگ صلیبی راتبلیغ نمایند، این است‌که سپاه دهقانان نادار در حالیکه نمیدانستند اوریشلیم کجاست بازحمت زیاد تاقسطنطنیه واز آن جا به آسیای صغیر رسیدند. ولی از طرف ترکان به‌سختی کوفته شده به‌قسطنیه عقب نشستند . ازآن بعد قشون شوالیه های اروپا ازراه دریا وخشکه در ۱۰۹۷ به قسطنطنیه وارد شدند واز آنجا به‌آسیای صغیر گذشتند، گرچه این‌ها تلفات زیادی دادند اما به‌فتح انطاکیه موفق شدند وتمام مسلمانان را سر بریدند. آنها در ۱۰۹۹ اوریشلیم راتسخیر وسکنه مسلمان را بازنان وکودکان کشتار دسته جمعی کردند و آنگاه حکومت اوریشلیم تشکیل وپادشاهی ازشوالیه ها تعیین شد. نظام فیودالی اروپا که مبنی بر فشردن شدید وسرف ساختن دهقان بودنیز دراین پادشاهی تطبیق گردید وبغرض دفاع دربرابر مسلمانان ، قلعه های جنگی اعمار ودسته جات مختلف نظامی تشکیل شد، تجارت اروپا مخصوصا ایطالیا هم بامشرق زمین گشاده ترگردید. مسلمانان برای راندن این مهمانان ناخواسته وپرمدعا برخاستند وترکها درسال ۱۱٤٤ «ایدس» ازدست رفته‌را مسترد کردند. اروپایان برای تحکیم موقع خود جنگ دوم صلیبی را در اواسط قرن دوازدهم شروع کردند اما جائی نرسیدند. درعوض سلطان صلاح الدین ایوبی، حکومات اسلامی سوریه وبین النهرین شمالی ومصر رازیر پرچم خود متحد وبرضد صلیبیان متجاوز سوق نمود. ایوبی در ۱۱۸۷ شوالیه های اروپا را درهم شکست واوریشلیم رافتح وپادشاه صلیبی را اسیر نمود. اروپا برای‌جنگ سوم بایستاد وفریدریك اول امپراتور آلمان، فلیپ دوم پادشاه فرانسه وریچارد اول پادشاه انگلستان باقشون زیادی روبه شرق سرازیر گردیدند. امافریدریك دریکی از رودخانه ها غرق شد وپادشاهان انگلستان وفرانسه بعداز دو سال محاصره عکا را گرفتند وخودشان به‌اروپا برگشتند،امااوریشلیم دردست‌مسلمانان‌ماند وتسلطاروپائیان بر سوریه وفلسطین سستی گرفت، درآغاز قرن سیزدهم اروپا به‌جنگ چهارم‌صلیبی شروع نمود، ولی این بار سپاه صلیبی درعوض اوریشلیم به‌قسطنطنیه هجوم کرد ودر ۱۲۰٤ شهر را فتح وویران وتاراج واهالی را کشتار بیدریغ نمودند. به‌این ترتیب

عوض امپراتوری یونانی بیزانس، امپراتوری‌لاتین بنانهاده شد. بیزانسی ها درقسمتی ازبالقان وآسیای صغیر باقیماندند، ومردم از رفتار امپراتوری جدید متنفر بودند. بیزانسی ها دوباره جان گرفتند ودر ۱۲۶۱ به‌قسطنطنیه حمله وفتح، وامپراتوری‌مرده بیزانس را مجددا احیا کردند، ولی خرابی های وارده دیگر قابل تلافی نبود. در فرانسه وآلمان گفته میشد که فتح اماکن مقدسه کار گنهکاران نیست بلکه کودکان معصوم میتوانند این‌کار را نمایند. پس سپاهی از کودکان درفرانسه وآلمان تشکیل وتوسط کشتی ها به‌عزم فلسطین در دریا انداخته شدند، این سپاه بیگناه قسما در طوفان دریای مدیترانه غرقاب فنا شدند وقسما ازطرف صاحبان کشتی درمصر به بندگی فروخته شدند، عده‌ئیکه از جنوب ایطالیا عوض فلسطین به‌جانب اوطان خود برگشتند هم در عرض راه تلف گردیدند. معهذا جنگهای صلیبی به‌این جا خاتمه پیدا نکرد ودر قرن سیزدهم جنگهای دیگری بعمل آمدکه مشهورترین آنها جنگ‌هشتم درسال ۱۲۷۰ ـ است. روی همرفته صلیبی ها ازاین جنگهای غارت گرانه وسفاکانه‌ـ بعد از دوصد سال حرب وضرب ـ هیچ سودی نبردند وجز قبرس هیچ جائی در دست شان نماند، اما ازنظر اقتصادی برای اروپا مفید ثابت شد وتجارت ایتالیا و جنوب فرانسه بامشرق زمین وسیع گردید . نتیجه مهمتر جنگهای صلیبی برای اروپا آشنا شدن بازراعت جدید ومحصولات تازه شرق بود، صنعت ابریشم بافی وبلور سازی نیز ازاین بعد در اروپا معمول شد وشناسائی اروپا بافرهنگ وتمدن ممالک اسلامی مشرق باعث انکشاف فکری آنان گردید .

چنگیز خان :

او مرد عجیبی بودکه باذکای حیرت انگیزی درسایه شمشیر وسیاست مداری عالم توران را زیر پرچم وحشت افزای خودجمع کرد، این مرد قوی هیکل وبلند بالا باپیشانی فراخ وریش دراز بیسواد بود وجز زبان قبیلهٔ خوددیگر زبانی نمیدانست ، بخدا معتقد بود وبه‌فال شانه سوخته پابندی داشت، او درمقدمه حوادث بزرگ خلوت میگزید وباریسمانی در گردن بحضور معبود نیایش میکرد ونیل ومرام خودش را استرحام مینمود، اوجاه طلب شدید ومسحور تحکیم وفرمان روائی بود وهمه چیزرا برای خود وخاندان خود ودر مرتبه دوم برای مغلستان میخواست. چنگیز دلبسته آن بودکه نام بزرگی درجهان ازخود باقی گذارد ووسیله این‌مقصود کشتار وانهدام مهیب ملل وممالک راقرار داد. چنگیز خان راجع به‌آینده خاندان خود چنین میگفت : روزی خواهد رسید که احفاد من زنان قشنگی دربر خواهند گرفت وپارچه های نفیسی خواهند پوشید وطعام های لذیذی خواهند خورد وخوبترین اسپان سوار خواهند شد، ولی آیاهیچ فکر خواهندکرد که تمام این‌چیزها را به‌کی مدیون اند ؟ همچنین او راجع به‌بقای نام خود روزی یکنفر قاضی اسیر افغانستانی (قاضی وحید الدین فوشنجی) درمعسکر مرغاب چنین گفت: ازکشتار های که‌من درممالك محمد اوغری ـ دزد ـ (سلطان محمد خوارزمشاه) نموده‌ام نام عجیبی ازمن درمیان مردم خواهد ماند. قاضی دل به‌مرگ نهاد وگفت : چون خان تمام مردم رامیکشد پس نام درمیان کی خواهد ماند ؟ چنگیز خان برای مغلستان آرزو داشت که عظمت امپراتوری توکیو های قرن ششم را (یعنی ایل‌خان توقان ودوبوخان) اعاده‌کند آن عظمتی که‌وقتی برنصف آسیا

فرمان میراند، این است که قراقروم را درمرکز طبیعی منگولیا پایتخت خویش قرارداد واین همان مرکز خان‌قان بزرگ ترکی قرن شش وپایتخت خاقان بزرگ اویغور قرن هشتم بود که‌کتیبه های تاریخی کول‌تکین ومکوبین خان درحوالی آن کشف گردیده است. شهر قراقورم بعد ازانهدام شهرهای افغانستان وماورالنهر بواسطه فرستادن صنعت کاران این شهرها وچینی‌ها درآنجا آبادشد ومغل‌ها بواسطه خزائن آسیای وسطی درمغلستان ثروتمندشدند تاجائیکه دادوستد ومعاملات تجارتی هریك ازمغلهای متمول دریك نوبت از ۳۰ تا ۵۰ هزار بالش بالغ میشد. وبشهادت مورخ افغانستان عطا ملك جوینی هربالشی در عهد مغل بالغ برپنجصد مثقال طلا ویا نقره بود وهر بالشی نقره به ۷۵ دینار (رکنی) مبادله میشد که عیارش چهار دانگ بود.

زراعت ونهال شانی نیز درقراقروم درعهد اوگتای خان پسر چنگیزخان ترویج گردید وثروت قراقروم به‌جائی رسید که درقحطی زمان اوگتای یك من غله به‌یك‌دینار طلا خرید وفروش میشد، باآنکه خانهای مغل اکثر درقشلاق وایلاق زمستانی و تابستانی میبودند تا شهر ها، معهذا قراقروم شهر اداری ویا بیشتر تجارتی بود، «جرگه‌های کبیر» هم‌درآن‌جا منعقد میشدوشهر دارای دیوارها ودروازه‌ها وبازارهایی بودکه نمایندگان سیاسي وتجار مال زیادی درآن جا اقامت داشتند، تا اینکه قبلای خان شهر پیکنگ را درچین پایتخت دائمی امپراتوری مغل قرار داد وکوچی‌گری را ترك نمود.

چنگیزخان برای‌ترویج سوادخوانی، اطفال مغل را به‌شاگردی ترکان اویغور گماشت تانوشت وخوان آموختند. چنگیز برای تسهیل تجارت راه‌ها رامامون کرد و رباط هائی بنام «یام» بساخت که هر بیست هزار نفر از نفوس به تهیه اشیای مایحتاج رهگذر دریك یام مکلف بود وسالانه تفتیشی ازآن بعمل می‌آمد. این مردقهار درداخل کشور خود مقنن قابلي بودکه قانوني «یاسا» نوشت وطبق آن زناودزدی را بامجازات سخت ازبین مغل برانداخت واردو را باطاعت کورانه برای‌فتح جهان‌منتظم نمود. واحد سپاه، ده‌نفر بودکه یکنفر آن‌آمر دهه حساب میشد، ازده دهه یك‌صده واز ده صده یك‌هزاره وازده هزاره یك‌تومان تشکیل میگردید، هیچ فرد ازدهه وصده و هزاره وتومان خود به‌هیچ عنوانی تادم‌مرگ جدا شده نمیتوانست ومتخلف به‌اعدام محکوم بود. این‌افراد اردو به‌تهیه لباس واسلحه خود مکلف بودند ودرسفر حربی از محصول حیوانات ارود تغذیه میکردند، دولت برای‌مصرف سه‌ماهۀ هریك ازدهه، در سفر سه گوسفند قاق ویك دیگ آهني میداد وبس. زنان عسکر درغیاب شوهران کار میکردند ومالیات دولت را میپرداختند. چنگیزخان درابتدای جلوس خوداطاعت بی‌قید وشرط مردم را نسبت بخود تعهد گرفته بود تاجائیکه اگر امرکند پسر پدر خودرا ویاپدر پسر خودرا باید بدون درنگ اعدام نماید. او درياسای خود «شکار» را به‌حیث یك مانوره جنگی قرارداد که درایام حضر چندماه را دربر میگرفت، اقسام سباع وحیوان توسط محاصره وراندن درمحل معینی جمع میگردید آنگاه تمام این‌ها ـ به‌استثنای بیمار وپیر، وآنهم به‌شفاعت موسفیدان ـ کشته میشدند، وعین این‌روش درمورد ممالك بیگانه بایستی تطبیق میگردید. دراین یاسا مثل دساتیر تعبیه لشکر، تخریب بلاد، انضباط عسکری، تساوی ادیان، احترام زاهدان، حفظ صنعت کار و پیشه‌ور، تامین راه های تجارتی، مصونیت مال، الغای القاب واکتفا به‌مجردنام، لغو

حجاب دربار، تقسیم مال مرده بورثه ودر صورت فقدان ورثه به‌غلام وشاگرد متوفی، دست نخوردن زنان اسیر تا رسیدن بحضور خان ــ آنگاه خان میتوانست آنان‌را خود انتخاب کند وبدیگران تقسیم نماید ــ (اما احکام این قانون درمورد کشور های‌مسلمان هنگام فتح رعایت نمیشد)، همچنین درموضوعات دیگری مقرراتی وضع شده بودکه تمام حکمرانان قلمرو به‌تطبیق آن وتمام مردم به‌اطاعت ازآن مجبور بودند. این است که در سراسر کشور او یك انضباط شدید وآهنینی حکمفرما بود وچرخ امور بدون توقف جریان داشت.

اما این موسس وتشکیل کننده قوی وقاهر عندالضروره بدسایس وحیل نیز متوسل میگردید، او دربرابر دشمن ازدور بااحتیاط واعتدال وخون سردی تظاهر مینمود وهیچوقت مغرورانه تهدید نمیکرد فقط درموقع تهدید این قدر مینوشت : «... اگر منقاد نگردند ماآنرا چه دانیم ؟ خدای قدیم داند» چنگیز خان در کشورهای مسلمان طی بیاناتی که مینمود مردم‌را گنهکار بدربار آفریده‌گار وخودش را کیفرآلهی بحساب میداد، تاثیر این‌کلام درازهان مساعد مردم مسلمان آنروز کمتر ازتاثیر شمشیر چنگیز خان نبود . او بنام تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه کشورهای‌متمدنی را بویرانه تبدیل نمود، او دربلخ ــ مخالف بایاسای خود ــ معمور ترین‌وبزرگترین شهر های آسیای وسطی را ــ که‌بدون جنگ تسلیم شده‌بود ــ آتش زده به‌تل خاکی مبدل‌کرد، باغها را بسوخت ونفوس را قتل عام نمود، درحالیکه اودر یرلیغ هائی (فرمان) که به‌عنوان افسران اعزامی خود برای تسخیر ممالك میفرستاد چنین‌مینوشت: «امیران و بزرگتران ورعیت بسیار چنین دانند که ... همه روی زمین از آفتاب برآمدن تافرو شدن بتو دادم هرکس اطاعت نماید برخود وزنان وفرزندان واهل، رحمت‌کرده باشد وهرکس که ایل نشود بازنان وفرزندان وخویشان هلاك گردد .» چنگیزخان در بخارا ضمن مصاحبهٔ بائمه، چهارنبای مسلمانی را (ظاهرا) تصدیق کرد وراجع به‌فریضهٔ حج اضافه نمودکه همه عالم خانه خداست واز هر جائی به او میتوان تقرب کرد. فقهای اسلام که دلداده جدل لفظی بودند بعداز این نطق چنگیزخان دربخارا بدو دسته شدند: یکی میگفت اومسلمان است که چهاربنای مسلمانی را تصدیق نموده است. دیگری میگفت کافراست‌که فریضه حج‌را انکار میکند. درحالیکه چنگیزخان درعمل جامع بخارا وشهررا بخاك برابر ومصاحف رازیر سم ستورلگدمال نمود وکتابخانه مشهور بخارا را بسوخت ونفوس راقتل‌عام نمود. یعنی چنگیزخان درراهٔ نیل به‌مقصدش ازهیچ‌کار زشتی روگردان نبود. گرچه بعضی مورخین ــ مثلا "هنری‌مسیورونه‌گروسه" مولف‌تاریخ‌آسیا "امپراطوریهای‌مغل" چنگیزخان‌راباتمام‌اعمالش‌درسراسر مردم‌افغانستان‌وخوارزم‌وترک‌مسلمان ،تطهیرمیکنند ،وشایداحساس‌مستعل‌آنان‌از یاد جنگهای دوصد ساله صلیبی دراین قضاوت بی‌تاثیر نباشد. اما این طور قضاوت ازطرف بعضی مورخین جدید شرقی که بیشتر به‌منابع اروپائی تکیه وتقلید میکنند بسیارتر محل تعجب است.

البته درجهانگیری اشخاصی ازقبیل اسکندر وسزار وامیرتیمور کورکان و ناپلیون درردیف چنگیزخان قراردارد. ولی درخون ریزی وتخریب قسمتی از جهان، چنگیز وآتیلا برآنها پیشی میکنند اگر آتیلا میگفت: من بلای خداوند وجکش جهانم ودر جائیکه سم اسپ من برسد دیگر گیاه نخواهد روئید. جنگیزخان درعمل این‌ادعای

اورا درآسیای وسطی تطبیق نمود. معهذا اختلافی در تاریخ این‌دونفر موجود است و آن اینکه هجوم آتیلا درمسیر خونین خودش درفرانسه آنروز بامقاومت نظامی ودر ایتالیا با تدبیر کلیسا دوچار شد ودرزیر تاثیر زور وزر آنان مأیس به‌مراجعت گردید وهمچنان بعد از مرگش درهنگری (سال ٤٥٣ مسیحی) بین ٥٠ نفر اولاد او درسر دعوی تاج وتخت آتش نفاق مشتعل گردید واین هردو حادثه درنجات اروپا موثر گردید، در حالیکه هجوم چنگیز را درشرق هیچ مقاومت نظامی ویاتدبیری متوقف ساخته نتوانست، ونه‌بعد ازمرگش بین پنج صدنفر آل واولاد او جزئی اختلافی در سرتاج وتخت پیداشد، پس مدت های دیگر آن آتش عدوان وخسران درمجمر ممالك مفتوحه زنده وفروزان بود ودرنتیجه نسوخته‌ئی در این کشور ها باقی نماند .

تشکیل دولت مغل :

یسوگا پدر چنگیز رئیس قبیله بورجیقین درنواحی دره علیای رود آمور در مغلستان بود ودر ۱۱۷٥ بمرددرحالیکه ازاو پسری ۱۳ ساله بنام تموچین باقیماند. تموچین درسال ۱۱٦۲ در خانوادهٔ قیات بدنیا آمده بود وبعداز مرگ پدز بامخالفت های داخلی قبیله دچار شد ، لهذا به‌طغرل خان (اونگ خان) پادشاه طوایف کریت (کرائیت و ساقیز) متوسل گردید، زیرا حکومت آنروزه کریت قوی بود واز کوه‌های کنتی تادیوار چین فرمان میراند، ترك‌های کریت پیرو مذهب‌نسطوری مسیحی وباشنده اراضی بین اورخون علیا والتائی کبیر بودند. اونگ خان، تموچین راپذیرفت و بدستیاری او قبایل ترك ومغل رامنقاد ساخت، ولی‌بعدها برتموچین مشتبه ودرصدد محو اوشد. تموچین به‌جنگهای سه‌گانه دفاعی پرداخت ودر جنگ آخری در ۱۲۰۲ براونگ خان غالب گردید وتمام خاندان اورا بیرحمانه از تیغ‌کشید وبه‌این صورت قلمرو کریت جزء متصرفات تموچین شد واو در ۱۲۰٦ لقب «چنگیز خان» یعنی شهنشاه بزرگ اختیار کرد. چنگیزخان بعد ازغلبه به‌اونگ خان سایر قبایل‌همجوار را به‌اطاعت دعوت‌کرد، قنقرات ها واویرات ها قبول کردند ولی طوایف تاتار ونایمن وجویرات ومرگد وغیره سرباز زدند. چنگیزخان تمام مخالفین رایکی پی دیگری شکست دا، درجنگ «آلتای سو رئیس تاتارها تیانگ کشته شد ورئیس نایمن ها کچلوك فرارکرد وسایر مخالفین مغلوب ومطیع گردیدند وبه‌این صورت دولت مقتدر مغل تشکیل شد .

بعد ازآنکه چنگیزخان طوایف مختلف بورجیقین، کریت، نایمن، اویرات، ارلات، برلاس، جلایر ، وغیره‌را دریك‌جرگه بزرگ پابند قانون خود نمود ، عملا شهنشاه تمام‌قبایلی گردیدکه چراگاه آنان بین بحرخزر وبحر جاپان منبسط بود وچادر وخرگاه شهرشان محسوب میشد. دیگر مخالفت را مجال نماند وتمام مخالفین سردر گریبان عدم کشیدند، جموکی عاصی بندازبند جدا وتوکته اعدام شد وعدهٔ هم دردیگ های آب جوشان طبخ‌گردیدند. این‌صیت هولناك چنگیزخان چنان زنگ خطری بودکه‌ایدی قوت‌خان پادشاه ترکان متمدن اویغور داوطلبانه عبودیت اختیار کرد زیرا او نمی خواست دردیگ جوشانی غسل نماید وطبق یاسای‌چنگیز خان اولاد واتباع وبلاد اویکجا معدودم گردند.

فتوحات مغل :

در چین : چنگیز خان بعد ازاستحکام دولت مغل در صدد تسخیر کشور چین

برآمد، نخست درسال ۱۲۰۷ دولت «هیا» یعنی تانگوت را ـ که درغرب چین افتاده وکاروان های تجارتی بین آسیای مرکزی وچین را میزد ـ مغلوب ومنهدم نمود، دولت چین شمالی ازاین پیش آمد ممنون شد ودروازه هایش برخ مغل کشاده گردید. آنگاه چنگیزخان چینائی های امپراتوری سونگ ـ چین جنوبی ـ را که مخالف امپراتوری چین شمالی بودند با مخالفین ختائی دولت شمالی به بغاوت تحریك نمود وهم خودش درسال ۱۲۱۱ به پایتخت «لیچی لی» حمله نمودولی بادفاع شدید دولت وملت چین شمالی مقابل گردید ومجبور شد باچهار پسر خود پنج سال دراین محاذ بجنگد، بالاخره در سال ۱۲۱۵ بعد از محاصره شهر پیکنگ «اوتوبو» پادشاه طلای چین شمالی درآن طرف دریای زرد وبه جانب کانفونگ فرارکرد ودرسال ۱۲۲۳ درولایت هونان نا امیدانه جان داد. چنگیزخان درطول مدت جنگ درچین شمالی خرابی وکشتار زیادی کرد ومزارع دهقانان اکثر به چراگاهای حیوانات مغل تبدیل شد. درچین وقتی خبر بغاوت مخالفین قدیمی چنگیزخان از مغلستان رسید وچنگیزخان بمراجعت مجبور گردید، این خبر خوش عجالتا سبب نجات بقیهٔ کشور چین گردید، گرچه «موکولی» سردار دیگرمغل دامنه این فتوحات را ازلیچی لی تاشان تونگ، تسی نان وچانسی کشید معهذا فتح کامل کشور چین نصیب نواسه چنگیز خان بود. اوگتای بعد ازپدر درسال ۱۲۳۳ تمام چین شمالی را بشمول کوریا مسخر کرد وکایفونگ پایتخت چین خاص رافتح نمود. گیوک خان پسر وجانشین اوگتای خان که تاسال ۱۲۴۹ خاقان مغل بودبرای تسخیر چین جنوبی سوقیات آغاز نمود، بعد قبلای خان (۱۲۵۹ـ ۱۲۹۳) چین جنوبی رابطور قطع فتح وامپراتوری سونگ رامنقرض نمود. همین شخص بودکه در ۱۲۷۱ شهر پیکنگ را «خانبالیغ» نام گذاشت وپایتخت امپراتوری مغل (موسوم به یوان) قرار داد، وهم درعهد اوبودکه کشور جاپان درسال های ۱۲۷۵ ـ ۱۲۸۱ دوباره درسواحل هاکوزاکی وکوشو مورد حمله ۳۰ تا ۵۰ هزار عسکر مغل وکوریانی و یکدسته بزرگ جهاز جنگی آنان قرار گرفت. گرچه مغلها دراین حملات خود بامقاومت شدید مردم وامپراتور وامرای متعدد جاپان مقابل وناکام گردیدند ولی درعوض توانستند برمارا درسال ۱۲۸۷ فتح نمایند، همچنین دامنه سوقیات مغل دراندوچین وجاوا کشیده شد.

درهر حال مغلها بعد از فتح کشور پهناور چین ـ برعکس روش خود درآسیای وسطی ـ به تشویق صنایع وتجارت پرداختند وحتی غنایم کشورهای تاراج شده دیگررا دراین جا ریختند. پس درچین یك جنبش جدید صنعتی بوجود آمد و کارگاهای عظیمی باصدها هزار پیشه ور وکارکن بکارافتاد، صنعت مشهور وقدیمی چین یعنی چینی سازی وابریشم بافی باکشتی سازی ترقی کرد، مگر باوجود این همه رفتار وفشار مغل درمورد مردم وروش تبعیضی آنان نه تنها طبقه دهقان چین بلکه طبقه فیودال و تاجر کشور راهم ناراض ومتنفر ساخت تاجائیکه درقرن چهاردهم منجر به انقلا ب وقیام مردم گردید، نتیجه هم انهدام امپراتوری مغل وتاسیس امپراتوری چینی بود (امپراتوری مینگ) این تنها نبود بلکه مردم چین مغلها را تامغلستان تعقیب ومطیع ومنقاد خود کردند وتاقرن شانزدهم مغلها درشمال صحرای گوبی محدود گردیدند ودرقرن هفدهم دیگر اقتداری ازایشان باقی نماند ومغلها درقبایل وطوایف مختلف خود منقسم شدند. عین این روبه راملت چین درمورد مهاجمین جاپانی تطبیق نمودند

وقشون سامورایی های حریص وهیده یوشی امیربزرگ جاپانی را در ۱۵۹۸ بدریا ریختند وبدین صورت به‌حملات مداوم کشتی های کوچك جاپانی بشهر های ساحلی چین وهم‌به آرزوهای تملك‌چین ازطرف نظامیان جاپان خاتمه دادند.
چنگیزخان بعدازفتح‌چین‌شمالی‌سپاهی‌به‌قیادت دونفرجنرالهای‌مشهورشی«یمه‌وسبتای» درمحاذغرب‌به‌کشورکاشغرستان‌سوق‌کرد،این‌سپاه‌درسال۱۲۱۷درمنطقه‌تقماق قوای کوچلوك خان نایمن پادشاه غاصب کاشغرستان را درهم شکست وخودش را مجبور به‌فرار نمود، ولی رساله های تعقیب کنندهٔ مغل کوچلوك را درراه فرار بسوی‌بدخشان بکشتند وبه‌این صورت‌دولت‌نایمن برافتادوحوزه‌تارم‌وایلی باشهرهای یارکندوکاشغر وختن تابام دنیا «پامیر» جزء امپراتوری مغل گردید. در این‌فتح سریع مخالفت قبایل اویغور قرلق والمالیق ومسلمان وعیسوی کاشغرستان نقش بزرگ داشت ، چه سوء اداره ومظالم وتعصب مذهبی دولت کوچلوك همه مردم را برضد او وحمایت ازقوای مغل انگیخته بود. مامورین چنگیز خان‌هم بعداز فتح کاشغرستان مدبرانه رفتارکردند و پیروان عردین ومذهبی رامساوی وآزاد شناختند. این است‌که مسلمین وعیسوی ها با اداره مغل سرسازش وهمکاری گرفتند . کاشغرستان ازاین بعد تحت اداره چغتائیان قرارگرفت .

حمله در آسیای وسطی :

چنگیزخان بعد از تشکیل دولت مغل وتسلط برچین شمالی وترکستان شرقی، در ابتدا خیال پیشروی در آسیای وسطی نداشت، زیرا اوشهنشاهی خوارزم را قوی ترین دولت های جهان میدانست وحاضرنبود امپراتوری صحرائی وجدید التشکیل خودرا درنبرد باچنین قدرتی دربساط قمار بگذارد . چنگیزخان ازفاصله دور وبیگانه‌ئی باطن پاشیده وفرسوده آنرا ندیده بلکه فقط میتوانست شبح عظیم دولت بزرگ خوارزمی را بشکل دیو قوی پیکر واما مجللی درنظر آرد که از سیحون تا عراق‌فرمان میراند وبردها ملیون نفوس مجهزتر اتکا دارد، اومیشنید که‌چهار صدهزار سوار مسلح زیربیرق خوارزمشاه حرکت میکند ودر فنون جنگی ورزیده است. لهذا چنگیز خان مصلحت درآن میدید که‌باچنین شهنشاهی بزرگی بامدارا ومواسا راه اتحاد ودر عین حال بی‌طرفی به‌پیماید واز روابط تجارتی بامالك خارجی استفاده نماید، درحالیکه تمام راه‌های تجارتی چین‌باهندوایران وتاسواحل مدیترانه همه از قلمرو و سیع خوارزمشاه عبور میکرد وتنها این دولت میتوانست که دولت مغل رابگذارد بادنیای غرب تجارت نماید ویااورا باانسداد این راه‌ها محکوم به‌انزوا کند . چنگیزخان از همه‌بهتر این مطلب را درك میکرد وبه‌همین سبب بود که قبلا درسال ۱۲۱۵ سفیر سلطان خوارزم سید بهاء الدین رازی راکه تاپیکنگ رسیده بود باموددت واحترام پذیرفته واز وجوب‌صلح دائمی بین دولتین واستقرار روابط تجارتی بین مملکتین‌سخن زده‌بود. اینك‌که راه‌های تجارتی چین‌را باانهدام قوت های تانگوت ها وغیره باشمشیر بازکرده بود، همینکه اولین کاروان تجارتی ماورالنهر را درقلمرو خود دید بامنتهای شوق وشعف ازآنها پذیرائی کرد ونه‌اینکه به‌آنها سود بسیاری داد بلکه تجارمشهور این کاروانرا نزدخود پذیرفت وآمادگی خودرا برای توسعه تجارت بین شرق وغرب اظهار نمود. این تنهانبود درمعیت این کاروان، چنگیزخان سفیری بنام محمود یلواج باپیام وهدایائی بحضور سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد (درآن جمله یك پارچه‌طلای

بزرگی بضخامت گردن اشتری بودکه توسط گردونه انتقال داده میشد) واستقرار روابط تجارتی بین مملکتین را خواستار شد، چنگیزخان دراین پیام خودرا پادشاه مشرق وسلطان را پادشاه مغرب خوانده وتحکیم دوستی‌را بین هردو تاکید نموده بود. سلطان پیشنهاد چنگیزخان را عجالتا پذیرفت وبرای استقرار تجارت بین هردو طرف بامحمود یلواج سفیر چنگیز خان قراری بست وتحکیم روابط تجاری را وعده داد .

چنگیزخان ازاین پیش آمد بقدری خوش ومطمئن شدکه متعاقبا کاروانی مشتمل برچهار صد نفر تاجر باطلا ونقره واموال تجارتی ازقبیل ابریشم، احجار کریمه، منسوجات وغیره به‌استقامت قلمرو خوارزمشاه بحرکت افتاد. وقتیکه این کاروان بشهر اترار درساحل سیحون رسید وسلطان ازحاکم اترار «ینالجق» ملقب به‌غایر خان اطلاع ورودآنان راگرفت چون خود مصمم تسخیر چین ولهذا طالب جنگ باچنگیزخان بود امر کردتا تجار چین کشته واموال تجارتی شان‌ضبط گردید. چنگیزخان اطلاع این حادثه را ازیك نفر تاجر فراری گرفت ولی هنوز نمیتوانست چنین عمل دیوانه واری را از یکنفر پادشاه مقتدر باور کند. لهذابرای فهمیدن صحیح این واقعه یك هیئت سه‌نفره سفارت مرکب ازدو نفر تاتار (مغل) ویکنفر مسلمان بدربار سلطان فرستاد تا در صورت وقوع چنین حرکتی تاوان اموال ضبط شده وتسلیم قاتل از سلطان تقاضا شود. اما جواب سلطان دربرابر چنین تقاضای معقول تنها اعدام هیئت سفارت بود وبس. وقتیکه چنگیزخان ازاین حرکت دوم سلطان اطلاع گرفت تکان‌سختی خورد وگفت: سلطان محمد پادشاه نی‌بلکه یك دزد است. چنگیز خان دانست که از این‌بعد تادولت خوارزم باقیست راه تجارتی چین ومغلستان باتمام کشور های غربی مسدود خواهد بود زیرا راه‌ابریشم وسایر طرق فرعی تجارتی ازچین ومغلستان به ماورالنهر وافغانستان وهندوستان وایران همه از قلمرو خوارزمشاه عبور میکرد، و شاهرگ تجارتی قلمرو مغل دردست قدرت دولت خوارزم بودکه هروقت میخواست میتوانست بافشاری آنرا فلج کند. پس سکوت چنگیزخان دراین مورد درمعنی تسلیم بود این است که‌امر تجهیز اردو صادر ودر سال ۱۲۲۰بادوصد هزارعسکر مرکب از مغل وترك به‌استقامت ماورالنهر سرازیر شد .

سلطان درحالیکه بااردوی خود ازسمرقند به‌بخارا واز آنجا به‌جانب سیحون روان شد به‌احضار سپاه ازتمام ولایات فرمان‌داد، وقسمتی از اردوی خوارزم قبلا در دو کناره سیحون وضع دفاعی اختیار کرده بودزیرا هجوم دشمن از جبههٔ شمال درسواحل سیحون انتظار برده میشد، اماپیشدار مغل نه‌ازین‌جبهه بلکه ازکاشغرستان به فرغانه زمین ریخت وجبههٔ سیحون به‌تقویهٔ فرغانه مجبور وخود ضعیف گردید. مغل هم‌ازاین وضع استفاده واز منطقه بالخاش به‌هجوم پرداخت وتوق‌تغان‌قنقلی‌مدافع خوارزمی را درهم کوفت . سلطان شخصا بمقابله دشمن شتافت ودربین دو رودخانه «قیلی وقیمچ» بایك مفرزه مغل مقابل گردید، مغلها همینکه دانستند باشخص سلطان دچار شده‌اند از اقدام به‌جنگ خود داری نمودند، ولی سلطان نگذاشت وخود به‌جنگ آغاز کرد، مغلها به‌سختی جنگیدند وجناح چپ سلطان را ازپیش برداشتند واگرسپاه تحت قیادت جلال‌الدین پسر سلطان ازجناح راست پیش نمیکشید وباسر نیزه جلو پیشروی دشمن را نمیگرفت هر آئینه درهمین جنگ سلطان منهزم میشد، درهر حال

تاریکی شام مانع ادامه جنگ شد وشباشب مغل عقب کشید. اما سلطان ازدیدن صحنه چنین جنگی اعتماد خودش را به‌سپاه ازدست داد درحالیکه این اعتماد رامدت ها بیشتر نسبت برعایای خود از دست داده بود وتنها تکیه‌گاه اوسپاه بود، این است که‌از جنگ روبر تافت وباهمه اصرار جلال‌الدین وافسران ورجال دربار باز نه‌ایستاد. درهمین وقت بودکه شبی قسمتی ازافسران سوء قصدی نسبت به‌سلطان نشان دادند وخیمه خواب اورا تیر باران کردند، چون سلطان احتیاطا خیمه تبدیل کرده بودنجات یافت ومرتکبین به‌جانب چنگیز فرار کردند، این حادثه آخرین اعتمادی راکه بین سلطان وافسران نظامی اوباقیمانده بود ازبین ببرد، لهذا سلطان افسران بزرگ را باقسمتی ازسپاه بنام دفاع ازولایات بسایر نقاط فرستاد وپراگنده نمود وخود به‌عجله به‌قصد افغانستان روان شد. گفته میشدکه در تولید این سوء تفاهم بین سلطان و افسران نظامی او نامه‌های جعلی موثر بود که‌به‌عنوان افسران سلطان از اردوی چنگیزخان فرستاده شده وبدست سلطان رسیده بود، این کارهم بدست یکی از مامورین ناراضی دیوان سلطان عملی شده بودکه بدرالدین عمید نام داشت وپدر و خاندانش از اشراف اترار به‌امر سلطان اعدام شده بودند وخودش نیز درزمان یورش چنگیزخان بدشمن پناهنده شد. عمید دراین کار تنها نبود بلکه عده دیگری از مسلمانان کاشغرستان وماورالنهر هم از اداره جابرانهٔ کوچلك خان وسلطان به‌امید عدالت دشمن به‌چنگیز خان متوسل گردیدند، وبعضا مامورین متنفر ازدولت توسل بدشمن را بر دفاع ازوطن ترجیح دادند، وچنگیز خان درسوقیات نظامی خود حداعظم استفاده از چنین پناهنده‌گان مسلمان نمود.

سلطان که به‌اندازه دشمن خارجی ازدوستان داخلی‌میترسید بلاوقفه‌از ماورالنهر به‌عبور جیحون وارد بلخ‌شد وبه‌گرگانج مرکز امپراتوری فرمان داد که عایلهٔ سلطنتی به‌ایران منتقل گردد، وبشهرهای بزرگ قلمرو خود درافغانستان وماورالنهر امر نمود که در ورود دشمن بدون جنگ تسلیم شوند، تاار ویرانی محفوظ مانند، ازآن جمله به‌شهر مرو چنین گفت: سپاه مرو به قلعه‌های دیگر روند ومردم درورود مغل تسلیم شوند زیرا شاه که‌به منزله قلب است اگر ضعیف شد جوارح را قوتی نماند. سلطان بدین ترتیب کشور های بزرگی رابدشمن سرگشاده گذاشت وخود از افغانستان به‌ایران رفت ودر جزیرهٔ ازجزایر بحر خزر پنهان شد تابمرد. سلطان محمد تنها به‌این کفایت نکرد بلکه پسران خودش را چون جلال الدین ورکن الدین وغیاث الدین هم اجازه جانشینی شاه وحفظ دولت ومرکز اداره کشور نداد وهمه را باخود ببرد. این‌کار درآن دورهٔ که ماازآن سخن میگوئیم درمنزلت تسلیم بلاشرط کل شهنشاهی آن هم بدون جنگ بدشمن بود، زیرا یك‌دولت مطلق العنان که‌فقط یکنفر پادشاه خود مختار درراس آن قرار دارد به‌مثابه خیمه بزرگیست که بالای یك ستون قرار دارد، همینکه ستون شکست خیمه فرو افتد وتمام تشکیلات‌دولتی‌بانظم‌وادار ه ازبین رود، به‌همین سبب بود که‌مرگ پادشاهان را مخفی نگهمیداشتند تا جانشین آن مستحکم میشد. درهر حال بعد از آنکه سلطان فرار کرد وقلمرو خودرا برای‌دشمن بازگذاشت توده های مردم درافغانستان و خوارزم وماورالنهر بغرض دفاع ازوطن‌خود قیام کردند. ومخصوصا مردم افغانستان قدم بقدم آنقدر جنگیدند تاباتمام شهر ها ومراکز وقلعه های خود ازبین رفتند درحالیکه اغلب زعمای سیاسی ونظامی وروحانی

زودتر بدشمن تسلیم شدند. واما چنگیز خان در قلمرو وسیع خوارزمشاه چه کرد ؟

الف در ماورالنهر :

نخستین حمله مغل به‌شهر اترار درکناره سیحون عملی شد، وغایر خان حاکم اترار که عامل قتل کاروانیان چنگیز بود باپیست هزار عسکر دلیرانه مقاومت نمود، قراجه حاجب نیز باده هزار سپاهی دیگر از طرف سلطان ـ هنگامیکه اردوی خودرا متفرق میساخت ـ به‌کمك او رسیده بود. غایرخان بامردم وسپاه خود پنج ماه مدافعه نمود، ولی دراخیر افسر کمکی سلطان قراجه بافوج خود خاینانه بدشمن تسلیم و دروازه شهرراگشاد، غایرخان باقیة السیف سپاه خود درارگ شهر حصاری ویکماه دیگر مقاومت نمود وبالاخره درجنگ دست وگریبان اسیر واعدام شد. مغل شهر را تاراج ومدافعین راکشتار دسته جمعی وجوانان کاری را باأهل حرفه اسیر نمود. فاتح اترار چغتای واوگتای پسران چنگیزخان بودند زیرا خود چنگیز همینکه اتراررا محاصره نمود بجانب بخارا کشید وجوجی پسر دیگر خودرا بغرض تسخیر شهرهای ساحلی سیحون اعزام نمود . جوجی هم درمسیر خود به استقامت مصب سیحون شهر سقناق رادر بیست وچند فرسخی اترار بعداز یك‌هفته‌جنگ اشغال وویران کرد و نفوس آنراقتل عام نمود ،زیرا آنها قبلا نماینده مغل حاجی حسن را ـ که‌درسقنا ق رفته ومردم را به‌تسلیم شدن به‌مغل دعوت کرده بود ـ کشته بودند. همچنین جوجی شهرهای اوزجند وکنت واشناس را فتح واین آخری را بواسطه مقاومتی که نشان‌داده بود، کشتار دسته جمعی نمود. اماشهر جند بواسطه فرار عمیدخان حاکم وسپاه مدافع شهر به‌جانب خوارزم ازمدافعه عاجز آمد ومغل بعد ازتاراج مردم حکومت آنجا را بیك نفر مسلمان بخارائی «علی خواجه» نام داد .

مفرزه دیگر مغل به‌قوماندانی الاغ نویان «شهزاده» شهر بناکت را بعد ازسه روز جنگ اشغال و ایلتوملك افسر مدافع آنجا را باتمام سپاهش ازتیغ کشیدند . آنگاه بیست هزار عسکر مغل باپنجاه هزارمرد حشری (اسرای مناطق مفتوحه) بشهر مشهور خجند کشیدند، تیمور ملك مدافع دلیر خجند باده‌هزار سپاهی درقلعه نظامی واقع دردلتای سیحون وضع دفاعی گرفت وبسیار مردانه جنگید، ومغل توسط‌حشری ها ازسه فرسنگ دور سنگ برای استعمال منجنیق می‌آوردند، تیمور ملك بعد از آنکه دفاع را ناممکن دید بابقیه سپاه خود توسط هفتاد کشتی سر پوشیده بدریا زد وتاکنار بار جلیغ کنت ازهردو ساحل سیحون ازطرف قوای مغل تیر باران میشد، معهذا او توانست جنگ کنان درکناره بار جلیغ کنت به‌خشکه برآید وسواره به‌جانب خوارزم فرار کند. اما خجند کشته بسیار داد وزنان ومردان به‌اسارت کشانیده شدند همچنان صانع وپیشه‌ور . چنگیز خان خود از راه‌حصار زرنوق برهنمائی ترکمانان از طریق غیر عادی دفعتا دربرابر حصار نور دوازده فرسخی شهر بخارا پدیدار شد. شهریان مجال حرکت نیافته تسلیم شدند ومالیات یکساله را «یکنیم هزار دینار» بیشکی برداختند و چون دینار کمتر داشتند زیورات زنان خودرا فروختند، باوجود این، شهر از طرف مغل غارت شدومتعاقبا چنگیزخان به‌بخارا کشید. مردم به‌جنگ دفاعی برخاستند وقوماندان های نظامی کشلوخان واینانج خان بادوازده هزار عسکر خویش رزم‌میدان دادند ولی به‌سختی مغلوب شدندوکشته بسیار گذاشتند،اینانج‌خان هم فراکرد، وتنها چندصد نفر محافظین ارك بخارا به‌مدافعه دوام دادند، محاصره

بخارا سه‌روز طول کشید روز چهارم اشراف وتاجر وروحانی به‌تسلیم رای دادند و هیئت صلح بریاست قاضی بدرالدین بدربار چنگیزخان فرستادند. چنگیزخان قول امان داد وداخل شهر شد، اول آنچه غله درشهر بود به‌معسکر خویش فرستاد آنگاه پول ومال بالای مردم حواله کرد وگرفت سپس نفوس شهر را بیرون راند وشهر را آتش زد ودیوار وفد ل رامنهدم ساخت، جوانان رانیز به‌حشر گرفت تا دررخ هموطنان شان استعمال کند، بقیه مردم‌راکه درمقابل قول امان خود بجان بخشید، فقط باپیرهن وتنبانی باقی ماندند که‌بطرف دهات فرار میکردند، علما ودانشمندان بخارا نیز یاکشته شده بودند ویاگریخته بودند، و تجار ومتمولین واشراف شهر که در حدود ۲۸۰ نفر میشدند بیک‌روز درصف فقرا قرار گرفتند ، دیگر ازمدارس و خانقاها وکتابخانها وعمارات وبازارها وکاروان سراها نشانی نبود، وکانونی بزرگی ازتمدن وفرهنگ آسیا معدوم شده‌بود

درچنین زمان ومکانی بودکه دستهٔ ازملاهای بخارا بحضور چنگیز خان آمده و استدعای مقرری معاش ومستمری، خودرا مثل ایام خوارزمشاه نمودند. چنگیز خان پرسید چرا چنین معاشی سلطان محمد برای شما میداد ؟ جواب دادند برای آنکه درحق اودعا میکردیم . چنگیزخان گفت‌اگر دعای شما مقبول میبود او به‌چنین روزی گرفتار نمیشد پس بروید خدا حافظ . چنگیز خان درآغاز سال ۱۲۲۱ به‌استقامت سمرقند حرکت کرد در حالیکه هزاران نفر اسرای حشری پیاده درجلو رساله های مغل راه می‌پیمود، امر بود اسیری‌که از رفتار باسواره مغل بازماند فورا اعدام شود. چنگیز خان به‌محض ورود شهر سمرقند را درمحاصره کشید. طغان‌خان مامای سلطان با پنجاه‌هزار سپاهی مدافع شهربود، محاصره سمرقند ده روز طول کشید ودر طی این مدت یک‌بار مردم شهر برآمده وبه‌سپاه دشمن حمله کردند، ولی دربین دو دسته سپاه مغل محصور وتانفراخیر کشته شدند، تعداد کشته شده‌گان تقریبا پنجاه هزار نفر بود، طغای‌خان هم باسپاه خود بدشمن تسلیم شد، روزیازدهم محاصره باز شیخ الاسلام وقاضی شهر بنمایندگی ازمردم بدربار چنگیز خان رفته وتسلیم شهر رااظهار کردند. سپاه مغل بعدازآنکه داخل شهر گردید ارگ سمرقند رامنهدم‌وتمام اسلحه ومواشی شهریانرا ضبط نمود، آنگاه مساکن مردم را غارت ونفوس شهر را خارج کرد وشهر را آتش‌زد، سپس به‌کشتار عام تمام نفوس شهر ــ به استثنای ۳۰ هزار برده بشمول ارباب حرف و ۳۰ هزار نفر حشری پرداختند. در زمره کشته شدگان ۳۰هزار نفر ترک قنقلی وچهار نفر سردار مقتدر خوارزمی هم بودبه این‌صورت‌دومین شهر معظم ماورالنهر معدوم گردید .

ازآن بعد چنگیز خان درراه عزیمت به‌افغانستان نخشب رالگد کوب‌نمود وبه‌ترمذ پرداخت. دفاع حصار ترمذ قبلا به‌سرداران افغانستان سپرده شده بود واینك افسران سیستانی درآنجا متمکن بودند لهذاباوجود آوازهٔ مهیب مغل درماورالنهرزیربارتسلیم نرفتند. یازده‌روز این‌قلعه کوچك دربرابرچنگیزخان دفاع نمودوبعد از غلبه دشمن ، تانفراخیر کشته‌شدند. درهمین‌جا بودکه چنگیزخان امرکرد بعد از این شکم زنان پاره وتفتیش شود تاجواهر رابلع نکرده باشند، زیرازنی چنین کرده ودرترمذ اعتراف‌نموده بود. ازاین بعد بودکه کشور ماورالنهر مثل کاشغرستان زیراداره چغتای‌بسرچنگیز خان واولاد او قرارگرفت ومردم ماورالنهر اعم از تاجیك وترك تاقرن چهاردهم در

تابعیت مغل باقیماندند . امیر تیمور گورکان درهمان قرن دولت چغتائی مغل را در ماوراالنهر برانداخت وتااخیر قرن پانزدهم گورکانیان برماوراالنهر مسلط ماندند. بعدها شیبانی ها ازآغاز قرن شانزدهم توانستند در ماوراالنهر حکومت را بدست گیرند و جانشینان اینها هم ازقبیل جنیدی های استراخانی ومتعاقبا نوغی ها تاقرن نزدهم دنباله اینفرمان فرمانی در ماوراالنهر بودند. دولت روسیه زاری درهمین قرن دولت بخارا را مثل حکومت خیوه تحت تابعیت خود درآورد، واین وضع دوام داشت تادرقرن بیستم جمهوریت های متعدد سوسیالستی شوراتی درماوراالنهر بمیان آمد.

ب در خوارزم :

شهر اورگنج یا گرگانج پایتخت خوارزم در سرراه تجارتی بین ممالك قبچاق و روسیه جنوبی، وماوراالنهر وچین، وافغانستان وهند ، درقرن سیزدهم بزرگترین کانون تمدن وفرهنگ وتجارت ، ومجمع دانشمندان وکتابخانه های متعددی در آسیای وسطی بود، یاقوت حموی که‌خود مدتی دراین‌شهر مقیم بود از عظمت این‌شهر — قبل ازحمله مغل — با اعجاب سخن میزند. وقتیکه سلطان از افغانستان به‌ایران فرار کرد ملکه ترکان صاحب اختیار اورگنج نیز باخاندان شاهی به‌ایران رفت، ودفاع پایتخت برذمت علی سپهسالار وعماد الدین مشرف وشرف الدین وکیل‌ماند. بعداز مرگ سلطان پسران سه‌گانه او جلال الدین واوزلاغ شاه وآقشاه ازایران به‌اورگنج برگشتند وپادشاهی جلال الدین اعلان شد، مگر ترکان طرفدار قطب الدین برادر خوردتر و ولیعهد سابق بوده پادشاهی جلال الدین رانپذیرفتند، این نفاق دولت را ضعیف‌تر ساخت وجلال الدین و برادرانش به افغانستان پناهنده شدند. جلال الدین ازراه نسا به‌نیشاپور کشید، ودر عرض راه باهفتصد نفر عسکر مغل دچار گردید، جلال الدین باسه صدسواره خود مغل رامغلوب نمود، وخود از راه زوزن ونواحی بست‌به هرات رفت واز آنجا به‌عزم غزنی روان شد. واما برادران او اوزلاغشاه وآقشاه حین فرار از خوارزم در قوچان باعساکر مغل که‌مامور حفظ راه‌ها بودند مقابل گردیده وبدست آنها کشته شد .

نظامیان اورگنج بناچار خمارتگین یکی ازمنسوبین ملکه ترکان را، بغرض دفاع از مغل — موقتا به‌پادشاهی برداشتند ونود هزار عسکر آماده شد. چنگیز خان هرسه پسر خود — چغتای، اوگتای وجوچی راباصد هزار عسکر ازبخارا وجند، با هزاران نفر حشری‌به اورگنج سوق نمود. جنگ حصار بین‌مغل واورگنج ازاواخرسال ۱۲۱۸ تا اوایل سال ۱۲۱۹ چهار ماه طول کشید . درطی این مدت مغل بواسطه حشری‌ها خندق شهررا در ده‌روز پرکردند وتوسط منجنیق دیوار شهر را ویران نمودند، سپاه خوارزم دریك جنگ میدان شکست سختی‌خورده وتلفات بسیاری داد وازآن بعدبه‌جنگ‌میدان اقدام‌نکردند، خمارتگین نیزدل‌ازدست‌داد وازشهرخارج‌وبدشمن تسلیم‌شد. مغل‌داخل شهرگردید وبامدافعه‌شدید وتن‌به‌تن مردم‌شهر مقابل‌شد. فریدون غوری‌دراین دفاع‌مردانه—که‌محله به‌محله شهربعمل‌می‌آمد —سهم بارزی‌داشت. ازمردم دلیرشهر تنهاعالی الدین‌محتسب به‌اردوی دشمن بغرض‌تسلیم رفت وبس، دراین‌جنگ مشهور صوفی‌اسلام شیخ نجم‌الدین کبری‌نیز شامل بود، این مردکه اول محدث بود

وباز صوفی شد به‌ایران ومصرهم سفرها کرده درخوزستان مرید شیخ اسمعیل‌شده بود ،وهم باشیخ‌عمار یاسر وشیخ روز بهن ملاقات وصحبت‌هاکرده بود، بعدازان که‌این مرد بخوارزم مراجعه کردومرجع متصوفین مشهور ومردم خوارزم گردیدسلطان محمد ازاین مرکزیت معنوی مردم بدبرد ویکی ازشاگردان شیخ را (مجدالدین‌بغدادی) به‌قضیه مرموزی متهم کرد وبکشت، ولی سلطان نسبت بخود او نتوانست سوء قصدی نماید زیرا آرای مردم به‌طرفداری ازشیخ بود .

وقتیکه هجوم مغل به‌اورگنج نزدیك شد شیخ نجم الدین ٦٠ نفر از بزرگان صوفیه‌را ازقبیل شیخ سعدالدین حموی، رضی الدین علی لالا، سیف الدین باخرزی وغیره امر خروج ازخوارزم داد وخود ازجانجنبید تاقشون مغل دررسید، آنگاه به مریدان خود گفت: قوموا علی اسم‌الله فقاتلوفی سبیل‌الله . پس خودش برخاست و کمربست ونیزه دردست گرفت وبه‌میدان جنگ شتافت وآنقدر سلاح راند تابزخم تیرهای دشمن ازپا درآمد وجان‌داد وسرمشقی دردفاع ازآئین ووطن برای روحانیون بیشمار اسلامی بجاگذاشت . درهر حال سپاه مغل بعداز غلبه براورگنج تمام متنفسین شهررا بدشت راندند وآن‌شهر بزرگ راغارت وویران نمودند ، آنگاه زنان حسنارا تصاحب کردند وجوانان کارآمده وارباب حرفه وصنایع را ـ درتعداد یکصد هزارنفرـ به‌اسارت وبندگی کشیدند، سپس برای تفریح قسمتی اززنان را در میدانی جمع وبه مشت‌زنی بین‌هم واداشتند، درآخر زنان ومردان اورگنج را به‌افراد سپاه مغل تقسیم کردند تا همه رامثل رمه گوسفند ازتیغ گذشتاندند وبه‌این صورت سومین شهر بزرگ آسیای وسطی با تمام ساکنین خود از صفحه هستی محـو گردید . ازاین بعد ویرانه ها ی‌خوارزم که دیگر مجال سر بالاکردن‌نداشت درتحت اداره مغل (جوجی واخلاف او) باقیماند، تابالاخره امیر تیمور کورگانی درقرن چهاردهم خوارزم‌را جزء سلطنت وسیع ماورالنهر قرارداد، بعداز انقراض دولت کورگانیان مجددا درقرن شانزدهم توسط محمد شیبانی دولت ازبکیه درماورالنهر بشمول خوارزم برقرار گردید وشعبهٔ ازشیبانیان درخوارزم به تشکیل یك حکومت مستقلی پرداخت که تـا قرن نزدهم عمر نمود، گرچه درسال ۱۷٤۰ موقتا نادر شاه افشار هم برخوارزم‌مسلط شد اما سلسله‌حکمرانان خوارزم ازبین نرفت وپس ازیکسال سلطه نادرشاه دوباره خوارزم تحت اداره ایشان قرارگرفت، این در قرن نزدهم بود (۱۸۷۲) که خوارزم جزء امپراتوری روسیه زاری گردید ودر قرن بیستم جمهوریت های سوسیالیستی‌بنام «خیوا» و «ترکمنستان» در خوارزم برقرار شد .

ج در ایران :

چنگیز خان بعد از آنکه در ماورالنهر رسید دونفر منصبدار مشهور خود جبه نویان وسبتای بهادر را بسه تومان عسکر (۳۰ هزار نفر) بغرض تعقیب‌سلطان‌محمد درایران اعزام نمود. این سپاه ازطریق ولایات شمال مغرب افغانستان براه افتاد واز طوس در دوستون به‌استقامت ری حرکت کردند، یکی ازراه دامغان وسمنان ودیگری از راه مازندران. این هردو سپاه مراکز عراق عجم وآذربایجان را تاراج کردند، وری وقزوین، همدان وامل، مثل دامغان وسمنان تلفات بسیار مالی وجانی دادند، بقایای

سپاه خوارزمشاه نیز دربین همدان وابهر ازبین رفت، وقلعه های لاریجان باقلعه‌لال که پناهگاه ملکه ترکان وخانواده شاهی خوارزم بود درچهار ماه مسخر شد وخانواده شاهی بدست مغل اسیر ودرهمین سال ۱۲۱۹ بحضور چنگیزخان فرستاده شدند، چنگیزخان اولادذرینه خوارزمشاه راتاطفل شیرخواره بکشت وزنان ودختران شاهی را بشمول ملکه ترکان امرکرد که‌پیاده درجلو سپاه مغل ـ روزهای سفر ـ حرکت کنند و برزوال ملك ودولت خوارزمشاه نوحه نمایند، بعدها چنگیز این‌هارا بمغلستان فرستاد وبه‌افسران خود تقسیم کرد. حرم وعایله سلطان‌جلال الدین نیزعین سرنوشت را دچار گردیدند.

سپاه مغل شهر تبریزرا بدون جنگ تسلیم گرفت ودرمراغه ونخجوان کشتاری بعمل آورد وآنگاه به‌استقامت قفقاز حرکت وبعد ازشکستن مقاومت رساله‌ های گرجستان ازراه دربند داخل جلگه‌های جنوب روسیه گردید. مغلها دراین جا ترکهای بادیه‌نشین الان رابین رودهای ولگا وذانوب مغلوب ومطیع وراه خودرا بطرف‌کریمیا باز کردند، البته امرای روسی‌که به‌کمك کومانها آمده بودند هم سرکوب شدند. چون تسخیر خود روسیه داخل نقشه جنگ مغل نبود آنکشور بزرگ محفوظ ماند گرچه این‌مصونیت‌مدت درازی‌عمرنکرد. چنانچه‌درسال ۱۲۳۷ یکصدوپنجاه‌هزارعسکر مغل اراضی بین‌ارال‌وجزیره نمای‌کریمیاراتسخیرودرسواحل‌رود ولگاه،امرای‌روس‌رامغلوب کردند وشهرهای‌ولادیمیر وماسکوراآتش زدند،همچنین قشون‌مغل‌اوکراین‌رازیر وزبر نمودودرسال ۱۲٤۰ کیف رامسخر وتمام روسیه راتابع ومنقاد نمود، خوانین اردوی مطلای مغل نیز در ۱۳۸۷ بار دیگر به‌ماسکو حمله کردند وشهر را آتش زدند. روی همرفته کشور پهناور روسیه دو قرن ونیم زیرتسلط مغل قبچاق باقیماند، گرچه در اواخر قرن چهاردهم (۹۱ـ ۱۳۹۵) حملات امیر تیمور کورگانی توانست دولت اردوی مطلای مغل (جوجی پسر چنگیزخان واخلافش)را دردشت قبچاق منهدم نماید ولی شاخه دیگر این سلسله درقازان مستقل ماند تادراوایل قرن شانزدهم ـ۱۵۱۹)خاتمه یافت وسایر شعب حکمران این سلسله درکازیموف (قاسیموف در قرن هفده وکریمیا) واستراخان درقرن هجده یکی پی‌دیگری تحت تسلط روسیه قرار گرفت .

درهرحال بعداز فتح روسیه درقرن سیزدهم دوصد هزار نفر سپاه‌مغل به لهستان هجوم ودرسال ۱۲٤۱ چهارصد هزار نفر قشون لهستان والمان را درهم کوفته شهر برسلو راتسخیر وتاحدود برلین وساکس پیش‌رفتند. دسته دیگرمغل نیز مجارها رامغلوب وشهر بوداپست را مسخر کردند وتا نزدیك ویانا وسواحل ادریاتیك رسیدند، این است‌که صدای مغل سرتاسر اروپا را دروحشت انداخت. در همین وقت بود که‌خبر مرگ خاقان بزرگ اوگتای دراروپا رسید وقوماندان اردوی مغل شهزاده باتو باجنرال معروف سبتای وسپاه مغل کار اروپا راناتمام گذاشته وبه آسیا برگشتند، زیرا باتو مجبور بودکه در «جرگه‌کبیر» مغل ـ رای‌انتخاب خاقان جدید اشتراك کند. به‌این ترتیب روسیه بحیث سدی بین امپراتوری مغل واروپای غربی‌باقیماند. قشون‌مغل‌پس ازفتح ایران‌وتسلیم‌شدن اتابکان جنوب‌ایران‌وانقیادبلغار های کاما واویغور های ارال، وترکهای خانخالی تورغی ازراه ایلی به‌مملکت مغل عزیمت نمود وبه‌این ترتیب کشور ایران باتلفات کمتری دچارشد وجنوب ایران‌دست نخورده وسالم ماند. بعداز مرگ چنگیز وتاج پوشی اوگتای درمغلستان ، سوقیات

مجدد مغل به‌جبهه های شرق وغرب درسال ۱۲۲۸ آغاز گردید. ازآن جمله پنجاه‌هزار سپاهی وپنجاه هزار نفر حشری به‌قیادت جرما غون نویان بغرض درهم‌شکستن سلطان جلال الدین وارد ایران شده واورا درموقان شکستند. جلال الدین به‌اورومیه وباز بدیار بکر شتافته ازملك الاشرف وملك المظفر پادشاهان ایوبی استمداد نمود، ولی آنها نپذیرفتند وسپاه مغل برجلال الدین بتاخت، اومغلوبا به‌میافارقین رفت ودرسال ۱۲۳۰ بدست کردها کشته شد.

قشون مغل در دودسته بلاد دیاربکر، ارزنته الروم، میافارقین، ماردین، نصیبین وموصل را تاساحل فرات وهمچنین شهر تبلیس وقلعه های اخلاط را غارت وکشتار نمود، ودرسال ۱۲۳۱ مراغه واربل رادرایران کوفته وتبریز رابدون خون ریزی گرفتند. ازآن بعدایران شمالی ازطرف حکام مغلی افغانستان ــ که‌بیشتر درشمال مغرب کشور متمرکز میبودند ــ اداره میشد وامرای محلی جنوبی ایران درتحت اطاعت دولت مغل بسر میبرد. تا درسال ۱۲۵٤ هلاکو برادر منگوقاآن بایکصد وبیست هزار سپاهی وارد ایران شد وبعد ازتسخیر قلعه الموت وسایر قلعه‌های اسمعیلیه ــ که بیشتر ازصد بود ــ حکومت یکصد وهفتاد وهفت ساله اسمعیلی را (که‌فاسد شده بود)معدوم نمود، پادشاه اسمعیلی رکن الدین خورشاه ــ باآنکه تسلیم شده وبدربار منگوقاآن رفت ــ باخواهران برادران وپسران وخاندان خود وهم هزاران نفر اسمعیلی ازدم‌تیغ گذشتند، درکشتار قهستان دوازده هزارنفر اسمعیلی ازبین رفت وکتابخانه قیمت‌دار ومشهور الموت باآلات نجومی ورصدی آن بدست مغل افتاد ولی قسمتی ازآن بدستیاری خواجه نصیر الدین طوسی ازبربادی نجات یافت .

(مراکز عمده اسمعیلیه درایران کوه های تالقان ورود بار الموت بابیشتر از پنجاه قلعه مستحکم وازجمله قلعه الموت (پایتخت پیشوایان وزمامداران اسمعیلی) و میمون دز بود. رودبار الموت درششی فرسنگی شهر قزوین واقع ویکصد وپنجاه‌قلعه دیگر اسمعیلی ها درسمنان ودامغان وقهستان بود، حاکم قلاع عنوان محتشم داشت. در ورود هلاکو محتشم قهستان ناصرالدین عبدالرحمن مرد فاضل ودوست‌دار علم و فلسفه بود وکتب حکمت را ازعربی درفارسی ترجمه میکرد، خواجه نصیرالدین‌طوسی. که‌خود ملتزم دربار خورشاه درمیمون دز میبود کتاب اخلاق ناصری خود را بنام‌همین محتشم قهستان تالیف کرد. موسس اصلی طریقه اسمعیلیه همان حسن صباح مرد فاضل وفعال وباهمتی بود که‌درعهد ملك شاه سلجوقی درقرن یازدهم سربالا کردباز بمصر رفت وفاطمی شد وبرگشت وپیروان زیاد وجدی پیداکرد آنگاه قلعه الموت را مرکز گرفت وآلات جنگ فراهم کرد وبه‌تدریج در قهستان وعراق والبرز قلعه های مستحکم بدست آورد ودر سیاست مداخله آشکارا کرد. حسن بشکل حیرت آوری دسته جات فدائی تشکیل کرد وعندااللزوم بترز اشخاص مقتدری پرداخت. فدائیان او خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر مشهور دولت سلجوقی رابکشتند وسلطان برکیارق سلجوقی رازخم زدند وبااین روش پشت سلاطین مقتدر را ازسر تخت های شان‌بلرزه درآوردند .

(دیگر هیچ دولتی نخواست برای قلع و قمع اسمعیلیه قـد بر افرازد. پس. حسن صباح درسایه این قدرت خوفناك توانست بانقاب مذهب وزهادت به تفسیرو تاویل احکام اسلام بپردازد وکتب مذهبی تدوین نماید. چون اوبرای ظاهر شرع‌باطنی

هم میشناخت، پیروان اورا «باطنیه» نیز خواندند. حسن الموت را بواسطه ساختن کتابخانه بشکل یك کانون علمی درآورد، گفته شده که صلابت مسلکی حسن تاجائی بودکه دو پسر خودرا به‌گناه انحراف ازطریقه خود (شراب نوشیده بودند) اعدام نمود. بعدازمرگ حسن صباح درسال ۱۱۲۳ تا ورود هلاکو درایران هفت‌نفر از جانشینان او حکومت کردند که‌اول آن کیا بزرگ امید وآخرین آن رکن الدین‌خورشاه بود. درطول این‌مدت الموت ازنظر فرهنگ اسلامی ممتاز واز نظر سیاست اسباب هراس دول بزرگ اسلامی بود. تاجائیکه امیرالمؤمنین (خلیفه عباسی بغداد) در راه حج بیرق پادشاه اسمیعلی را بربیرق شهنشاه خوارزم مقدم داشت وهم برای دفع دشمنان سیاسی خود ازفدائیان الموت استمداد میکرد. درهر حال مغل نه‌تنهااسمیلیه راسقوط داد بلکه درسال ۱۲۵۹ مرکز اسمیعلیه شام رانیز فتح نمود. متعاقبا دولت ممالیك مصر این کاررا پیروی کرد ودرسال ۱۲۷۲ تمام آشیا نه‌های اسمیعلی هارادر لبنان وشام ویران نمود. پس فعالیت این‌گروه خاموش گردید.)

بدین ترتیب وحدت سیاسی ایران بدست هلاکوخان انجام یافت وبعدها دولت مغلی ایران مستقل وشهر تبریز مرکز عمده سیاسی واقتصادی گردید. هلاکو نه‌اینکه ایران را ازنظر وحدت سیاسی بپای خودش استاده کرد بلکه‌بعد ازفتح بغداد ونفوذ درآسیای صغیر ایران‌را مرکز اداری شرق قریب قرار داد ومغل افغانستان را هم‌تحت تسلط خود درآورد. همین تمرکز مغل درایران بودکه رجال دانشمند افغانستان چون خواجه نصیرالدین طوسی وخاندان معروف جوینی تمام لیاقت خودرا دردسترس‌دولت مغلی ایران گذاشتند زیرا افغانستان دیگر از خرابه زاری بیش نبود . بعد از مرگ هلاکو در ۱۲۶۵ جانشین او اباقاآن گرچه به‌عیسویت متمایل وبااسلامیت مخالف‌بود معهذا مجال ترمیم خرابه های وارده به‌ایران ازدست نرفت وخانوادهٔ جوینی کماکان در اصلاحات مملکت اشتغال داشت، پایتخت تبریز آنقدر معمور شده بود که مالیات سالانه آن به‌هشتاد تومان مساوی هشت صد هزار سکه رسید. تکودار جانشین‌اباقاان خود درسال ۱۲۸۲ دین اسلام پذیرفت واین حرکت او مبانیت مذهبی راپین دولت و مردم ازبین برد. البته متعصبین مغل عکس‌العمل نشان دادند وازآن جمله امیر ارغون حکمران مغلی افغانستان بودکه قیام‌کرد وتکودار (معروف به‌سلطان احمد) را در۱۲۸۳ ازبین برد وخواجه شمس الدین جوینی راباخانواده‌اش اعدام نمود. سعدالدوله‌یهودی وزیر همین شخص بودکه برمسلمین سخت گرفت وفهرست سیاهی حاوی نام دوصد نفر از رجال افغانستان شمال مغربی تهیه کرد ونجیب الدین یهودی را مامور نمودکه درولایت خراسان رفته‌همه اشخاص مذکور را اعدام‌ماید، مگر اتفاقا چنین نشدارغون بمرد ومردم خود سعدالدوله رابکشتند .

پس ازمرگ ارغون درسال ۱۲۹۰ جانشین او کیخاتو شد . اومرد مسرفی بود که‌تمام مالیات کشور را (۱۸۰۰ تومان وهرتومان مساوی ده‌هزار) درراه تجمل صرف نمود ومصرف دربار را ازچهل تومان به‌یکصد وشصت پنج تومان بالا برد، چون خزانه دولت تهی شد پول کاغذی «چاو» را اجبارا رواج داد، البته مردم متنفر شدند وکیخاتو بدست بایدوخان نواسه هلاکو در ۱۲۹۴ کشته شد. غازان خان‌حکمران افغانستان شمالی که بدست شیخ صدر الدین بن شیخ سعد الدین جوینی ودامان عطا ملك جوینی در سال ۱۲۹٤ دین اسلام و نام محمود قبول کرده بود به‌ایران

تاخت و بایدو را بکشت و خود پادشاه شد . این‌شخص دین اسلام را درایران دین رسمی وقبول آنرا ازطرف مغلها حتمی اعلام کرد. درعهد غازان امورمالی وقضائی ودفترداری منظم ، قوانینی وضع گردید ومسکوکات واوزان ایران نیز وحدت یافت، غازان به‌حیث یك پادشاه باتدبیر در ایران سلطنت نمود ودرعهد همین پادشاه دولت ایران آنقدر استحکام واستقلال یافت‌که دیگر دربار مغل کبیررا درخانبالغ به‌حیث پیشوا ومطاع نمیشناخت ، اما عیبی‌که داشت تعصب مفرط او درامور مذهبی بود که بر پیروان سایر مذاهب‌فشار وارد نمود، وازطرف دیگر اوبازمداران مسلمان مصر و شام جنگید ومغلوب هم شد. همچنین غازان برای سپاه اقطاع معین کرد وصاحبان اقطاع راحق دادکه رعایای اراضی را به‌ملك سابق برگردانند وبالای شان کار کنند. اقطاع بعد از مرگ صاحب آن بورثه واگر نداشت به غلام واگر آنهم نبود به‌همکار نزدیکش میرسید اماحق فروختن وبخشیدن آنرا نداشت .

بعد ازمرگ غازان خان (۱۳۰۴) برادرش محمد اولجایتو که حاکم افغانستان شمالی بود پادشاه ایران شد ودرسال ۱۳۱۵ مرد. جای اورا پسرش ابوسعید که حاکم افغانستان بود — در ۱۳۱۶ گرفت. درزمان ابوسعید نارسیده وبی‌تجربه بودکه قدرت دولت مرکزی روبه انحطاط نهاد وملوك طوایف سرکشید، بالاخره بعد ازهشتاد سال دولت ایلخانی ایران درقرن چهاردهم جای خودرا به‌امرای متعدد محلی ازقبیل جلایر عراق، چوپانی آذربایجان، مظفری فرس ویزد، اتابکان فارس و لرستان ، گذاشت. تا امیرتیمور گورگانی درهمین قرن رسید وبرموجودیت همه‌آنها خاتمه داد. ازان بعد ٤٥ سال دیگر ایران زیر تسلط اولاد تیمور باقیماند. پس ازان بیش از یکصد سال دیگر توسط امرای محلی (ترکمانان سیاه گوسفند وسفید گوسفند وغیره) اداره شد. تادرآغاز قرن‌شانزدهم‌دولت‌صفویه بمیان‌آمدویکبار دیگروحدت سیاسی‌ایران تامین‌گردید.

د ــ در شرق قریب :

مقارن هجوم مغل درآسیای وسطی اوضاع اداری وسیاسی شرق قریب پیچیده ودرهم بود، دربین النهرین درعهد سی وهفتمین خلیفه عباسی المستعصم بالله مردم تحت ظلم وفقر قرارداشتند اداره دولت خراب بود وخلیفه به‌تفریح وعیاشی میپرداخت اوهفتصد زن ویك‌هزارودوصدخادم‌درداخل حرم‌سرای‌خود داشت‌ودارای خزانهٔ‌پرازطلا ونقره وجواهر بود که‌همه بدست مغل افتاد، وزرا وافسران بزرگ دولت چون موید الدین محمدبن علقمی وزیر وسلیمانشاه سرکرده سپاه شصت هزار نفری دارالخلافه وشرف الدین اقبال شرابی وعلاالدین التون دواتدار بزرگ ومجاهد الدین دواتدار کوچك همه درراه اغراض شخصی وجاه طلبی ورقابت بگردن هم افتاده بودند، حتی ابن علقمی وزیر خلافت درخفا باهلاکوسازش نمود واورا برای انهدام دولت عباسی، واشغال بغداد دعوت نمود ودرنتیجه همین خیانت بودکه بعد ازفاجعهٔ بغداد ازطرف دشمن بالای خرابه های پایتخت عباسی وزیر مقرر شد .

دولت سلجوقی روم (آسیای‌صغیر واناطولی) نیز ازخلافت بغداد حالتی بهتر نداشت ، وزیر دولت سلجوقی سلیمان بن‌علی پروانه دیلمی در خیانت به‌کشورش کمتر ازابن علقمی نبود، پروانه همان شخصی است که سلطان رکن الدین قلیچ ارسلان

سلجوقی رابکشت وطفلل چارساله اورا برای نام واستعمال در راه اغراض شخصی پادشاه ساخت، آنگاه کشورش را در تابعیت مغل درآورد. اما دوستان مغلی او بعد از بدگمانی سیاسی که نسبت به‌او پیدا کردند اورامثل گوسفند ذبح وتکه‌تکه کرده شوربائی پخته وخوردند. دولتهای منقسمه پادشاهان وشهزادگان‌ایوبی (الملك‌الكامل، الملك الاشرف، الملك المعظم، الملك المسعود وغیره) درمصر وشامات، حلب‌وموصل، حران ورها وغیره نیز بین‌هم افتاده وهمینکه فرصتی می‌یافتند برای ربودن یك پارچه زمین بکله همدیگر می‌کوفتند. الملك الناصر یوسف پادشاه حلب نه‌اینکه به‌هلاکو اظهار انقیاد کرد بلکه از اواستمداد نظامی نمود تاعلیه خاندان حکمران خود در میافارقین وکیفا وحماة وحمص غلبه نماید، الملك الرحیم بدرالدین لوء لوء پادشاه موصل بطرفداری هلاکو برای فتح اربل قوای دماغی ونظامی خود را بکار انداخت ، الملك الصالح پسر لوء لوء جزء اردوی هلاکو برای تسخیر میافارقین ودیار بکر ورها ونصیبین وغیره فداکارانه خدمت نمود تا بالاخره روزی رسید که به‌فرمان هلاکو اورادر نمدودنبه‌به‌پیچیده درآفتاب‌انداختند نمدودنبه‌تولیدکرم نمودواین‌کرمها به‌تغذیه‌ازبدن‌او شروع‌نمودند. وقتیکه‌خلیفه عباسی المستنصر خطرمغل‌را درعراق احساس‌کرد درصدد اتحاد بامصر واستمداد نظامی ازالملك الكامل پادشاه آنجا برآمد، ملك كامل كه‌قوی ترین پادشاه ایوبی‌بود عجالتا این پیشنهاد راپذیرفت وباسایر پادشاهان ایوبی چون الملك الناصر والملك الاشرف وهم سلطان کیقباد سلجوقی روم متفقا درشام آمدندتا به‌اتفاق خلافت عباسی ترتیب متحدانه دفاعی دربرابر حمله وتعرض مغل اختیارکنند، ولی درعمل چنین نشد والملك الكامل درعوض مقابله بامغل کاریکه کردغصب دیار بکر ازملك مسعود ایوبی بود وبس آنگاه به‌مصر بازگشت.

روی همرفته دولت های اسلامی شرق قریب‌که از دوپهلو ازطرف صلیبیون اروپا ومغلهای آسیا کوفته میشدند باآنکه مردان رشیدی هم داشتند ازدوره انحطاط وفساد سازمان های سیاسی خود نمایندگی میکردند ودرعمق این سطحیات علت اصلی‌انحطاط نهفته بود وآن اینکه توده‌های‌عظیم مردم درزیر ضربت های‌مداوم جور وغارت‌حکومات کوفته ورنجیده شده وطبقات حاکمه درلذات فرورفته بودند و رهبران دولتی اکثرا بی‌کفایت بوده و تسلیم دشمن میشدند ، در حالیکه توده های زحمت دیده مردم میتوانستند ازوطن و آزادی خود دفاع کنند خصوصا که محرك مذهبی مقوی آن میگردید، چنانیکه همین مردم درزیر برچم رهبر باتدبیری چون صلاح الدین ایوبی تمام قوت های صلیبی اروپا را درهم شکستند. مگر درهجوم مغل چنین چیزی نشد ولهذا راه فتوحات آنها درشرق قریب بازگردید، تاآنکه امیر سیف الدین قدوز ملقب به‌الملك المظفر پادشاه جدید مصر برخاست ووظیفه رهبری مردم‌را در دست‌گرفت ، این شخص صدهزار سپاهی فاتح مغل را ــ که یکسال پیشتر بغداد را منهدم کرده بودند ــ درسال ۱۲۵۹ درمحل عین جالوت (فلسطین) معدوم کرد وسپهسالار دشمن کیتوبوقا را اسیر گرفت وهمین یك ضرب دست بودکه شام رانجات داد ومصر را برای همیشه از تجاوز مغل محفوظ ساخت .

همچنین الملك الظاهر بیبرس بند قدار تا ۱۲۷۷ قشون های مغل ایران رامکررا درحران وشام وکنار فرات وابلستین شکست های سختی داد. امیر سیف الدین‌قلاوون ایفی (الملك المنصور) پادشاه مصر وشام درسال ۱۲۸۱ هشتاد هزار سپاه مغل را

بامنکو تیمور برادر اباقا پادشاه مغلی ایران درنزدیکی حمص چنان شکستی دادکه تقریبا بیست سال دیگر مغل بفکر شام نیفتاد. [illegible] ...ـمدنیز درسال ۱۳۰۲ غازان خان ایران را درمحل «مرج الصفر» شکستی شدید داد، غازان دراین جنگ از جمله نودهزار سپاهی خود، کشته بسیار بادههزار اسیر وبیست هزار اسپ ازدست داد. دولتهای غوری هندوستان مثل دولتهای مصر وشام چندین‌بار حملات مغل را از اطراف سند وملتان وپنجاب ولاهور به‌افغانستان عقب زدند ونگذاشتند که آنها در هندوستان پای خودرا محکم کنند. درهرحال حملات نخستین قشون مغل درشرق‌قریب ازسال ۱۲۳۰شروع‌شد، قوماندان‌مشهورمغل‌جرماغون که‌باصدهزار سپاهی‌وحشری‌در ۱۲۲۸ سلطان جلال‌الدین را درایران ناپدید ساخته بود درسال ۱۲۳۰ باسوق دو ستون ازسپاه، بلاد: دیاربکر، ارزن الروم، میافارقین، ماردین، نصیبین وموصل را درمعرض تاخت وتاراج قرارداد، همچنین اوشهر بتلیس وقلعه‌های اخلاط واطراف‌آنرا سرکوب کرد ومراجعت نمود. دوسال بعد سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی، توسط اعزام سفیری بدربار اوگتای خان درقراقروم در ۱۲۳۲ انقیاد خودرا بدولت مغل‌اظهار نمود وخودش عوض مغل، باشاهان ایوبی درآویخت وعلاقه اخلاط را ازملك اشرف ایوبی گرفت ورها وحران راتاراج کرد .

مغلها درسالهای ۳۵ — ۱۲۳۶ دوبار به‌قصد بغداد عسکر فرستادند. بار اول ازسپاه عباسی درنزدیکی فرات شکست خوردند، ودربار دوم قشون خلیفه عباسی را شکست دادند ومراجعت نمودند. درسال ۱۲٤۱ بایجو سردار مغل عسکر کشیده سیواس وقیصریه را فتح وسلطان کیخسرو سلجوقی جانشین کیقباد رامطیع‌ساخت. حمله قاطع دربین النهرین ، توسط شخص هلاکو پادشاه مغلی ایران، درسال ۱۲۵۸ عملی شد. هلاکو درراس سپاهی به‌استقامت بغداد حرکت میکرد که‌پیشاپیش آن رجال مشهور ممالك اسلامی مفتوحه، چون خواجه نصیرالدین طوسی ، عطا ملك جوینی، اتابك فارسی ، ابوبکر بن سعد وعلاالدین لؤلؤ فرمان فرمای موصل با او همعنان میراندند تاشاهد انهدام یك پایتخت بزرگ جهان وکانون بزرگ تمدن و فرهنگ اسلامی باشند، آنان درتهٔ قلب خود هرفکری که جزء این داشتند وهر عذری که می‌آوردند داشته باشند مگر چیزیکه تاریخ بروی اعمال ایشان قضاوت میکند این است: مادامیکه برای انسان راه مرگ باز ومیسر است تن دادن به ظلم و جهل ویران کننده ، جبن و گناه پرمسئولیتی است .

هلاکو درنزدیك بغداد باشصت هزار سپاهی مدافع بغداد مقابل شد ولی درطی یك جنگ قشون اسلام دوازده هزار نفرکشته درمیدان نبرد گذاشته وپشت بدشمن نهادند. شهر بغداد محصور شد ودربار درتزلزل افتاد وبعد از سیزده روز محاصره خلیفه هم طبق پیشنهاد هلاکو رعایای خود را ازجهاد بادشمن منع کرد، واین خود دست وپای مردم را ببست زیرا ملاها جهاد ودفاع ازوطن رانیز مربوط ومشروط به‌امر واجازه شاه میدانستند ومردم هم این فتوی راحکم دین تلقی میکردند، ازآن بعد خلیفه عباسی باسه نفر خلیفه زاده وسه هزار نفر اشراف و روحانیون ومتمولین بغدادبحضور دشمن‌رفت. هلاکو امرکرد تاتمام سکنه‌شهررا — بنام‌سرشماری — بیرون راندند،آنگاه شهر بغداد پنج شبانه‌روز تاراج وخزائن پنجصد ساله دولت عباسی اغتنام وتقریبا هشتصد هزار نفر ازدم تیغ گذشت ، اینك نوبت خلیفه رسید واو بادوپسرش وتمام

اقاربی که در دسترس بود کشته گردید وبه‌این ترتیب یک‌شهر بزرگ دنیا معدوم شد ودرسر خرابه آن شحنه‌ئی ازمغل مقرر گردید. هلاکو بعداز این فتح بزرگ به ایران مراجعه کرد وسرداران او حله‌وکوفه ونجف راگرفتند ودر واسط که از خود دفاع کرد چهل هزار نفر را ازتیغ کشیدند وخود به‌جانب شوشتر وخوزستان روان شدند.

میتوان گفت بافتح بغداد سوقیات وفتوحات چهل ساله مغل خاتمه یافت ، در حالیکه دامنهٔ این فتوحات ازبحر آرام تا‌بحیره مدیترانه کشیده میشد، مگر این وسعت قلمرو به‌قیمت خون ملیون‌ها نفوس بشری وانهدام صدها آبادی وشهر وانعدام یك تمدن بزرگ جهانی میسر شده بود .

هجوم مغل ودفاع مردم افغانستان :

هجوم مغل در افغانستان باعث انحطاط اقتصادی وفرهنگی کشور برای سالهای مدیدی گردید. چنگیزخان بعد ازآنکه وارد ماورالنهر شد وبخارا رافتح کرد خوارزمشاه از افغانستان به‌ایران رفت. جبه وسبتای باسی هزار سپاهی به‌عنوان تعقیب سلطان وارد افغانستان شده ازبلخ به‌زاوه گذشتند. در بلخ جنگی واقع نشد اما مردم زاوه ـ با آنکه ناگهانی گیرآمده بودند ـ جلو مغل راگرفته وکشته بسیار دادند . سپاه‌دشمن طبق امر چنگیزخان فقط مامور تعقیب خوارزمشاه بود و فرصت جنگهای مفصل در عرض راه نداشت، این است که به‌عجله گذشت ودر ولایت هرات شهر پوشنگ را به‌سبب دفاعی‌که نمود وامیری ازمغل رابکشت تاراج وکشتار نمود، آنگاه‌برامه‌نیشاپور داخل ایران شد .

این عبور برق آسای مغل بزودی در افغانستان ولوله افگند ومردم هر منطقه برخاستند وترتیبات دفاعی اتخاذ کردند قلعه ها وحصار ها ترمیم وخندقها حفر و اسلحه ومهمات جنگی آماده گردید، ولی چون مرکز رهبری ودولتی در کشور وجود نداشت تا از این قوت‌های بزرگ طبق نقشه معینی برضد دشمن کار بگیرد لهذا هر منطقه به‌تنهائی ومجزا ازسایر مناطق درانتظار ورود دشمن نشست. رهبران این مناطق تاجائیکه معلوم است اشخاص ذیل بودند : سام سرهنگ در ایالت بزرگ تخارستان (حصار تخارستان مستحکم بود و چهار فرسنگ طول داشت) امیر عمر درباميان ـ ملك اختيار الدين محمدبن علي خر پوست در پشاور ـ ملك حسام الدين وملك قطب الدين درغور ـ ملك الكتاب اختيار الملك درقلعه های‌بین هرات و بادغیس ملك شمس الدين محمد جوزجاني درهرات ـ پهلوان اصيل الدين درحصار فيوار در قادس معتمدين ملك شمس الدين درنصرت کوه تالقان (علاقه مرغاب) ـ افسران الغ خان در حصار گرزیوان ـ عمیدابی پهلوان درقلعه های غرجستان ـ امیر حبشی در تولك ـ كربر ملك درغزنين ـ اعظم ملك درولايت ننگرهار ـ ملك شير در كابل ـ امرای محلی غوري درمناطق مختلفه غور ـ ملك‌نصرت الدين بن حرب در سیستان . قلعه‌های سیفرود (درغور) رنگ (درگرزیوان) اشیار وبندر وبلروان (درغرجستان) لاغری وسنگ‌بانه وسنگه وغیره باشهر های بزرگ مرو ونیشاپور وهرات وبامیان و سیستان وغیره‌همه بشکل استحکامات نظامی درآورده شد .

در افغانستان آرای عمومی ـ دربرابر مغل ـ بدودسته مخالف منقسم بوده و وحدت نظری وجود نداشت، به‌این معنی‌که طبقه حاکمه (اشراف وروحانی وتاجر) بیشتر طرفدار سازش وتسلیم بدشمن بودند. زیرا این طبقه ازقدرت مغل آگاه‌بودند

وازگریز خوارزمشاه وفقدان دولت مرکزی دل از دستداده جان وجاه ومال خودرا در خطر عظیمی میدیدند، درمقابل آرای این‌طبقه، آرای توده های بزرگ ملت قرار داشت که‌تسلیم بدشمن وطن وآئین خودرا عار وننگ شمرده ودرراه دفاع جان خودرا پیش میگذاشتند، به‌همین جهت بود که درجنگ بادشمن هماهنگی وانسجام موجود نشد واین بدلیری دشمن ونا امیدی مردم منجر گردید.

چنانچه بعد ازگریز خوارزمشاه به‌ایران ازهمه پیشتر علا الملک والی قندز باهفت هزار سپاهی خود از جیحون عبور کرد ودر ماوراءالنهر به‌اردوی چنگیزخان پیوست، همین شخص بود که‌بعدها بطرفداری مغل درولایت ننگرهار تاخت وقوای غوری وخلجی را ازبین برد. ملک رکن الدین کرت زمامدار قلعه خیسار مرد دیگری بودکه دعوت چنگیزخان را - برای اطاعت ازمغل - قبول‌کرد وملک شمس الدین نواسه خودرا بحضور چنگیز فرستاد. همچنین قتلغ خان والی کرمان انقیاد خودرا به چنگیزخان تقدیم نمود. امین الملک والی هرات - خسر بوره سلطان محمد وخسر جلال الدین - در همان عبور نخستین مغل ازشمال مغرب افغانستان اطاعت مغل را قبول کرد وشخص خودرا نجات داد. پسر نجیب الدین قصه‌دار بهاء الملک والی مرو نه‌اینکه خود به‌مغل پناهنده شد بلکه برای فتح مرو سپاه مغل رابیاورد. اعیان وحاکم نیشاپور هم دروقت عبور جبه نویان وسبتای بهادر ازطوس به‌ایران بیعت خودرا با علوفه وهدایا بسرداران مغل فرستادند. این‌تنها نبود اکثر فیودالها بین‌هم نیز رقابت ودشمنی داشتند تاجائیکه خطر دشمن خارجی را فراموش میکردند. بهاء الملک والی مرو بجهتی طرف دشمن را گرفت، که رقیب او مجیر الملک جایش را درمرو گرفته‌بود.

این شخص ازطرف خوارزمشاه درعوض شرف الدین مظفر مجیر الملک حاکم مرو شده بود واکنون مجیر الملک بازجای اورا درمرو اشغال کرده بود، اختیار الدین ملک امویه که خود ازحمله مغل گریخته وبه‌مرو پناه آورده بود باترکمانان مرو که بیشتر ازشصت هزار نفر بودند برای محو مجیرالملک وقبضه برحکومت مروبساخت ودهات اطراف مرو را بتاخت وشصت هزار چار پایان مردم شهر را به‌تاراج برد در حالیکه قشون دشمن درعقب او ومرو حرکت میکرد. درهمین مورد است که عطاء ملک با اندوه بسیار چنین مینویسد: «... باچندان تشویش واضطراب که روی جهان را چون دلهای منافقان سیاه کرده بود (اختیارالدین وترکمانان) آغاز فتنه نهادند وقصد به‌استخلاص شهر (مرو) کردند.» سلطان جلال الدین باسپاهی افزون ازصد هزار نفر که مغل را در پروان شکسته بود به‌جهتی جنگ ناکرده ازغزنی به‌سند فرارکرد که فیودالهای اردوی او چون امین الملک وسیف الدین اغراق واعظم ملک ومظفر ملک عوض دشمن خارجی بجان همدیگر افتادند تامجموعاً ازبین رفتند.

اغلب روحانیون وتجار وثروتمندان هم در این روش دست کمی از اشراف‌فیودال نداشتند، چنانیکه بمجرد عبور چنگیز خان از جیحون روحانیون وتجار به اتفاق اشراف بلخ بحضور چنگیز خان رفته اطاعت خود وتسلیم شهر بلخ را عرضه‌نمودند. امام شمس الدین الحارثی شیخ السلام شهر مرو نیز چنین کرد ونه تنها به‌مغل‌اظهار اطاعت نمود بلکه در سر منبر مسجد جامع مرو دشمنان مغل را تلعین نمود وگفت‌که: رگ جان دشمنان مغل بریده باد. قاضی سرخس مولانا شمس الدین هم مثل شیخ السلام ازهمه پیشتر به‌مغل بیعت خودرا تقدیم کرد. همچنین یکنفر از روحانیان علوی شهر نیشاپور از ترتیبات دفاعی نیشاپوریان به‌مغل خبر کشی نمود تا خود نفعی

بردارد ولو شهری برباد شود. قاضی شمس الدین قزوینی ازایران بدربار منکوقاآن رفت واورا دعوت نمودکه لشکر بفرستند وحکومت اسمعیلیه را در الموت ایران براندازد زیرا روش مخالف شرع دارد. همچنین شد وسپاه مغل درقهستان ورود بار الموت سوق گردید و در نتیجه صدها قلعه ویران وهزاران نفر ایرانی کشته گردید.

درعین حال روحانیان (مثل فیودالها) بین خود هم گلاویز بودند و توده هارا بدشمنی مذهبی بین همدیگر رهبری میکردند. چنانچه فقهای حنفی مذهب مرو (در عهد توکوش خوارزمشاه) مقصورهٔ مسجد جامع شهر مرو را که برسم شافعی‌هاساخته شده بود بسوختنند، پس وقتیکه کشور های اسلامی و خود شهر مرو تحت تهدیدمغل قرار گرفت فقه های شافعی مذهب شهر برخاستند ومقصورهٔ مسجد جامع مرو را که برسم حنفی ها ساخته شده بود آتش زدند. همچنین وقتیکه سپاه مغل در داخل شهر مرو به‌تاراج وتخریب میپرداخت طرفداران قاضی مقتول سرخس ـ آنکه به مغل منقاد شده وازطرف مردم مرو کشته شده بود ـ به‌انتقام خون قاضی مقتول در قتل وتاراج مردم مرو بیشتر از سپاه مغل شوق وشطارت نشان دادند. بطوریکه عطا ملك جوینی میگوید: «ارباب سرخس به انتقام قاضی مبالغتی کردند که گویا ازاسلام ودین خبر ویقینی نداشتند ازکشته ها پشته‌ها ساختند ومقصوره مسجد رابسوختند.»

درایران نیز چنین بود قبل ازورود مغل، درشهر اصفهان مثل مرو آتش جدال مذهبی بین فقهای حنفی وشافعی مشتعل بود وسمبول این دودستهٔ مخالف خانواده های مشهور صاعدی وخجندی بشمار میرفت، این تعصب بجائی رسید که درسال ۱۲۳۵ پیروان ورهبران مذهب شافعی برخاستند واز مغل خواهش فتح اصفهان‌نمودند ووعده دادند که ایشان دروازه های شهر را بررخ سپاه مغل میگشایند بشرطیکه قشون دشمن پیروان مذهب حنفی را یکسره ازدم تیغ بگذرانند، البته سپاه مغل‌رسید واصفهان راگرفت ولی پیشروان هر دوفرقه حنفی وشافعی را یکجا ازبین برد.

خلاصه درداخل چنین اوضاع اجتماعی بودکه مردم افغانستان باهجوم خارجی مقابل شد، معهذا مردم افغانستان دربرابر قوای مخرب وقهار مغل‌چنان قهرمانی‌نشان دادند که‌شاید نظیرآن درتاریخ جهان کمتر ثبت شده باشد، زیرا مردم افغانستان‌بدون داشتن مرکزیت ودولت وقوت الظهر باقبول مرگ حتمی خون خود واولاد خود را دربرابر دشمن وطن وآئین خودریختند، این فداکاری درراهٔ انجام وظیفه وعاری از امید، خود نمایندهٔ درجه عالی اخلاق بشریست.

درهر حال چنگیزخان بعد ازتسخیر وانهدام ماورالنهر که ازپشت سر محفوظ شده بود درسال ۱۲۲۱ متوجه افغانستان شد ودرسه ستون قوی به‌سوقیات‌پرداخت. ستون اول سپاهی بودکه برای اشغال ولایت وسیع تخارستان ازبدخشان تاهندوکش وتخریب بلاد بدخشان وولخ‌واندراب وغیره‌موظف‌گردید، این‌لشکر درحالیکه مصروف جنگ وکشتار وانعدام این‌شهر ها ومحاصره حصار والبان بود با هجوم ناگهانی سلطان جلال الدین ازپروان دچار وبعد از هزار نفرکشته دادن فرار نمودند و همینکه متعاقبا ازشکست مغل درپروان اطلاع گرفتند تخارستان راتخلیه کرده وبه‌قصد ماورالنهر فرار نمودند. ستون دوم مشتمل بر هشتاد هزار نفر زیر قیادت تولی پسر چنگیزخان مامور تخریب وکشتار شهرها وولایات شمال مغربی افغانستان گردید، سپاه تولی ازراه مرو چاق وبغشور ازنزدیکی کشك براه افتاد وتمام این مناطق رابا: ابیورد ونسا وبارز وطوس وجاجرم وبیهق وخاف وسنجان وسرخس وزورآبد و

سیستان به‌باد قتل و غارت سپرد. همچنین تولی شهر مرو رامعدوم وهرات راتابع کرد، او درمدت سه ماه این وظیفه امحای نفوس وتخریب آبادی های بیگناه را انجام داد وی بقول جوینی عالمی راکه ازعمارت موج میزد بخاکدانی تبدیل نمود، تولی چون شنید پدرش هنوز درتسخیر حصار نصرت کوه نا کام است عنان برتافت ودر مرغاب به‌او پیوست .

ستون سوم اردوی مغل مرکب از سپاهی وحشری ، درتعداد صد هزار نفر زیر قیادت شخص چنگیزخان جیحون راعبور وبه‌استقامت شهر مشهور بلخ ــ که پراز مدرسه وکتابخانه وتجارتخانه وعمارات عالیه بود ــ به‌حرکت افتاد. چنگیز خان دراین سوق الجیشی ٤٥ هزار سواره مغل‌را مامورکرد که‌اطراف وحوالی شهر های مدنظر را ازآذوقه ومواشی وانسان پاك کند تابه هیچ شهری هیچ نوع کمکی‌نرسدو تسلیم شدن شهرهای محصور ازگرسنگی، امری حتمی گردد. لهذا رساله های مغل قرا و قصبات آبادان راکه عاری ازاستحکام بود مورد تاخت وتاراج قرار داده زنان ومردان بسیاری را به‌اسارت کشیدند وهزاران هزار اسپ واشتر وگاو وگوسفند را ازمراتع وچراگاه ها به‌یغما بردند، فعالیت این قطعات سواره دراطراف شهر های مورد هجوم هشت ماه دوام نمود ودر طی این‌مدت هرشهر وحصاری ، شکل جزیره‌ئی گرفت که دربین اوقیانوسی منزوی و تنها مانده باشد، بدین ترتیب چنگیز خان قدم بقدم پیش می‌آمد تارسید به‌نزدیك :

الف ــ شهر بلخ :

این شهر بزرگ که در سر راه تجارتی هندوستان وآسیای مرکزی افتاده واز قرن هشتم به‌بعد روبه عروج میرفت نه‌اینکه خرابیهای گذشته جنگ را باعرب تلافی کرده بود بلکه در دوره غزنوی عظمت آن به‌اوج خود رسید، شهر با دیوار طولانی محاط بودکه طول آن به‌دوازده فرسخ میرسید ، درزمان ورود چنگیز خان به افغانستان ونزدیك شدن به‌شهر بلخ ، پیشوایان شهر (اشراف، حاکم، افسر، روحانی تاجر و متمول) همه سنگینی فشار وقوت دشمن بیرحم را باتنهائی بلخ وفقدان امید گاه وقوت الظهر میدانستند واز سرگذشت فجیع بلاد ماورالنهر وشکستن دولت خوارزم، مطلع بودند، این‌ها آینده جان ومال واولاد وخاندان خودرا ــ درصورت مقاومت و مغلوبیت ــ کاملا درك میکردند لهذا بشکل عمومی فیصله کردند که اگر امید نجاتی باشد آنهم درسایه تسلیم بدشمن است وبس . پس پذیره دشمن را بساختند و با موکب بزرگی مرکب از اعیان وافسران وروحانیون وتجار باهدایای قیمت دار وآذوقه وعلوفه فراوان ازشهر بلخ برآمدند وبه استقبال دشمن شتافتند ، این‌ها به‌چنگیزخان انقیاد خود وتسلیم شهررا اظهار کردند وفقط قول مصونیت وامان برای شهر و شهریان ازخان مغل خواستند .

چنگیزخان این پیشنهاد را پذیرفت و وعده امان به‌بلخیان داد، این است که دروازه های بلخ بررخ سیلاب دشمن گشاده شد وسپاه مغل درداخل این شهر مشهور سرازیر گردید، آنگاه دشمن بدقول مردان وزنان وکودکان وجوانان وپیران یعنی متنفسین شهر را مجموعا در دشت بردند وگرسنه وتشنه نگهداشتند تا انتظار اعدام خود وزنان وفرزندان وهموطنان خود را بکشند. پس در چند روزی دراین شهر بزرگ نه‌برج وباره ماند ونه‌ارگ وحصار، درجای بازار ها وکاروان سراها ومدارس و کتابخانه ها وقصر ها وعمارات بلخ فقط تلهای از خاك باقیمانده بود وبس ، پنجاه‌سال

بعد از آن مارکوپولو از افغانستان شمالی عبور کرد ودیدکه بلخ خاك توده‌ئی بیش نیست . پنجاه سال دیگر گذشت تا ابن بطوطه در افغانستان وارد شد اما هنوزبلخ همان خرابهٔ که‌بود.بود. چنگیزخان به‌تخریب وانهدام بلخ کفیت نکرد بلکه امر کرد تا در باغها آتش زدند وبسوختند. نفوس شهر را که بیرون رانده بود به‌افراد سپاه خود تقسیم کرد تاهمه را ازدم تیغ کشیدند وبه‌این صورت مردانی که‌وظیفه خودرا اهمال کرده وطن خودرا بترحم دشمن سپرده بودند بجزای اعمال خود رسیدند در حالیکه ذایقهٔ مرگ در تسلیم تلخ تر ازدفاع بود .

شهر بلخ همچنان ویرانه ماند تا درقرن چهاردهم امیر حسین خسربوره امیر تیمور ارگ سابق آنرا (قلعه هندوان) مجددا تعمیر ومرکز حکمرانی خود قرار دادولی بزودی امیر تیمور آنرا منهدم ساخت، پس بلخ همچنن تاامروز ویرانه ماند. گرچه سبحان قلی زمامدار بلخ درقرن هفدهم مدرسه جدیدی اعمار نمود ولی جای بلخ را از قرن پانزدهم به‌بعد تدریجا شهر مزار گرفت زیرا جنبه مذهبی نیز پیداکرده بود. چه در قرن دوازدهم طبق خوابی وروایتی درقریه «ده خیر» مرقدی بنام امیرالمومنین علی ابن ابیطالب ساخته شده بود، که‌بعدها ازطرف سلطان حسین تیموری تجدید تعمیر شد (سال ۱٤۸۱) و تاامروز این مرکزیت شهر مزار درعوض بلخ قدیم باقیست.

ب- مبارزه مردم تالقان :

چنگیز خان بعد از انهدام بلخ به‌استقامت ولایات جوزجان و فاریاب ومیمنه به حرکت افتاد واز بالای نعش هزاران نفر مرد مدافع عبور کرد تابولایات مرو الرود (مرغاب) رسید ـ درحالیکه تمام‌شهر ها وقصبات این ولایت را به‌خرابه زاری‌تحویل داده بود. شهر تالقان درمرو الرود از نظر صنعت پارچه بافی بسیار مشهور بود . ارگ این‌شهر بنام «نصرت کوه» دربالای بلندی قرار داشت واز نظر نظامی مستحکم بود. وقتیکه مردم ازحرکت چنگیز خان به‌طرف خود خبرگرفتند مصمم برای دفاع شدند ، این‌ها درمسجد جامع تالقان اجتماع کردند وسوگند برداشتند که تادم مرگ دربرابر دشمن خواهند جنگید. آنگاه لباس کبود پوشیدند وفاتحه مرگ خود را در مسجد جامع گرفتند وباهمدیگر وداع نمودند، پس ازآن دروازه های شهر و ارگ‌را بر روی دشمن ببستند و اسلحه برداشتند .

در جملهٔ مدافعین دلیر تالقان یکعده سواران جنگ دیده وپنجصد نفر عیار هم موجود بود که حیات خودرا وقف دفاع از آزادی وشرف‌ووطن وآئین خویش نمودند. اردوی عظیم مغل در رسید وعلی الرسم‌نماینده چنگیزخان مردم تالقان را به اطاعت دعوت ودرصورت تمرد تهدید نمود، البته نماینده مغل رانده شد وسپاه دشمن مثل ماری در دورادور تالقان حلقه زد، هجوم دشمن ودفاع تالقان هردو شدیدبود وروزبروز به‌شدت خود می‌افزود. عیاران تالقان شبانه ازشهر خارج شده ودر هرگوشه وکنار اردوی مغل میزدند وافراد را میکشتند واموال ومواشی دشمن را میربودند و خود از گوشه دیگری بشهر داخل میشدند. این روش روزها وهفته ها وماه ها دوام‌کرد تاچنگیز خان عصبی شد وسوگند های گران برداشت که سواره داخل ارگ تالقان خواهد شد. ولی چنین چیزی به‌آسانی میسر نبود زیرا مردمی درمقابل او قرارداشت که دل اززندگی برداشته و تاپای جان میزدند .

پسران چنگیز خان هم (چغتای ، اوکتای و تولی خان) باسپاه بیشمار خود از ماورالنهر و افغانستان شمال مغربی در تالقان به‌کمک پدر رسیدند ، معهذا تسخیر

شهر ممکن نشد واین اولین باری بودکه چنگیز خان دربرابر قدرت بی پایان خودقوت دیگری را مشاهده میکرد. هیچ شهری در آسیای وسطی نتوانسته بود دربرابر چنگیز خان ازچند روز ویاچند هفته‌ئی بیشتر مقاومت کند مگر اترار واورگنج. اما اینك ماه هفتم بودکه شخص چنگیز باپسران خود واردوی عظیمی دربرابر شهر وحصار کوچکی متوقف مانده وهزاران نفر کشته داده بودند وهنوز نتیجه معلوم نبود. درچنین‌فرصتی خبر رسید که‌سلطان جلال الدین داخل افغانستان شده ودر غزنین مشغول تجهیز سپاه ومقابله بادشمن است. چنگیز خان دیگر تحمل توقف ودرنگ نداشت پس امر کرد سپاه او به‌آوردن سنگ وچوب وخاك شروع کردند وبواسطه این‌مواد دربرابر حصار تالقان پشته‌ئی مصنوعی به‌بلندی حصار نصرت کوه بر افراشت واز بالای آن به‌جنگ وهجوم پرداخت .

بالاخره دیوار حصار شگاف برداشت ودروازه حصار بدست دشمن افتاد. در داخل حصار جنگ تن‌به‌تن آغاز شد، عیاران وسواران تالقان درصف دشمن زدند و شگافتند وکشتند وکشته شدند وقسما بدر رفتند. چنگیزخان بعد از غلبه وتسخیر شهر وحصار ، تمام نفوس را بدون استثنا ازدم تیغ گذشتاند وشهر را ویران نمود، زیرا چنگیز خان اززمرهٔ آن شجاعان روزگار نبودکه دشمنان شجاع خود را احترام میکردند. پس میتوان گفت چنگیز خان یك ظالم قوی بود. درهر حال چنگیز خان که این فتح مشکل را درسال ۱۲۲۲ حاصل نمود گرچه چشمش ازجرئت مردم بسوخت ولی آتش کینه سختی ازمردم افغانستان در دلش بیفروخت ومصمم شد که اگر بتواند زنده جانی دراین کشور نگذارد، به‌همین سبب بودکه شهر های افغانستان را مکررا ویران وکشتار عام نمود، او به‌اردوی مغل امر کرد که‌بعد از این حتی مقتولین جنگ را نیز سر ببرند تا دوباره زنده نگردند. چنگیز خان بعد از تخریب تالقان بلا وقفه بمقصد غزنین براه بامیان حرکت نمود. ولی اوقبل از آنکه به‌بامیان برسد مجبور بود که حصار دیگری را از سر راه خود بردارد وآن عبارت بود از حصار گرزیوان .

ج- مبارزه مردم قلعه گرزیوان :

گرزیوان قلعه کوچکی بود که مردم دلیران از قدرت عظیم دشمن مطلع بودندو از انهدام شهر های بلخ وجوزجان وفاریاب وکشتار های بیشمار در ولایات شمال‌مغربی افغانستان آگاهی داشتند. معهذا دل از دست ندادند وبرای دفاع تاآخرین مرحلهٔحیات حاضر شدند، این است که در ورود چنگیزخان دعوت اورا برای تسلیم رد کردند و دست به شمشیر بردند وجنگ های شدید وغیر مساوی بین دو قوت بزرگ وکوچك آغاز یافت، چنگیز خان که تسخیر گرزیوان را در چند روز حتمی ومیسر میدانست بعد از آنکه صلابت دفاعی واز خودگذری این مردم معدود رامشاهده کرد مجبور شد که یکماه تمام دمی نیاساید وشب وروز جنگ را ادامه دهد. بالاخره بعد از دادن تلفات بسیار، دشمن حصار گرزیوان را اشغال کرد وتمام متنفسین قلعه از زن ومرد ازدم تیغ اشغال گران گذشت حتی اسیری هم گرفته نشد، حصار باخاك برابر گردید وچنگیز خان بیدرنگ بجانب قلب افغانستان سرازیر شد .

د ـ مبارزه مردم شهر بامیان :

این بار شهر مستحکم وبزرگتری (بامیان) مقابل مغل قرار داشت‌که توسط مردم بیشتری دفاع میشد. زندگی شهر بامیان ازقرن اول تاقرن سیزدهم ادامه داشت و درطی یکهزار ودو صد سال نماینده چندین تمدن افغانستان بود. درقرنها پیش از ظهور اسلام هنگامیکه شهر بلخ مرکز تجارت بین المللی ومحور شاهراهای عمدهٔ آسیا بود (از غرب بجانب امپراتوری رومن، ازشمال مشرق بطرف چین، واز جنوب مشرق به هندوستان) صنعت گریکو ودیك دردرهٔ های کابل وگندهارا به‌عروج‌خود رسیده وبه‌سمت بختریان پیش میرفت. درچنین وقتی بامیان که‌معبر کاروان هابین بلخ‌و پشاور بود روبه ارتقا واعتلا نهاد، تپه‌ها وجدارهای سنگی بامیان نیز برای‌بوجود آوردن‌سمچها ومجسمه ها مساعد بود، این است‌که از قرن اول‌ابنیهٔ بودائی وسمچهای بامیان بمیان آمد، ودردوره قبل ازقرن پنجم مجسمه‌های عظیمی به ارتفاع ۳۵ و ۵۳ متر تراشیده شد وکار اعمار تاقرن هفتم در بامیان دوام داشت ، وتاهجوم عرب‌امور ساختمانی زینهٔ داخلی ودستهٔ سمچهای صنم ۵۳ متری هنوز تکمیل نگردیده بود . شهر بامیان قرن هفتم درجنوب غربی صنم های بزرگ قرار داشت که باحمله عرب مواجه ومنهدم گردید ومجسمه های بزرگ نیز مجروح شدند، همچنین شهر قدیمی دیگری در بامیان بودکه «شهر ضحاك» خوانده میشد وآن نیز سرنوشت خواهر خود را در پیش داشت.

اما در عوض این شهر های قدیمی بعد از نفوذ اسلام شهر جدیدی در دامنه مقابل به حصه جنوب مشرقی صنم ها آباد گردید که‌از طرف مردم نام «شهر غلغله» گرفت وهنوز خرابه های آن به‌همین نام خوانده میشد. شهر غلغله تاقرن سیزدهم مرکز اداره وکانون فرهنگ اسلامی در ولایت بامیان بود ودر همین قرن باحملات شخص چنگیز خان مقابل و از صفحه هستی معدوم شد، وتاهنوز نتوانسته است سر بالا کند. فقط چیزیکه ازجمال وکمال بامیان قدیم حکایت میکند همانا پیکر های سرد وخاموش اصنام بزرگ بامیان است که بی هیچ گونه پیرایه وزینتی در قبرهای سر گشاده وعمودی خود پشت به‌کوه داده واستاده‌اند. گرچه این‌ها نیز از دست برد زمان وتعصب انسان درامان نمانده‌اند . مجسمه ۵۳ متری که از بزرگترین مجسمه‌های جهان است هدف تنفر وگله های توپ نادرشاه افشار (در قرن هژدهم) قرار گرفت و لهذا پاهای خودرا ازدست داد .همچنین در قرن نزدهم ملکهٔ امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان ـ حین عبور از بامیان تشخیص کرد که این صنم برهنه، مکشوف العورت است پس امر کرد تاحصه سفلی بدن آنرا به‌توپ بستند .

در هر حال وقتیکه چنگیزخان در بامیان رسید ناامیدانه دعوت تسلیم را بمردم شهر فرستاد، ولی این دعوت ازطرف مردم بامیان رد گردید وجنگ شروع شد. مردم بامیان مثل اهالی تالقان وگرزیوان به‌سختی میجنگیدند ، چنگیز خان برای یك رویه کردن کار شتاب داشت زیرا اطلاع گرفته بودکه قوای تازه دم مردم درزیر قیادت سلطان جلال الدین از غزنی تاپروان رسیده وسپاه اعزامی او را درهم شکسته است وهمچنین این قوت قلعه والیان را باشمشیر از محاصره کنندگان مغل نجات بخشیده، وسپاه مغل را به‌تخلیه تخارستان مجبور ساخته است. این است‌که چنگیزخان ازحملات

پی‌درپی درشهر بامیان دمی‌نمی‌آسود تادروقت مقابل شدن باجلال‌الدین ازعقب‌خاری‌در پشت نداشته باشد .

مردم بامیان نیز دربرابر دشمن پایداری شدید مینمودند تاجائیکه در طی این جنگها نواسه چنگیز خان «موتوجن» پسر چغتای را به‌زخمهای تیر هلاک کردند . چنگیز خان ازاین ضربت دشمن به‌قدری متاثر شدکه خون سردی همیشگی خودرا از دست داد وکلاه خودرا ازسر بدور افکند وبرهنه سر درجلو سپاه به‌حمله در شهر پیش شد، این منظره خان بزرگ وقهار سپاه مغل رادیوانه ساخت وغریو عمومی برخاست، دیگر تیر وسنگ بامیان درنظر سپاه مغل ارزشی نداشت و آنها در روی نعش کشته گان خود پا میگذاشتند و پیش میرفتند. بالاخره دسته جات پیاده مغل مثل مورچه روی دیوار ها ودروازه شهر را اشغال کرد وجنگ دست وگریبان آغاز نمود. به‌این ترتیب بعد از آنکه دیگر بازوئی قطع ناشدهٔ برای دفاع باقی نماند شهر مسخر شد وغضب ووحشتی که در تاریخ جهان سابقه نداشت در مورد این شهر مشهور تطبیق گردید : مردان وزنان واطفال ذبح شدند. شکم زنان پاره گردید و گرجنینی دربین آن بود باسر نیزه شگافته شد. ازآن بعد به‌کشتار سگ وگربه وتمام مواشی وحیوانات شهر پرداختند ، آنگاه نوبت نابودی به‌نباتات رسید اشجار ازبیخ وبن بر آورده شد وسبزه وگل وتمام روئیدنی ها معدوم شد، پس ازآن مهلت‌جمادات به پایان آمد وبرج ودیوار وخانه وآبادی بدون استثناء منهدم گردید ، زیرا خان‌بزرگ امر کرده بودکه بامیان چنان ویران گردد که دیگر برای زیست زنده جانی مساعد نباشد، نام این ویرانه راهم شهر منحوس «ماه وبالیغ» گذاشت وخود به‌قصد غزنین براه افتاد .

هـ ـ مبارزه مردم سایر قلعه ها و حصار ها :

در طی جنگهای مغل نه‌تنها مردم همین قلعه ها وشهر هائیکه گفتیم به‌مدافعه برخاستند بلکه مردم تمام شهر ها وقلعه های افغانستان هریك به‌نوبت خود بادشمن جنگیدند وعار تسلیم وبندگی برایگان نپذیرفتند تاجائیکه از تفصیل مورخین معاصر چنگیز خان واخلافش در مورد هجوم مغل ودفاع مردم افغانستان ، خواننده را حیرت دست میدهد . مثلا مردم حصار «کالیون» در بیست فرسنگی هرات که بالای بلندی واقع بود یکسال وچهار ماه تمام درمقابل حملات قشون مغل استادگی وجنگ نمود تا مسخر شد واز بین رفت. منهاج السراج که خود معاصر چنگیز خان است در این مورد چنین مینویسد :

«... دونفر پسران ابوبکر که پهلوانان سلطان محمد بودندکوتوال آن‌قلعه‌بودند، اختیار الملك دولتیار طغرائی یکی از فرماندهان ممالك خوارزمشاهی هم در آن قلعه آمده بود، چون باکفار (چنگیزخان) جنگ آغاز نهادند غازیان وعیاران از قلعه فرود آمدند وجهاد آغاز نهادند ومبالغی مغل را بدوزخ فرستادند، شب وروز به‌قتال ودفع کفار مشغول شدند وکار دلیری اهل قلعه بجائی انجامید که لشکر مغل را به‌شب خواب ازخوف ایشان ممکن نبود، کفار گرد برگرد تمام حصار دو «باره» ساختند و دو دروازه نهادند وروی در قلعه وباره مقابل نهادند و مرد پاس به شب معین گردانیدند... کارمحافظت لشکر مغل بدین مقام رسیده بود چون مدت یکسال از

دربندان حصار گذشت، سعدی چربی بالشکر مغل ازدر سیستان آمد وبادیگر لشکر مغل به‌پای قلعه کالیون ضم شد، ورنجوری ووبا براهل قلعه استیلا یافت وبیشتر خلق هلاك شدند به‌سبب آنکه ذخیره قلعه گوشت قدید وپسته بسیار بود . (هفت چاه آب نیز درقلعه بود) بواسطه خوردن گوشت قدید وپسته وروغن‌آن، خلق قلعه رنجور میشدند و پای وسر آماس میکرددودر میگذشتند. چون از دربندان حصار شانزده ماه گذشت، آدمی پنجاه بیش نماندند ازاین جمله بیست کس رنجور وسی کس تندرست، یکی بیرون رفت وحال خلق وقلعه بازگفت. چون کفار را حال قلعه به‌تحقیق انجامید جمله لشکر مغل درسلاح شدند وروی به‌قلعه نهادند، واهل قلعه دل بر شهادت خوش کردند، تمامت نعمت قلعه را از زر وسیم وجامه ها وچیزهای قیمتی درچاه ها انداختند وبه‌سنگ انباشتند وباقی راآنچه بود بسوختند ودرقلعه را باز کردند وشمشیر ها بر کشیدند وخود را به‌کفار زدند وبه دولت شهادت رسیدند ....»

همچنین مردم قلعهٔ «اشیار» در غرجستان مثل قلعه کالیون دربرابر دشمن قوی یکسال وسه ماه جنگید تا مغلوب ومنهدم گردیدند، حکومت قلعه اشیار در دست امیر محمد مرغزی بود که دروقت عبور چنگیزخان از نصرت کوه تالقان وگرزیوان به جانب بامیان، او ومردمش مکررا دربنه ودمدار چنگیزخان حمله کردند وگردونهای بسیاری پر از اشیای قیمتی را به‌تاراج بردند ومحافظین بنه مغل را بسیار بکشتند و اسیر گرفتند . وقتیکه چنگیز جنگ سند رافتح کرد وبرگشت ، تولی را مامورتخریب آبادی های باقیمانده افغانستان نمود. تولی امیر ده هزار منجنیق اندازان چنگیزی را به‌قلعه اشیار سوق کرد، مغلها هر قدر کوشیدند حصار را که‌مردم آن مردانه دفاع مینمودند،فتح‌کرده نتوانستند، تایکسال‌وسه‌ماه‌گذشت دیگردرقلعه غله وخوراکه‌باقی نمانده بود، مردم که حیوانات را تمام کردند، بخوردن گوشت کشته شدگان خود مجبور شدند، پس مرده ها را قدید میکردند و به تدریج تغذیه مینمودند اما جنگ را برضد دشمن دوام میدادند. جوزجانی مینویسد که‌زن‌مطربهٔ در قلعه بامادری و کنیزکی میزیست ، چون ازبی آذوقه‌گی مادرش بمرد اورا قدید کرد وبه‌قیمت گرانی بفروخت ، چون کنیزش بمرد بااو نیز چنین کرد وازاین رهگذر ۲۵۰ طلا حاصل کرد ولی خودش نیز بمرد. به‌این ترتیب درطی پانزده ماه زن‌ومرد وطفل مرده میرفتند تا تنها امیر محمد مرغزی و ۳۰ نفر مرد دیگر باقی ماند آنوقت حمله دشمن کامیاب و حصار اشیار مفتوح شد، طبعا امیر محمد وهمراهانش زیر ضربت های لشکر مغل قرار گرفتند .

مردم حصار «تولك» هشت ماه باسپاه مغل رزم دادند وبالاخره هم مغل را به مراجعت ناکام مجبور کردند، گرچه دشمن از اطراف تولك مردم بسیاری را به‌اسارت کشید که‌از آن جمله ده هزار زن بود . مردم قلعه «فیوار» در- قادس ــ باآنکه آذوقه نداشتند ــ دو ماه درمقابل دشمن جنگیدند تامغلوب شدند. مردم حصار «سیفرود» درغور که آب آشامیدنی بسیار کم داشتند وبه‌همین سبب ۲٤ هزار حیوانات شان از تشنگی بمرد، معهذا به دشمن تسلیم نشدند وبا اسلحه دفاع کردند تا دشمن عاجز آمد. حصار سیفرود یك ذخیره آب داشت که احتیاج چهل روزه قلعگیان را کفایت میکرد. منکوته نوین وقراچه نوین سرداران مغل قبل از آنکه این حصار را محاصره

کنند مواشی اطراف آنرا به‌تاراج برده‌بودند، ملك قطب الدین حاکم سیفرود در داخل قلعه فرمان داد تا تمام مواشی را ـ به‌سبب فقدان علوفه ـ بکشتنند وبرای خوراك‌مردم قدید کردند وحیوانات از تشنگی مرده را بیرون لعه انداختند، آب وآذوقه را جیره بندی کردند به‌این صورت که هر شخصی دریك شبانه روز میتوانست نیم من آب ویك من غله بگیرد وبس، تنهاسهم آب ملك یك من بود زیرااسپی برای او نگهداشته بودند که نیم من آب مستعمل وضوی ملك‌را میخورد. بااین ترتیب قلعگیان پنجاه‌روز با دشمن رزم دادند تا محافظین ذخیره آب‌خبر دادند که فقط برای یکروز دیگر آب دارند ودیگر هیچ، ملك قطب الدین بامردان قلعه وقت نماز دیگر درمیدان قلعه جمع شدند وراجع به‌جنگ وصلح مشوره کردند .

طوریکه منهاج السراج شرح میدهد این‌اجتماع فیصله‌کرد که‌چون آب‌آشامیدنی نماند پس بامداد روز هر فرد قلعه باید زنان واطفال خود را بکشد وخود بایك‌شمشیر در درون قلعه پنهان گردد آنگاه دروازه قلعه‌باز شود تادشمن داخل شود، پس جمله مسلمانان یکدل درنهند ومیزنند ومیخورند تاجمله بدولت شهادت برسند. همه مردم قلعه برهمین عهد بستند ودل برشهادت نهادند وخلق همدیگر را وداع میکردند تا نماز شام . مگر چون فصل تیر ماه رسیده بود ازاتفاق خوب شب ابر آمد وباران وبرف به‌باریدن آغاز کرد ومردم قلعه جان تازه بازیافتند وبه‌خوردن وذخیره کردن آب پرداختند، سپاه دشمن که چنین دید دانست که‌برای دوماه دیگر قلعه گیان آب ذخیره خواهند داشت وخواهند جنگید در حالیکه تا آنوقت زمستان دست وپای لشکر مغل را خواهد بست، پس محاصره راترك گفتند ورجعت کردند وحصار سیفرودموقتا از دشمن نجات یافت.

مغل بعد ازعبور زمستان مجددا عودت کرد وجنگهای حصار سیفرود را از سر گرفت ولی مردم قلعه این بار مستعد تر بودند وذخیره های آب بیشتر ساخته وآذوقه وعلوفه بسیار تر تهیه ولوازم دفاعی کاملتر آماده کرده بودند، لهذا دوماه جنگ‌دشمن بی‌نتیجه ماند. این بارمغل به‌حیله پرداخت وبه‌مصالحه گرائید وآمادگی به‌رجعت وهم بداد وستد تجارتی بامردم قلعه‌نشان داد. دوروز این خرید وفروش ومبادله اشیا در اردوی مغل بدون حادثه بین مردم قلعه ولشکر مغل دوام کرد، اما در روز سوم مغل ناگهانی به‌معامله‌گران قلعه حمله کرده ویك عده را نامردانه بکشتند و ۲۸۰ نفر را اسیر گرفتند وبه‌قلعه پیغام دادند که حاضرند اسرا را در بدل قیمت نقد آزادسازند. قلعه‌گیان ازبس برآشفته بودند پیشنهاد دشمن را رد کردند وروی دیوارها سنگ های آسیا ودست آس بادسته چوبی وریسمان کش تعبیه کردند، وهمه گان مسلح‌شده در داخل وخارج قلعه به‌ستر واختفا پرداختند. دشمن حمله کرد وچون مقاومت ندید قدم بقدم پیش آمد تا دردسترس قلعه‌گیان قرار گرفت، آنگاه غریو سنگ های لغزان وفریاد مردان مدافع برخاست وحملهٔ حصاریان ازخفاگاها شروع شد. دشمن تلفات بسیار داده وبه‌عقب برگشت و بالاخره سیفرود ونواحی آنرا ترك گفت . مردم شهر فیروز کوه در غور با بیست هزار عسکر دشمن، ۲۱ روز جنگ نمودند تا زمستان رسید وسپاه دشمن مجبور به‌مراجعت گردید. همچنین مردم بسا از قلعه ها وشهرهای کوچك که درمسیر عبور مغل‌واقع بودند تادم اخیر از آزادی خود دفاع کردند وازبین رفتند واز ایشان جز تلهای خاك وبالاحصار های ویران شده، آثاری در افغانستان‌باقی

نماند. جوینی بی جهت نبود که‌گفت : «... هنوز تارستاخیز اگر توالد وتناسلی‌باشد، غلبه مردم به‌عشر آنچه بوده است نخواهد رسید، وآن اخبار از آثار اطلال ودمن توان شناخت که روزگارۀ عمل خود بر ایوان‌ها چگونه نگاشته است .» واما بالای مردم شهر های بزرگ افغانستان — که هریك کانونی ازتمدن وفرهنگ ومرکزی از تجارت آسیای وسطی بودند — از حملات چنگیز خان چه ماجرائی گذشت ؟

و — مبارزه مردم شهر مرو :

شهر مرو مثل بلخ و هرات و نیشاپور از بزرگترین شهر های آنروز افغانستان بود و با آبادی های اطراف خود در حدود ۷۰۰ هزار نفوس داشت که‌از آن جمله شصت هزار نفر ترکمان بود، مواشی این معموره را غیر از گوسفند بیشتر ازشصت هزار سر شمرده‌اند. شهر مرو ده کتابخانه داشت که دریکی ازآن دوازده هزار کتاب موجود وهمه در دسترس طالبان علوم بود. یاقوت حموی که خود قبل از حمله مغل درمرو بود از عظمت وثروت وکتابخانهای مرو سخن میزند. فهرستیکه از ثروت مندان شهر — به حکم تولی پسر چنگیز — ترتیب شد بالغ بردو صد نفر بود (بدون اشراف واعیان وروحانیان) بهاء الملك نجیب الدین حکومت مرورا از طرف خوارزمشاه در دست داشت واو مرد ترسو وطماع وخیانت پیشه بود، همینکه قشون جبه وسبتای به‌تعقیب خوارزمشاه نزدیك مرو رسید، اومرو راگذاشته در قلعه دور دست «یاق‌یازر» پناه جست . درعوض، شیخ الاسلام مرو شمس الدین حارثی برخاست وبنام مردم انقیاد و هدایا به‌سردار مغل پیش‌کش کرد وتعین شحنه آنانرا قبول نمود ومغل به عجله عبور کرد .

بعد ازمرگ خوارزمشاه درایران شرف الدین مظفر مجیر الملك حاکم سابق‌مرو برگشت ودر مرو درآمد وسپاهی از ترکمان ها وسایر مردم فراهم کرد ومنتظر حمله مغل‌شد. این‌شخص شیخ‌الاسلام‌مرورا — بسبب انقیادش بدشمن— بکشت، وهم‌قاضی سرخس‌شمس‌الدین راکه‌همکارشیخ‌الاسلام‌وطرفدارمغل بودبدست‌عساکراعزامی‌خوددر سرخس از بین برداشت . مگر مجیر الملك مرد عیاش وظالم بود خودش شبها شراب مینوشید وسپاهش روزها بمال مردم دراطراف مرو دست‌برد میزد. ترکمانان اه او برگشتند وبه اختیار الدین ملك امویه پیوستند، و مجادلات بین آنان ومجیر الملك به پامال شدن مردم منجر گردید. معهذا وقتیکه بهاء الملك حاکم فراری مرو بدشمن پیوست وهفت هزار سپاهی مغلی ایران را باده هزار نفر حشری برای تسخیر مرو بیاورد، مجیر الملك زیر بار اطاعت مغل نرفت وفرستادگان شانرا بکشت ولشکری درمقابل آنان سوق نمود. مغلها در عوض مجیر الملك ، بهاء الملك را بکشتند وبه عقب بر گشتند وفرصت تنفسی برای مرویان بدست آمد .

اما خرابکاری وتفرقه انگیزی روحانیان مرو دوام داشت، شافعی ها و حنفی‌ها بین هم میزدند ومردم بیگناه را در تحزب وتعصب مذهبی ودشمنی هموطنان بایکدیگر می‌افگندند . تا آنکه تولی پسر چنگیز خان باهشتاد هزار سپاهی درسال ۱۲۲۱ در مرو رسید ، اوهم ترکمانان مخالف مجیر الملك را در خارج شهر بکوفت وهم شهررا در محاصره کشید. مردم مرو ازشهر بیرون تاختند وباقشون دشمن رزم دادند ولی نتیجه مثبت نگرفتند. از آن بعد جنگ‌های حصار به‌شدت آغاز شد وهنوز ششروز نگذشته‌بود که‌مجیرالملك واشراف شهرازغلبه دشمن وازدست‌دادن منافع‌خوداندیشه

متمشدند ودر صدد سازش بامغل برآمدند. این است که مجیر الملك باتولی داخل مفاهمه گردید و بعد از گرفتن قول امان به اردوی مغل رفت واز دست دشمن خلعت پوشید . تولی ازاو نام نویسی رجال کارآگاه مرو راگرفت وآنانرا ـ بنام گماشتن به امور رسمي ـ احضار کرد آنگاه همه‌را در زنجیر کشید واز ایشان فهرست دیگری از متمولین وتجار مرو گرفت وهم تعداد ارباب حرفه وصنعت رامعلوم کرد .

آنگاه شهر را اشغال کرد وامر نمود تاسپاه نفوس شهر را درطی چهار روز بیرون شهر راندند، پس خودش آمد ودر کرسی نشست وامر کرد تا مجیر الملك واشراف محبوس را آوردند ودر برابر مردم مرو گردن زدند، آنوقت چهارصد نفر صنعت‌کار راجداکرد و به اسارت برد ودیگر نفوس را به افراد سپاه تقسیم کرد تا هرکس سهم خود را از تیغ بگذرانند. شهر تاراج شده قبور شگفته گردید ـ تاجواهر ونقود را دفن نکرده باشند ـ برجها ودیوار هاویران وعمارات آتش زده شد. دراین قتل وسوختاندن وتاراج، پیروان قاضی سرخس وشیخ الاسلام مرو برادران همکار مغل بودند. به‌این ترتیب شهر بزرگ دیگری باتمام ساکنین آن ازصفحه هستی محو گردید. بقول جوینی بعد ازعبور تولی سید عزالدین نسابه باجمعی درشمار کردن کشته شدگان مرو و حوالي آن سیزده روز زحمت کشید ومعلوم شد که یك ملیون و سه‌صد هزارنفر بوده‌است. اگر این تعداد بامبلغه تعین شده باشد هم نماینده کثرت کشتار مغل ازمردم شهر مرو واطراف آن است، گرچه بعدها عده کمی از گوشه وکنار ویرانه های مرو آمده سکونت اختیار کردند و مردی بنام کوچ تگین پهلوان پیدا شده ضیاء الدین علی شحنه مغل را بکشت، ولي بزودی قراجه نویان مغل در رسید وپهلوان فرار کرد. درسال ۱۲۲۱ بازعده از مردم ترکمن تحت ریاست امیری درمرو جمع شدند وگاه ناگاهي دراطراف برینه مغل میزدند، این بار قراجه آمدومرو را به حالتي درآورد که دیگر قابل زیست هیچ انساني شده نتواند، مردماني راهم که در آنجا یافت باشکنجه های وحشیانه ـ بند ازبند جداکردن ، در آتش سوختاندن و غیره ـ نیست ونابود کرد . قراجه این اعمال راهم بدست هموطنان حشری مرویان انجام میداد که حتی از غزنین آورده بودند .

این در اوایل قرن پانزدهم بودکه بازشهر مرو درزمان شهرخ پادشاه گورگاني افغانستان ـ پا به عرصه وجود گذاشت. درهر حال تولی بعد از انهدام شهر مرو بمقصد انعدام شهر بزرگ دیگری حرکت نمود .

ز ـ مبارزه مردم شهر نیشاپور :

بعد از فرار خوارزمشاه به ایران حکومت نیشاپور به مجیرالملك کافي رخي (غیر از مجیرالملك مروی) و معاونت او به فخرالملك جامي وضیاالملك زوزني داده شده بود .نیشاپور یکبار در سال ۱۱۵۳ میلادی از طرف غزها ویران شده بود و این شهرجدید نیشاپور بود که‌بازدرمعرض‌خطر مغل قرار گرفته بود..در عبور معجل‌جبه و سبتای از نیشاپور چون هنوز ترتیبات‌دفاعي شهر تکمیل نشدم بود مجیرالملك‌با مغل‌مدارا کرد وشحنهٔ از آنان پذیرفت . اما متعاقباً مردم شحنه را بکشتند و یکنفر روحاني علوی این خبر را به مغلها رسانید ، این است‌که سپاهی به قیادت تغاجار داماد چنگیزخان رسید و نیشاپور را در محاصره کشید ، جنگ شدیدی شروع‌شد ، شهریان به سختي دفاع کردند و خود تغاجار را در روز سوم جنگ به ضربه تیر بکشتند ، سپاه مغل به‌عقب کشید ودرعوض نیشاپوربه (سبزوار) حمله کرد .

مردم سبزوار هم به دفاع برخاستند و بعد ازسه روز ادامه جنک مغلوب شدند. سپاه مغل نفوس سبزوار را که هفتاد هزار نفر میشد کشتار دسته جمعی نمود. متعاقباً تولی خان که شهر مرو را معدوم نموده بود با تمام سپاه خود در سال ۱۲۲۱ در نیشاپور رسید و جنگ آغاز نمود. سه صد منجنیق و ارابه باسه هزار چرخ وآلات آتش‌زا به شدت از نیشاپور دفاع میکرد ولی قبلا نیشاپور دچار قحط و قلت آذوقه گردیده بود و مردم انبوه شهر در مضیقه بودند، معهذا در کمال رشادت میجنگیدند. از دیگر طرف قشون مغل تصمیم قطعی داشت که به انتقام داماد خان بزرگ، به عجله شهر را گشاید و نهری از خون براند. خصوصاً که دختر چنگیزخان شخصا برای اخذانتقام شوهر خود درنیشاپور آمد و امر کرد که نه تنها برانسان بلکه بر جانور نیشاپور هم ابقا نشود. این است که روز چهارم مغل از درو دیوارشهر ریختن گرفت، دیگر کشته شدن سپاه دشمن و دفاع مردانه نیشاپوریان هیچ کدام مانع اشغال شهر شده نتوانست، مغل داخل شد ومردم پیش آمد، جنگ بقدری شدید وشجیعانه بود که قدم بقدم حتی در هر کوشک وایوانی ادامه یافت تا دست ها از کار فروماند و بیشتر از صد هزار سپاهی وحشری مغل به کشتار جوانان و شکنجه پیران و به اسارت کشیدن زنان واطفال مشغول شدند، آنگاه اسرا را بدشت راندند وتا نفر اخیر از تیغ کشیدند، جانوران شهررانیز بکشتندو شهر راطبق امر دخترسوگوار چنگیز خان بعدازویران کردن به آب بستند و قلبه راندند تا از اراضی مزروعه فرقی نداشته باشد. مجیرالملك حاکم نیشاپور که به اسارت افتاده بود برای آنکه معروض اهانت وشکنجه دشمن نگردد اتصالا به مغل دشنام میداد تا محافظین عصبی شده او را زود تر از دیگران کشتند. به این صورت شهر بزرگ دیگری که در ردیف بلخ و مرو و هرات قرار داشت درافغانستان آنروز معدوم شد وسپاه مغل به‌جانب هرات سرازیر گردید.

ح—مبارزه مردم شهر هرات:

شهر مشهورهرات که یکی از قدیمترین وبزرگترین شهر های تاریخی افغانستان است عصرها قبل از دوره اسلام مشهور و موجود بود، در دوره اسلام و قرن دهم باز هرات (بقول مقدسی وابن الحوقل) شهر بزرگ و دارای دیوار وچهار دروازه بود، بنام: باب سرای (رو بجاده بلخ)، باب زیاد (رو براه نیشاپور)، باب فیروز (روبراه سیستان) و باب کوشك (رو براه غور)، همچنین هرات دارای ارگی در داخل شهر و دارالامارهٔ درخارج شهر در سر راه پوشنگ بنام (خراسان آباد) داشت. در قرن های یازدهم و دوازدهم آبادی این شهر روبه وسعت نهاد تا جائیکه گفته میشد (نزهت القلوب حمدالله قزوینی) شهرهرات درعصر سلطنت غوری دوازده هزاردکان چهارصد و چهل هشت هزارخانه، سه‌صد پنجاه مدرسه و خانقاه وطعام خانه داشت. در آغاز قرن سیزدهم و قبل از هجوم چنگیزخان، شهر هرات را یاقوت حموی که خوددر هرات بود چنین وصف میکند: «آن شهر بزرگ دران زمان پر ثروت ترین و پرجمعیت ترین شهری است که او در همه جهان دیده و همچنین حومهٔ و ناحیهٔ خارجی این شهرحاصل خیزترین و پرثمرترین سرزمینی است که مشاهده کرده.»

در سال ۱۲۲۱ هنگام هجوم مغل در هرات حکومت این شهر در دست ملك شمس الدین جوزجانی بود، زیراحاکم سابق امین‌ملك خوارزمی ماماى سلطان جلال‌الدین یکسال پیشتر در وقت عبور اولین سپاه مغل از هرات فرار کرده و در اطراف سند دست و پامیزد. درحالیکه شهرپوشنگ بدفاع برخاسته و در طی جنگی امیری را

از مغل بگشت و به همین سبب از طرف جبه وسپتای سرکوب گردید . اما ملک شمس‌الدین جوزجانی -برخلاف امین ملک- مرد وظیفه شناسی بود و همینکه تولی خان پس از انهدام مرونیشاپور به هرات سید نماینده‌ئی نزد حاکم و قاضی‌وخطیب شهر فرستاده طالب اطاعت شهریان گرد . چون مردم انقیاد مغل رانمی‌پذیرفتند ملک شمس الدین نماینده تولی را اعدام و جنگ را عملا اعلام نمود .

شهر در محاصره‌کشیده‌شدو جنگ لاینقطع آغاز گردید . در روز هفتم جنگ ملک شمس الدین که در صف اول مدافعین قرار داشت بزخم تیر دشمن هلاک گردیدو مرگ اوبهانه‌بدست روحانیون واشراف شهر داد تابنام مصالحه به اردوی دشمن رفته اظهار انقیاد و تسلیم شهر نمودند . تولی وعده امان بمردم داد و داخل شهر شد ودوازده‌هزار نفرازمدافعین نظامی شهر را بکشت و بس و عم از انهدام شهر منصرف گردید، زیراتولی‌آب وهوای‌گورا، معموره های زیبا ومخصوصا پارچه های زربفتی کار هرات را بسیار پسندیده بود . به علاوه او عجله داشت زودتر در نزد پدر برسد ودر فتح حصار نصرت کوه تالقان مساعدت نماید . تولی درجمله‌ماحصل تاراج شهر های بزرگ افغانستان از اموال و نقود و مواشی و غیره که به نزد پدر میبرد ، یکنفرقاضی‌و فقیه پوشنگی را بنام وحیدالدین نیز شامل نمود . امتیاز این مرد مذهبی در این بود که‌درشهر هرات‌با خود وزره واسلحه در صف مدافعین قرار گرفت و از فرازبرجی بروی دشمن تیر میفرستاد ، اتفاقاً قاضی لغزید و در زیرباران تیرمغل از برج بر سطح خاکریزواز آنجا تا خندق سالم رسید ، تولی که خود از دور شاهد این منظره بود به تعجب افتاد و آدم فرستاد که او را نکشند وزنده بیاورند ، تولی از شجاعت وفصاحت و معلومات و آداب شناسی قاضی خوشش آمد ولهذا او را به حیث‌تحفه در خدمت پدر تقدیم کرد . در صحبت هائی که خان مغل، توسط ترجمان بااین مرد نمود از بسا حوادث تاریخی وسیر ملوك و دسائیر انبیاآگاه شد ، در ضمن یکی از این صحبت ها چنگیز خان به قاضی گفت که بعد ازمن عجب نامی ازمن‌دربین‌مردم‌جهان‌خواهد ماند .قاضی سر بخاك نهاد وامان خواست وآنگاه گفت :نام مرد در میان مردم میماند و چون خان مردم میکشد نام در بین کدام‌خواهد ماند؟چنگیزخان بر آشفت و قاضی هم بزودی فراز کرد و نجات یافت .

در هرحال فتح هرات بدست تولی بیشتر از فتح بمصالحه میماند . چون چندی بگذشت ، مردم برخاستند و شحنه مغل را بکشتند و ملك مبارزالدین و ملك فخرالدین را به ریاست خودبرداشتندوسوگند خوردند که تارمق آخرین در برابر دشمن‌دفاع‌خواهند کرد و هم از عهده‌این سوگندبرآمدند .چنگیز خان که از قیام‌مردم هرات باخبر شد تولی راسرزنش کردکه از یاسای او-قتل‌عام و تخریب- چراانحراف کرده است . آنگاه سپاهی عظیم مشتمل بر هشتاد هزار نفر عسکر و پنجاه هزارنفر حشری زیرامرایلچیگدای نویان به‌هرات سوق وامر کرد که نه متنفسی زنده و نه معمورهٔ آبادان گذاشته شود . مغلها برای تعمیل امر خان در شب‌وروز به شدت میجنگیدند و در هر حمله که در شهر مینمودند تا پنجهزار نفر کشته در میدان‌جنگ باقی‌میگذاشتند ،این جنگ‌از روز ها به هفته ها و از هفته ها بماها طول کشید تا ششماه و هفده‌روز گذشت در طی این مدت خطوطارتباط و آذوقه رسانی اردوی مغل از چهار طرف بر قرار بود ، در حالیکه شهریان هرات فقط برای نمردن و سد رمقی خوراکه داشتند معهذا در تصمیمی‌که برای قبول‌مرگ و تسلیم نشدن بدشمن گرفته بودند وفادار ماندند و در شب و روزبدفاع دشمن میبرداختند ،امادیوار های‌عظیم‌شهر

از کثرت سنگ‌باران دشمن دیگر شکل جال زنبور بخود گرفته‌و برجهای دیوار در اثر نقب های مغل شکست برداشته بود تا جائیکه روزی بناگاه پنجاه گزازدیوار شهر فرو غلتید و چهارصد نفر از سپاه دشمن را در زیر ثقلت خود نابود ساخت .

پس هجوم دشمن درشهر شکسته وگرسنه هرات شدت اختیار کرد و در سال ۱۲۲۱ سپاه ایلچیگدای از «برج خاکستر» در داخل شهر فروریخت ، و هفت شبانه روز جنگ و کشتار در داخل شهردوام کرد، درنتیجه‌نفوس شهر از زن و مرد و طفل همه‌کشته‌شدند، و دیگر زنده‌جانی نمانده بود که حسب معمول مغل در دشت‌رانده‌و به‌افراد سپاه تقسیم و کشته شوند. طوریکه قاضی جوزجانی مینویسد در شهر هرات ششصد هزار نفر و در اطراف هرات دو ملیون و چهار صد هزار نفر در جنگ های مغل کشته شد. بعدازآن مغل دارائی‌شهر را اغتنام‌و خود شهر را سوختانده و ویران نمود. الیچیگدای اردوی خود را در «اوبه» چند منزلی شرقی هرات منتقل ساخت وازآن جا دو هزار سواره مغل را پس به هرات فرستاد تا اگر کسی ازشمشیر مغل پنهان شده و نجات یافته باشد از تیغ بکشند ، وساله های مغل وقتیکه در هرات ویرانه رسیدندیدند که سه هزار نفر از خفاگاه ها برآمده و دور هم جمع شده‌اندپس این ها را هم سربریدند و باردوی خود برگشتند .

مدت ها بعد تر معلوم‌شد که از تمام‌نفوس هرات‌تنها شانزده نفر توانسته‌بودند که در پناه گاهای مخفی زنده بمانند ، یکی از آن جمله شرف الدین خطیب جفرتان‌بود که خودش را در شگاف‌گنبد مسجد جامع پنهان وزنده نگهداشته بود . این جامع بزرگ همان است که سلطان غیاث‌الدین غوری آباد کرده بود و چون از خشت‌پخته تعمیر شده بود از سوختاندن دشمن سلامت ماند تا بعد ها امیر شمس‌الدین‌کرت آنراترمیم و تعمیر مجدد نمود . اما خرابی هرات مثل‌ویرانی بلخ عمر درازی نداشت. امیرعزالدین‌مقدم هروی در عهداوگتای پسر چنگیزخان‌به تعمیر مجدد شهر هرات دست زد و امرای کرت نیز در آبادی دوباره هرات پرداختند ، وچون مرو و بلخ‌خراب افتاده بود هرات مرکزاتصال تمام راه های عمده تجارتی آسیا گردید واین اهمیت اقتصادی هرات‌تااحداث راه آهن باقیماند .

امیر تیمور گورگان یکبار دیگر درسال ۱۳۸۱ دیوار های داخلی و خارجی شهر تازه هرات را منهدم نمود ولی در زمان پسر او شهرخ‌در سال ۱۴۱۵ تعمیر مجدد هرات شروع شد .همچنین در زمان سلطان ابوسعید ۱۴۵۸– ۱۴۶۹وسلطان حسین ۱۴۶۹–۱۵۰۶ در آبادی هرات توجه زیادی بعمل آمد که خرابه های مسجد ومدرسه و مصلی ملکه گوهر شادبامناره های زیبای آن هنوز باقیست . البته بعد از انقراض دولت گورگانی افغانستان‌وتسلط شاهی بیگ ازبك در هرات(سال ۱۵۱٦) و باز استیلای شاه اسمعیل صفوی سال دیگر در هرات‌و همچنان تاخت و تاز ازبکان ماورأنهر در عهد طهماسب صفوی وشاه عباس در هرات و جنگهای طرفین سبب خرابیهای بسیاردرشهر هرات گردید و صفوی ها مجبور شدند در سر راه هجوم‌ازبك ها، رباطهای نظامی بسازند .

سپاه مغل شهرکوچك اسفزار را نیردر ولایت هرات منهدم ساختند . گرچه مردم به ترمیم و تعمیرمجددآن کوشیدند ولی در سال ۱۳۸۳ بار دیگر از طرف امیر تیمورگورگان‌خراب و کله‌مناری از دوهزار نفر درآنجا افراشته شد .

ط ــ مبارزه مرد مسیستان:

اولین حمله مغل در سیستان در سال ۱۲۲۱ صورت گرفت ، قشون دشمن که به سرکردگی تولی مامور تسخیر و انهدام ولایات شمال مغربی افغانستان از قبیل مرو ونیشاپور و هرات و علاقه های ولایات مذکور بود در حین جنگهای این ولایات

قسمتی به طرف سیستان دورخورده ومرکز این ولایت‌را که مقر ملك نصرت الـدین بن‌بهرامشاه حرب وامیر محلی سیستان بود د رمحاصره کشیدند . مردم وامیر محلی بمقابله برخاستند و در طی جنگهای که واقع شد مغل نتوانست موفقیت محکمی‌بدست آردلهذا مراجعه کرددرحالیکه امیر نصرت الدین در این جنگها کشته شده بود .

سوقیات ثانوی مغل از طرف اوکتای توسط سپاهی‌زیر امر دو نفر منصبدار او (منکده‌چربی‌وسعدی چربی) در سیستان عملی شد . این وقت برادر وجانشین امیر سابق ، ملك رکن الدین محمود بن حرب با مردم سیستان برای مقابله بادشمن‌حاضر شدند ، در ضمن جنگهای که واقع شد امیر مغلوب و با تمام خاندان خود از دم تیغ مغل گذشت، مغلها شهر سیستان را بابرج وباره آن‌منهدم ونفوس شهر را بیشتر بکشتند و خود برگشتند . راجع به این‌جنگ سیستان قاضی‌منهاج السراج جوزجانی چنین مینویسد :«لشکریکه بدرسیستان رفته بود سیستان را به جنگ بگرفتند و در هرکوی‌و در هرخانه جنگ بایست کردتا بر خلق دست یافتند که مسلمانان سیستان از زن و مردو خورد و بزرگ جمله جنگ کردند با کارد و تیغ تا همه کشته شدند و عورات همه شهادت یافتند» (جلد ۲ طبقات صفحه ۱۲۸ طبع کابل) .

بعد ازان‌تاج‌الدین نیالتگین خوارزمی قیام کرد وبقیه‌نفوذ خاندان حکمران سابق رااز‌بین برد. تاج‌الدین قلعه(ارگ) سیستان را ترمیم کرد و مقر حکومت قرار داد و هم سپاهی تجهیز نمود . در سال ۱۲۲۷ بار دیگر قشون‌مغل در سیستان سرازیرشد و نیالتگین در ارگ سیستان‌محصور گردید ، و جنگهای حصار شروع شد مگراین باره‌مردم سیستان باسرسختی زیاد در برابر دشمن جنگیدند ویکسال و هفت ماه سپاه مغل را درپای قلعه متوقف نگهداشتند بالاخره دشمن غلبه‌کرد ونیالتگین درحین جنگ زخمی واسیر واعدام گردید . مغلها قلعه را به غلبه گرفتند . آنگاه تمام مدافعین را که سیستانی و غوری وتولکی‌بودند بکشتندو آبادی های سیستان را تاجائیکه توانستند ویران کردند ورجعت نمودند .

بعداز چندی قراجه حاجب یکی از افسران سلطان جلال‌الدین در ولایت‌نیشاپور جمعیتی بهم رساند و بر ضد استیلای دشمن به جنگهای داره (توریلانی) پرداخت . او در هرجائی که مغلی میبافت میکشت و حملاتی پراگنده مینمود . اوکتای خان امیر جرماغون رابرای محو سلطان جلال الدین در ایران وطایر بهادر افسر سپاه مغل مقیم بادغیس را د رسیستان برای از بین بردن قراجه‌حاجب مامورنمود . قراجه‌حاجب بادلاوران سیستانی در بین سالهای ۱۲۳۲-۱۲۳۵ با قشون طایر بهادر جنگیدند . در این ضمن اختلافات داخلی امرای مغلی باعث مراجعت‌طایر بهادر از سیستان‌گردید و عجالتاً مردم آنجا آرامشی یافتند .

بعد از تخریبات مکررهٔ مغل درسیستان شهر جلال‌آباد مرکز جدید امرای محلی سیستان گردید ،تا وقتیکه‌امیر تیمورگورگان رسید وشهر جلال آباد را ویران نمود. همچنین بندرستم در یك منزلی بالای شهر زرنج که نهر هائی از دریای هلمندبه‌آنجا کشیده بودند از طرف تیمور منهدم گردید وزراعت بر باد شد .

ی- جنگ پروان:

در حین هجوم چنگیز خان در افغانستان شهر غزنی دچار اغتشاشات‌داخلی گردید ،در حالیکه این شهر در جنوب هندوکش بزرگترین مرکز اداری ولایات‌جنوبی وشرقی افغانستان‌بود ،گر چه غزنی درزمان سلطنت علاالدین حسین جهانسوزمعدوم شده بود ولی در دورهٔ اخلاف‌او مجدداً احیا و مرکز اداری ولایات شرقی گردید و در زمان سلطان شهاب الدین غوری در تعمیر مجدد آن کوشش بعمل آمد ، بعد از تجزیه سلطنت غوری باز غزنی مرکز حکومت تاج الدین یلدز غوری باقیماند و دراستیلای خوارزمشاهیان بنام‌جاگیر جلال الدین پسر بزرگ سلطان محمد خوارزمشاه اهمیت اداری خودرا حفظ نمود .

وقتیکه سیلاب مغل در افغانستان سرازیر گردیدحاکم و مدافع غزنی «کربرملک» بود و کوتوالی شهر راصلاح الدین محمد نسائی در دست داشت . در فرار سلطان محمد به ایران اختیارالدین محمدبن‌علی خرپوست غوری‌والی‌ولایت پشاور بغرض‌مقابله بامغل از پشاوربه غزنی آمدودرصددتجهیزسپاه شد.همینکه مردم‌قهرمان‌دوست‌نام‌این سپه سالار مشهور را شنیدند هزاران نفر در زیر برچم او جمع شدند و در اندک‌مدت بیشتر از صد هزار مرددواطلب برای‌مقابله بادشمن حاضر گردید، زیرا شهرت اختیارالدین سرتاسر افغانستان را فراگرفته بود و او همان جنگ جوی معروف بود که ده سال تمام قلعه‌نصرت کوه تالقان را -بنام دولت غور- در برابر هجومهای‌شدید دولت خوارزم حفظ کرده بود، و امروز میخواست باسیل مغل مقابله کند دراین وقت شمس الملك شهاب الدین الپ‌وزیر سلطان جلال‌الدین در غزنی و غور وارد غزنی شد ، ولی امین ملك خویشاوند خوارزمشاه که بعد ازرسیدن‌مغل‌در افغانستان ولایت هرات را رها کرده و درسند مشغول تسخیر نواحی بوده و کربرملك را هم از غزنه به مدد خود خواسته بود همینکه از استقرار اختیارالدین‌درغزنه شنید به چیدن توطئه وفتنه انگیزی آغاز کرد ، او در خفا شمس الملك وزیر وصلاح الدین کوتوال غزنه را واداشت که اختیار الدین را معدوم نمایند ، چون امین ملك جزخاندان شاهی خوارزم بود شمس‌الملك‌وصلاح الدین‌امر او را تعمیل کردند و در شب مهمانی‌خاینانه اختیارالدین را بکشتند . فردا سپاه از نابودی سالار خود خبر شده تا امیدانه غزنه را ترك گفتند و به مساکن‌خویش پراگنده شدند زیرا نمیخواستند زیربیرق اشخاصی مانند شمس‌الملك وصلاح الدین باقی بمانند . امین ملك از این خلا استفاده کرده داخل غزنی شد و حکومت رادردست گرفت اما مردم از او متنفر بودند . همینکه امین‌ملك شنید سلطان جلال الدین از راه نیشاپور و هرات عازم غزنین است فورا شمس الملك وزیررامحبوس وزمام امورغزنه‌را بهصلاح الدین‌کوتوال داد وخودش به استقبال جلال الدین عمه زاده خود شتافت، جلال الدین شمس الملك وزیر را نجات داده و همه متفقا به عزم‌غزنه حرکت کردند .

تا این‌وقت مردم غزنین که از فشار خوانین واشراف بزرك و همچنین از جدال آنها بین همدیگر خیلی آزرده بودند قیام کرده وصلاح‌الدین کوتوال راکشته وجایش را به برادران‌ترمذی «رضی‌الملك و عمدة‌الملك» داده بودند اما ملك شیروالی کابل مخالف حکومت برادران ترمذی بود و به اتفاق اعظم ملك والی ننگرهار (پسرعماد الدین والی سابق‌بلخ) به غزنین حمله کرده و آن شهر را از برادران ترمذی گرفتند . وقتیکه سلطان جلال‌الدین درسال ۱۲۲۰ وارد غزنین شد مردم باز مرکز ورهبری یافته به اجتماع در زیر بیرق‌این مرد دلیر شروع نمودند و بزودی اردوی بزرگی در حدود صد هزار نفر تشکیل گردید، اعظم ملك والی ننگرهار، ملك شیر حاکم کابل. سیف‌الدین اغراق‌والی‌پشاورو مظفرملك(سر کرده قبایل پښتون)از فرماندهان بزرك این اردو بودند ، مگر موجودیت امین ملك خوارزمی پسر ماما وخسر سلطان جلال الدین دراین اردو به‌منزلت ماری بودکه در آستین کشور بازی‌میکرد وبالاخره زهراو آخرین وقاطع ترین فعالیت کشور را در برابر دشمن صدمه زد .

در هر حال جلال الدین از غزنی براه کابل جانب «پروان»شتافت و آنجا را معسکر قرار دادتا راه بامیان را که تحت تهدید دشمن قرار داشت نظارت کند .در این وقت شنید که قلعه «والیان» از طرف دستهٔ از سپاه مغل که تخارستان را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند محاصره شده است ، پس بنه را درپروان گذاشته و خود باقسمتی از سپاه به‌والیان شتافت‌ودر برخورد اول‌بادشمن یکهزارنفر از سپاه مغل‌رابکشت‌و بقیه سپاه مغل والیان را ترك گفته بجانب اردوی چنگیز فرار کردند و این صدای جلال الدین سبب‌ترس دشمن گردید تا جائیکه قشون مغل در تخارستان محاصرهٔقلعه

«ولخ»را ترک گفته و فرار نمودند . چنگیز خان بسرعت ٤٥ هزار سپاهی بقیادت «کوتوقونویان» در پروان سوق نمود وجلال الدین در یکفرسنگی پروان جلو دشمن را گرفت .

جلال‌الدین در قلب سپاه بود و امین ملک در جناح راست وسیف الدین اغراق در جناح‌چپ. جلال‌الدین برای آنکه مجال تفکر برای فرار باقي نماند امرکرد که‌سپاه سواره او پیاده شده با دشمن بجنگد در حالیکه دشمن سواره میجنگید . جنگ‌شدت یافت و دوروزطول کشید ، مغل کشته و اسیر بسیاری در میدان گذاشته و بقیه به جانب چنگیز فرار کرد و تا فاصله‌دوری‌ازطرف سپاه جلال‌الدین تعقیب‌شد نتیجه این جنگ که بسرعت در تمام افغانستان بین دشمن و دوست منتشر گردید مهم بود ، مغل در هراس‌وتزلزل افتادو مردم کشور مجدداً به فتح و پیروزی امیدوار گردیدند ، این تنها نبود در تمام مناطق مفتوحه مغل، مردم افغانستان بار دیگر از هر کنج و کنار جمع‌شده‌و برضددشمن‌قیام کردند و هر جا شحنه‌ئی از مغل یافتند بکشتند ، در حالیکه چنگیز خان‌هنوز در بامیان مشغول زد و خورد با مدافعین دلیر آن بود .

اما فتح پروان که میتوانست افغانستان‌را از دشمن نجات دهد در اثر اعراض ورقابت های فیودالیهای نظامي دردمی‌معدوم گردید ، امین ملک خسر جلال الدین در سر تقسیم غنایم باسیف الدین اغراق (که ٤٠ هزار سپاهی‌و تمام افسران افغانستان شرقی‌را در عقب‌خود داشت)درآویخت ، او تملك اسپی از غنایم را بهانه‌گرفته‌تازیانه بر فرق سیف‌الدین نواخت ،سیف الدین شمشیر بروی پسر ماما و خسر سلطان نکشید ولی در انتظار باز خواست شخص سلطان باقی ماند اما جلال الدین همانقدر که سپهدار شجاع بود همان‌قدر شخص بی تدبیر و در عین حال ظالم و خون ریز و متکبر بود ، لهذا او نخواست یا نتوانست در این قضیه عاقلانه رفتار کند و منافع کشور وسپاه را فدای حفظ حیثیت خویشاوند خود ننماید، جلال الدین سکوت اختیار نمود و افسران دلیر سپاه را از این تعرض امین ملك وسکوت سلطان دل بشکست و در اولین فرصت‌ملک‌سیف‌الدین‌اغراق‌باسپاه خودازاردوی جلال‌الدین‌جدا وبه‌استقامت پشاور- که منطقه حکومت او بعد از کشته شدن اختیار الدین خرپوست قرار گرفته بود حرکت کرد .

اعظم ملك والی ننگرهار نیزنخواست در زیر تحکم امین ملك باقی بماند پس بافوجهای مربوط خود در عزیمت بولایات شرقی کشور باسیف الدین‌اغراق شرکت کرد .سلطان هر قدر سعي کردکه مانع‌این تفرقه و نفاق داخلی گردد ممکن نشد زیرا قضیه طوری مطرح شده‌بوده‌که بایست سلطان طرف یکی از جانبین را بگیرد و او نیز طرف خویشاوندمقتدر خود را التزام کرد ، مگر بعد از جدا شدن‌سپاه ولایات‌شرقی افغانستان سلطان جلال‌الدین خودش را باامین ملك در پروان ضعیف‌وشکسته‌احساس کرد. و چون خطرهجوم دشمن در پیش بود بلادرنگ بجانب غزنی شتافت تا مجدداً قوتی تشکیل کند. ولی همینکه درغزنی‌رسید اطلاع گرفت‌که چنگیز بامیان رامنهدم کرده واینك بجانب غزنی‌براه افتاده است .

جلال‌الدین فرصت تشکیلات تازه نداشت لهذا بدون فوت وقت از طریق گردیز و پکتیاوکرم به طرف سندشتافت تا مجال ترتیب سپاهی یابد ، همینکه‌او درساحل دریای سند رسید فارغ‌البال امرتعمیرو تهیه کشتی ها بغرض عبور از دریا صادر کرد و خود به استراحت پرداخت .

تااین وقت اردوی بزرگ سیف الدین اغراق واعظم ملك هم در بین جلال آباد و پشاور همدیگر-را تمام کرده بودند. به‌این معنی که در ورودبه‌ننگرهار اعظم‌ملك والی این ولایت سیف الدین اغراق و تمام امرای غوری و ترکمان را مهمانی داد .همچنین او نوح جاندار امیر خلجیان غزنوی را که ششهزار خانه خیل داشت برای علف خواره

در ننگرهار جاداد، اما سیف‌الدین اغراق با نوح جاندار رقیب بود و چون با بیست هزار مرد خود از ننگرهار بقصد پشاور روان شد آدمی نزد اعظم ملک فرستاد و پیام داد که چون رابطه بین من و تو رابطه پدر فرزندیست میخواهم نوح جاندار را در ولایت خود جازه اقامت ندهی . اعظم ملک که چنین اختلافی را بین سپاه نمیخواست خود با پنجاه سوار نزد سیف الدین اغراق ـ که هنوز کمی دور شده و در حال استراحت بود ـ رفت و از طرف نوح جاندار وساطت وشفاعت نمود .

سیف‌الدین از اعظم ملک استقبال گرم کرد ولی خواهش او را نپذیرفت وهنگامیکه سرشار از شراب بود اسپ بخواست و با چند سوار به لشکر گاه نوح برفت . نوح پنداشت که سردار بدلداری او می آید لهذا با فرزندان خود به استقبال پیش آمد ،ولی سردار بدمست شمشیر کشید تا حمله کند ، سپاهیان نوح دراو درآویختند و پاره پاره‌اش کردند . این خبر وقتیکه در اردوی اغراق منتشر شد قتل سردار را توطئه اعظم ملک دانستند و فورا اورا بگرفتند و بکشتند و خود به لشکر گاه نوح حمله کردند ونوح را با پسرانش ازتیغ کشیدند. جنگ بین دوسپاه درگرفت وغوریان هم شرکت کردند ،در نتیجه تلفات بسیاری به این اردوی ٤۰هزار نفری رسید وسرداران شان همه کشته شدند و بقیه سپاه زده وزخمی در پشاور واطراف آن پراگنده گردیدند و به این صورت قوت بزرگی از بین رفت تا سپاه مغل در رسید و بقیه را هم معدوم نمود. این جریان اسف انگیز نماینده واقعی افکار واعمال اشرافی و فیودالی آنروز کشورهای آسیایی وسطی بود که اغراض و منافع شخصی آنان چگونه بر منافع جامعه ومملکت مقدم محسوب میشدو همیشه وظیفه خدمت و یا دفاع از وطن در برابر منافع شخص ایشان مقام دوم داشت .

واما چنگیز خان بعد از انهدام بامیان واطلاع یافتن ازشکست پروان وعقب کشیدن جلال‌الدین به غزنه و نفاق سران اردوی سلطان ، با چنان سرعتی به حرکت افتاد که در طول راه فرصت طبخ طعام نمیداد ، و همینکه به غزنه رسید شنید که پانزده روز پیشتر جلال‌الدین رو به سند حرکت کرده است ، چنگیز بدون معطلی و حتی بدون تخریب شهر سرگشاده غزنی به جانب سند شتافت . سلطان اورخان را طلایهٔ در سر راه گماشته بود ، چنگیزخان به ناگهانی رسید وطلایهٔ سلطان را در هم کوفت و بالای قرارگاه جلال الدین فروریخت .

سلطان که دیگر مجال گریز و نجات عایله خود را نداشت دست به شمشیر بردو با هفتصد سواره در قلب سپاه جا گرفت ، جناح راست سلطان را امین ملک فرمان میداد وپسر هشت ساله سلطان نیز در معیت او بود ، اما کثرت سپاه دشمن مانع صف آرائی منظم بود و سلطان که درعقب خود دریا داشت بزودی از سه طرف دیگر محاصره شد . چنگیز بسرعت جناح راست و چپ سلطان را در هم شکست و پسر هشت ساله او رابا تیغ دونیم نمود. امین ملک گنهکار که رو به پشاور فرار میکرد نیز بدست سوار های مغل در افتادو کشته شد . سلطان باعدهٔ ازسواران از قلب پیش می آمد وطوری دلیرانه باهزاران نفر دشمن میجنگید که چنگیز خان خود به حیرت افتاده بود ، زنان حرم و مادرجلال الدین به سلطان پیغام دادند که برای اسیر نشدن بدست دشمن حاضرند که سلطان امر کند تا در دریای سند غرق کرده شوند،اما آتش جنگ فرصت چنین اقدامی به سلطان نمیداد . هر آن حلقه محاصره تنگ ترمیگردید وعرصه جولان برای سلطان و سوارانش محدود تر میشد ، سلطان که ملتفت خطر اسارت به دست دشمن گردید فورا بیك حمله برق آسا در صفوف مقدم دشمن پرداخت و چند قدمی آنهارا به عقب راند ، آنگاه روبدریای سند برگشت واسپش را بدریا درانداخت سواران فداکار او بشکل دسته جمعی در دریا راندند و چنگیز شخصاً در ساحل آمد و باران تیر در دریا باریدن گرفت و رنگ خون در سطح آب پدیدار شد. گرچه سواران

بسیاری از سلطان دررودسند کشته‌شدند اماخودش باعدهٔ سلامت در آن کنار برآمد وبسوی چنگیز میدید ومیخندید وچنگیز بانظر تحسین او را مینگریست و بافسران بزرگ خود نشان میداد . معهذا چنگیزامر کرد اطفال نرینه‌جلال الدین‌را تاشیرخواره درهمان جابه تیغ از میانه بدونیم زدند و زنان حرم‌را به اسارت در مغلستان‌بفرستاد. سرنوشت سپاهیان اسیر سلطان هم معلوم است که چه بود .

چنگیز خان غواصان در رود سند انداخت تا مثل مرغابی سر غوطه زنند و نقود والات زرینه را که جلال‌الدین در آب ریخته بود برکشند و بحضور خان تقدیم‌نمایند. پس از آن چنگیز پسرخود اوگتای‌را با سپاهی بزرگ بر گشتاند وامر کرد که‌غزنین را باتمام‌ساکنین آن محو و معدوم نماید ،همچنین پسر دیگر خود چغتای را باسپاهی مامور نمود که تمام ولایات سندو مکران و زابلستان را چنان منهدم نماید که اگر جلال‌الدین برگردد محلی برای‌زیستن انسان‌نیابد.البته این پسران بهتراز پدر بیشتر از آنچه مد نظر بود عمل کردند . چنگیز خان که از قیام مردم افغانستان بعد از جنگ پروان وکشته‌شدن‌شحنه‌گان‌خود در هرولایت مطلع شده بود گفت که من این‌مردم را تماماً کشته بودم چگونه زنده شدند که‌باز طغیان نمودند ؟ پس از این به کشتن آنها اکتفا نشود بلکه‌سر کشته شده گان با شمشیر از بدن جدا گردد تا دیگر زنده نشوند .

این احکام مجدد چنگیز خان چنان افغانستان را تصفیه نمود که آخرین رمق مبارزه در مقابل چنگیز رو به خاموشی گرائید و تمام آبادی ها مکرراً در سرتا سر مملکت تخریب و نفوسیکه در دسترس سپاه‌مغل قرار داشت کشته گردید. چنگیزخان ازساحل سند توربای نقشی‌را باسپاهی به تعقیب سلطان جلال الدین درماورای سند اعزام نمود و خود برای معلوم‌کردن نتیجه چندی در سواحل سند گذشتاند توربای نقشی‌مدتی این سو و آنسو در ولایات سند و پنجاب و ملتان گشت و گدار میکرد ولی البته دست او به‌جلال‌الدین نمیرسید وتنها آبادی های بی دفاع را تاراج میکرد تا برگشت و درماوراالنهر به اردوی مغل پیوست .

و اما چنگیز خان در ایام اقامت خود در سواحل سند جنگ جویان مربوط به اعظم ملك وسیف الدین غراق را در نواح پشاور ازبین ببرد، اما خودش آنقدر در جنگهای طولانی افغانستان خسته شده بود که مانند سکندر مقدونی دیگر نمیتوانست به تسخیرهندوستان بپردازدو این مرد ٦٨ ساله برای اولین بار در خود احساس ضعف جسمی مینمود ، پس خواست که جلال الدین را بجایش گذاشته‌افغانستان را ترك کند وبوطن خود برگردد، لهذا امرکردکه بردەگان واسرای جنگی -که در اردوی او برای خدمات متفرقه در تعداد زیادی موجود بود ، در طی‌یکهفته هر یك‌چهار صدمن برنج‌برای خوراکه سپاه مغل پاك کنند . وقتیکه اسرا این وظیفه را انجام‌دادند امر کرد تا همه را در یك‌شب‌اعدام نمودند . از آن بعد چنگیز خان که در سال ۱۲۲۱ به عبور جیحون ازمعبر ترمذداخل‌افغانستان‌شده بود براه‌پشاور وکرمان(کرم‌کنونی)و کابل و بامیان و بغلان به بلخ رسید و دید که بازیك عده مردم وطنی در سرویرانهای بلخ‌جمع شده به تعمیر منازل جدید پرداخته‌اند ، او برافروخت و فرمان داد تا تمام آبادی های جدید را ویران‌کردندو باشنده‌گان تازه را مثل گوسفند ذبح نمودند ،و خودش درسال ۱۲۲۲ باز به‌عبور جیحون عازم سمرقند گردید .

چنگیز در سمرقند بود که توربای نقشی بدون کدام نتیجه از تعقیب سلطان جلال الدین به نزد او رسید . چون چنگیز خان اطلاع گرفته بود که بر ضد او در چین قیامی‌بعمل آمده‌است از سمرقند به سواحل سیحون عزیمت نمود . او در ساحل سیحون اقامت داشت که پسرانش چغتای و اوگتای ازافغانستان وجوجی از دشت قبچق نزد پدر رسیدند. چنگیز جوجی را بدشت قبچاق عودت داد و خود با سایر

فرزندانبه قصد مغلستانحرکت کرد و در سال ۱۲۲۳ وارد یورت اصلی خود شد .
از آن بعد بغرض سرکوبی ولایت سرکش تنگوت (در شمال تبت) عسکرکشی آخرین خود را انجام داد و از مردمانآنجاخونریزیعظیمی بعمل آورد ، اما مرض براو غلبه کرد و بالاخره در موطن اصلیخودبهعمر ۷۲ ساگی در سال-۱۲۲٦ چشم از جهانی پوشید که نصف تمدن آنراویران کرده و ملیونها نفوس بشری را نابود ساخته بود .
بقیه دنیای شرق با مرگ اوازوحشت مهیبی نجات یافت گرچه دامنه سنت خونین و آتشین او از طرف اخلافش دها سال دیگر در قسمتی ازروی زمین کشیده شد .

اداره مغل در افغانستان:

بعد از مرگ چنگیزقلمرو وسیع او بهترتیب ذیل بین خاندان او منقسم شد ، ولیاین تقسیم دلیل تجزیه نبود بلکه تمام حکمداران این قسمت ها تابع خاقان کل بودند که در پایتخت امپراتوری بهحیث جانشین چنگیز خان قرار داشت . البته بعد ها و به تدریج اینمرکزیت ضعیف و هر قسمت شکل دولت مستقلی بحود گرفت و یا در قسمت های کوچکتریتقسیمشد:

الف: چین شمالی به«اوتوکینتویان» برادر چنگیز .بعد ها تمام چین فتح ومرکز آن شهر پیکنگ بنامخان بالیغ گردید .

ب: از سرحد کاشغرستن تا ورای شهر بلغار (نزدیك قازان حالیه در روسیه مرکزی) شامل دره علیای سیحون، خوارزم، دشت قبچاق ، دامان ارال و سایبریای غربی ـمرکز آن شهرسرای قرار گرفت ـبه جوجی خان پسر چنگیز .

ج: کاشغرستان ، فرغانه و ماوراءنهرـ مرکز آن شهر فناس مجاور المالیغ ـبه چغتای پسر چنگیز.

د: یورت اصلی(دره های نهر هایکرولن ،انون اورخونو دامان جبال قراقروم) مرکز آن شهر قراقرومـ به تولی پسر خورد چنگیز.

هـ: نواحیجبالتاربا گاتای واطراف دریاچه الاکولو حوزه نهرایمیل (در غرب مغلستان) به اوکتایپسرو ولیعهد چنگیز .

در این تقسیمات افغانستان وایران شامل نبودند بلکه افغانستانمستقیماً از طرف خاقان کل توسط یکنفر والی و یکنفر قوماندان نظامی اداره میشد ، این والی به عنوان امیر و یاحاکم خراسان گاهیدربادغیس و گاهی در تخار و گاهی درطوس و یا نسااقامت داشت؛وبعلاوهافغانستان ،ایران شمالی را نیز اداره مینمودولی حکومات محلی ایران جنوبی مالیات بهدولت مغل میپرداخت . این ترتیب اداره دوام داشت تا (منگوقاان) خاقان کل شد واو برادر خود هلاکو خان را مامور قلع اسمعیلیه ایران و تسخیر بغداد نمود. هلاکو درسال ۱۲٥٤ در ایران شمالی مرکز گرفت وعراق را فتحکرد و افغانستان راتحت اداره خویش قرارداد معهذا افغانستان بحیث یك کشور تابع امیری بود که بهعنوانامیر خراسان درولایت طوس مقر داشت ودارای وزارت مخصوص وصاحب دیوان جداگانه بود .

از عهد چنگیز تا ظهور امیر تیمور چه از دربار مغلستان و چه از دربار ایلخانان ایران امرای افغانستان از رجال مقتدر و اغلب شهزاده های مغل منتخب و مقرر میشدند کهاینها هم افغانستان را با امرای محلی آن اداره مینمودند و هم برگرگان و مازندران نظارت داشتند ، اینقرار در ایران وافغانستان تاظهور امیر تیمور گرگان دوام نمود . وامااافغانستانبیندولت ایلخانی ایران و دولت چغتائی ماورألنهر مورد کشمکش قرار داشت ، زیرا چغتائی ها در ولایات بلخ و تخارستانحتی غزنیوبامیان دعوی دار استحقاق بودند وگاه ناگاه بهعسکر کشی وجنگ وتخریب میپرداختند و این حوادث موجب نارامی بیشتر کشوروویران شدهوهم تحمیل فشار سیاسی بر دوش

حکومت کرت در شمال جنوب افغانستان میگردید .چنانیکه براقخان پادشاه چغتائی ماورالنهر در ۱۲۶۹ به عبور جیحون د رافغانستان وارد شد وولایت بلخ وبدخشانرا تاولایت مرونیشاپوراشغال کرد . در مقابل اباقاان پادشاه ایلخانی ایران عسکرکشید و در پنجفرسنگی هرات بادشمن رزم داد ، گرچه براق مغلوبا به ما ورالنهر رفت ولی ملك شمس الدین کرت حکمدار هرات که بین دودشمن بی طرفی اختیار کرده بود نیز ازطرف اباقاان در سال ۱۲۷۷ در تبریزمسموم گردید. درسال ۱۲۹۵ بازمغلان ماورالنهر به قیادت «اوجای خان» پسر براق چغتائی در افغانستان ریختند و خرابی واردنمودند. امیر نوروز توانست آنها را در جنگ نزدیك هرات مغلوب و باقوت باطرف جیحون براند ولی بعد هاخودامیر نو روز معروض عتاب غازان خان پادشاه مشهور ایلخانی قرار گرفت و در سال ۱۲۹٦ هفتاد هزار سپاهی مغل شهر هرات را در محاصره کشید تا نوروز به دستیاری ملك فخرالدین کرت از طرف قتلغ خان قوماندان اعزامی غازان خان کشته شد .

همچنین درسال ۱۳۱٦ شهزاده «یسور» چغتائی باشنده بادغیس بر ضد دولت ایلخانی قیام کرد وولایت طوس را اشغال نموده درصدد تسخیر هرات وسیستان برآمد، اما ملك غیاث الدین کرت توانست او را عقب بزند واز شر تاخت وتاز او مردم رانجات دهد. در سال ۱۳۲٦ ترماشرین خان پادشاه چغتائی باردیگر درافغانستان سوقیات نمود و تا غزنین رسید ، البته سلطان ابوسعید بهادر خان ایلخانی آرام نمی نشست وسپاه او در غزنین ترماشرین خان را درهم شکست وآبادی ها راویران نمود وحتی مزار سلطان محمود غزنوی هم منهدم گردید .

این تنها نبود مغلهای افغانستان و مغلهای چغتائی ماورالنهر گاه و ناگاه از راهای ولایات شرقی افغانستان به هندوستان نیز میتاختند واین عسکر کشی ها باعث زحمت و خسارت مرد مافغانستان میگردید، چنانچه مغلها از افغانستان درسال ۱۳٤۱ بلاهور و درسال ۱۲٤٤ بهشهر لکنهوتی و در سال ۱۲٤٥ به سند و ملتان و در ۱۲٤۸ بهملتان ولاهور ودر بین سالهای ۱۲٦٥ ـ ۱۲۸٥ چندین بار درماورای نهر سند و در بین سالهای ۱۲۹٦ـ۱۳۱٦ پنج بار به سند ، سوالك و پنجاب ،و در زمان سلطان محمد وسلطان فیروز شاه تغلقی ۱۳۲٤ـ۱۳۸٦ دوبار به گجرات : لشکر کشی نموده و به جنگهائی پرداختند ،پس تمام این جنگها در خاك افغانستان و یا عسکرکشی ها از راه افغانستان همه بهضرر مردم افغانستان تمام میشد .

بعد از مرگ چنگیز بدوسال (۱۲۲۸) اوگتای خان در قوریلتای ساحل نهر کرولن به خاقانی منسوب و سوقیات دوم مغل در دوستون بشرق و غرب (چین وآسیای وسطی) آغاز گردید .

ستون غربی به قیادت «جرماغون نویان» (سابق والی مغلی در افغانستان) باصد هزار مغل وحشری مامور ازبین بردن سلطان جلال الدین وتامین ایران بود. جرماغون خود به ایران کشید و حکومت افغانستان را در سال ۱۲۳۲ به «جنتمور» (سابق حاکم جوجی خان در خوارزم) داد .تا این وقت «طایر بهادر» افسر نظامی مغل که در مراتع بادغیس باقشون قوی مقیم بود ازطرف چنگیزخان افغانستان را بهشکل نظامی اداره مینمود.
این اداره مالیات سالانه را بهمقاطعه میداد واجاره دار درتحصیل آن از خشونت و وحشت و ظلم پیروی مینمود و «یام ها» بنام مصارف خود مردم را هر کجا می یافت تاراج میکرد زیرادرهریام پنجصد اسپ نوکریوال حاضر میبود که ایلچیان اتصالا از یك یام بدیگر یام سواره میرفتند. ایلچی موظف بود دریکروز شصت فرسنگ اسپ براند تا مخابرات سریع بعمل آید ،مصارف این همه یام واسپ وایلچی برذمه مردم و طاقت فرسابود تاجائیکه خودمغل ثقالت آنرا احساس کرد و بعد ها تعداد اسبان را در هر یام به پانزده سر تقلیل نمود ، و همچنین در هریام که دو نفر «پیك» مقرر بودتا اخبار را ازیك یام بدیگر یام برساند، موظف شد که در روز ۳۰ فرسنگ براند. بعلاوه

مالیات و مصارف یام وایلچي فشار دیگري بود که بالای مردم وارد میشد و از خود مختاري و مطلق العناني سپاه مغل نشئت میکرد ،زیرا این ها در تحمیلات بالای مردم دست آزادي داشتند.

بعدازآنکه جنتمورحاکم و وارد افغانستان شد حکومت از شکل نظامی خارج شد ووزارت جنتمور به خواجه شرف الدین خوارزمي داده شد. ملك بهاالدین محمد جویني هم جز رجال اداري بحیث صاحبدیوان قرار گرفت و ملك بهاالدین حاکم ولایت نیشاپور گردید واین خود اداره کشور وتحصیل مالیات را تحت یکنوع انتظام درآورد. گرچه جنتمور در تحصیل پول ومال حرص عظیم داشت معهذا مردم در مقابل طایر بهادر قوماندان نظامی مغل که طالب حکومت افغانستان بدستیاري جرماغون بود ، طرف جنتمور را بهتر میشناختند .

براي بار اول از امراي محلي افغانستان بهاالدین معلوك به اشارت جنتمور بدربار خان مغل مسافرت کرد واین امر سبب بلندي درجه جنتمور د رنزد اوگتاي گردید زیرا این بار اول بودکه امیري ازافغانستان بشکل تواضع و اطاعت بدربار مغل رفته بود. جنتمور درسال ۱۲۳۵ بمرد .

سمت فرماندهي سپاه مغل را در افغانستان ، این وقت «نوسال» داشت و اوعوض جنتمور به امارت افغانستان رسید . اما صاحبدیواني کشور در دست خواجه بهاالدین محمد جویني (پدر عطا ملك جویني مورخ) باقي ماند . این شخص از اهل قصبه «آزادوارجوین» است که پدرش شمس الدین محمد جویني مستوفي دیوان سلطان محمدخوارزمشاه و پدرکلانش خواجه بهاالدین محمدبن علي جز دبیران اتسزخوارزمشاه بود، ماماي او منتجب الدین جویني هم دبیر سلطان سنجر سلجوقي بود، بعد ها عطا ملك جویني پسر این بهاالدین محمددوم دبیر امیرارغون والي مغلي افغانستان وباز دبیر هلاکو پادشاه مغلي ایران و هم والي بغداد گردید . همین شخص است که در آبادي بغداد و ترقي زراعت توجه زیاد کرد و تاریخ قیمت دار«جهانگشا» را نوشت . برادر اوشمس الدین محمد دوم وزیر مشهور هلاکو خان وپسرانش اباقاان و خدابنده است که درنظم ونسق دولت مغلي ایران نقش مهمي داشت، او وخاندانش ممدوح شعراي ایران و منجمله شاعر مشهور سعدي شیرازي قرار گرفتند .

پسران هفت گانه شمس الدین مردان فاضلي بودند، ازآن جمله تنها بهاالدین محمد سوم حاکم اباقاان درعراق عجم مرد خشمناك وستمگر بود، در حالیکه برادرش خواجه هارون حاکم خدابنده در دیار بکر وموصل واربل وباز در بغداد ازفضلاي عهد خود بود . این خاندان که مثل خانواده برمکي بلخي کفایت خودرا در دسترس یکدولت استیلاگر بیگانه گذاشتند، مثل خانوادهٔ برمکي هم از صفحه هستي محو گردیدند.

در ایام امارت نوسال درافغانستان ،بهاالدین محمدجویني صاحبدیوان در تنظیم اداره ومالیات مساعي بخرچ داد تانوسال درسال ۱۲۳۹ فوت کرد . در همین سال از دربار اوگتاي قاان فرمان امارت افغانستان بنام «گرگوز» صادر شد ، این شخص اصلا یك ترك اویغوري و مطلع بر خط و کتابت بود ، او در اوایل معلم سواد آموزي و خط اویغوري به اطفال مغل و بازدبیر جوجي پسر چنگیز بودو بعد ها حاجب جنتمور حاکم مغلي خوارزم گردید . اوکتاي قاان ، گرگوز را بواسطه سواد داني و فصاحت و کفایتش بپسندید وبوظیفه اداري و تحصیلداري مالیات - در دوره امارت نوسال در درافغانستان بگماشت، گرگوز بدستیاري بهاء الدین محمدجویني دراداره امورپرداخت واینك که به امارت افغانستان رسید درآبادي ومدارا با مردم کوشید وبراي جلوگیري از سوء استفاده مامورین مالیات، بنفوس شماري مالیه دهندگان پرداخت، او ویرانه طوس را که بیشتر از پنجاه خانه نداشت و قیمت هر خانه هم بیشتر از دو نیم دینار نبود ،مرکز حکومت ولایت نیشاپور (ایالت کنوني خراسان) قرار داد و در طوس به تعمیر خانه‌ها

و حفر کاریز ها مشغول شدتا جائیکه قیمت هر خانه از دو نیم دینار بدونیم صددینار رسید . ولی متعصبین‌مغل چنین شخصی را نمیخواستند و بدستیاری شرف الدین خوارزمی که یکی ازعناصر مضره محلي وداخل دستگاه مغل بود، برضد او به‌تحریك و توطئه پرداختند ، همینکه‌اوگتای‌بمردونیابت سلطنت به تورا کینا خاتون مادر گیوگ خان جانشین آینده اوگتای‌رسید ،مخالفین گرگوز او را در سال ۱۲٤۳ بدست «قرا اوقول» نواسه چقتای دادند، این‌شخص امر کرد تادهن گرگوز را باپارچه های سنگ آنقدرانباشتند تا بمرد .

توراکیناخاتون درهمین سال «امیرارغون» (منسوب به‌قبیله اویرات) دبیر سابق اوگتای قاان ومعاون امارت افغانستان در دوره گرگوز را ، در جای گرگوز به امارت افغانستان مقرر نمود . بعدهاگیوگ‌خان در افغانستان منکوته نوین را فرمانده‌سپاه مقرر نمودو او در مراتع تخارستان (قندز ،تالقان و ولوالج) خیمه میزد و گشت وگذار میکرد .ولی‌این امیر جدید (ارغون) فرمان فرمائی افغانستان وایران و شرق قریب‌را یکجا در دست داشت. ارغون مرد هوشیار ومدبر وباسواد واز بهترین رجال دولت مغل بود . او درافغانستان وایران درکوتاهی دست تعدی ومظالم مغل کار کرد ومالیات را تثبیت و تخفیف نمودوهم رجال فاضل و کارآگاه محلی را بیشترطرف اعتماد و شرکت در امور حکومتی قرار داد . خواجه بهاالدین محمد جوینی نایب اودرآذربایجان و گرجستان تا آسیای صغیر، و نزدیکترین همکارش بود تا در سال ۱۲۵۲ چشم از جهان پوشید. همچنین عطاملك جوینی ده سال دبیر و منشی امیر ارغون بود .

گرچه طوس مرکز آنروز افغانستان شمالی در عهد امیرارغون آباد ترشد ولی نسا بیشتر مقر حکمرانی امیر ارغون بود ، مدت حکومت امیر ارغون درافغانستان وایران تا ورود هلاکو در ایران در سال ۱۲۵٤ طول‌کشید ، از آن بعد این امیر به فرمان دربار مغلستان در خدمت هلاکو خان داخل شد وبعد از ورود هلاکو در ایران اوضاع اداری افغانستان هم تحول نمود و کار حکومت محلی کرت هرات بالا گرفت . یعنی از ورود چنگیزخان‌درافغانستان تا ورود هلاکو خان در ایران (شامل دوره جانشینان ثلاثه چنگیزخان‌در مغلستان :اوگتای‌خان ۱۲۲۸_۱۲٤۱، گیوک خان۱۲٤۱ ۱۲٤۹ و منگو قاان ۱۲۵۰_ ۱۲۵۸_ بعدازآن‌توسط قبلای‌خان پایتخت امپراتوری از مغلستان به چین منتقل گردید.) بعد از ۳۵ سال روابط اداری و مستقیم افغانستان با دربار مغلستان قطع گردیده‌از یکطرف با دربار مغلی ایران مربوط شد و از طرف دیگر در داخل افغانستان بنیان حکومت های محلی استحکام یافت و هم‌نفوذ رجال محلی افغانستان در اداره کشور روز افزون گردید . این وضع بیشتر از ۱۲۰ سال دیگر دوام نمود تا امیرتیمور گورگان رسید و بار دیگر افغانستان از بین رفته را واژگون نمود .

از ورود هلاکو خان درایران (سال ۱۲۵٤) تا مرگ ابوسعید در آنجا (سال ۱۳۳۵) در مدت ۸۰ سال نه نفر پادشاهان مقتدر مغلی در ایران سلطنت کردند چون هلاکو (۱۲۵٤)اباقاان (۱۲٦٤) تکودار سلطان احمد (۱۲۸۱) ارغون خان (۱۲۸۳)، کیخاتو (۱۲۹۰)، بایدوخان (۱۲۹٤) غازان سلطان محمود (۱۲۹٤) اولجایتو سلطان محمد خدابنده (۱۳۰۳) وابوسعید بهادرخان (۱۳۱٦ ـ ۱۳۳۵) این‌همه در افغانستان دست درازی داشتند و حکام ایشان که بنام امرای خراسان در شمال مغرب کشور و بیشتر در طوس مینشستنددر اداره افغانستان رسیده‌گی و نظارت مینمودند ازقبیل شهزاده اباقاان پسرهلاکو (از طرف هلاکو) شهزاده یشموت برادر اباقاان (از طرف اباقاان) شهزاده ارغون‌پسر اباقاان(ازطرف تکودار)شهزاده غازان‌پسر ارغون بانایبش امیرنوروز مشهور پسر امیرارغون اویرات (از طرف ارغون) انبار چی پسرمنگوتیمور (از طرف کیخاتو) شهزاده غازان (از طرف‌بایدو) امیرنوروز (ازطرف غازان) شهزاده

ابوسعید پسر اولجایتو و نایبش امیر سونج (از طرف اولجایتو) و امیر بساول و تازی طغای و امیر شیخ علی (از طرف ابوسعید).
بعد از مرگ ابوسعید بهادر خان دولت مغلی ایران متزلزل وضعیف گردید و در بیست سال هشت پادشاه آمد ورفت. اشراف درباری ونظامی وفیودالهای ولایات هر یك در صدد تحکیم وبسط نفوذ شخصی خود بر آمدند و در نتیجه کشور ایران در چندین قسمت مجزا گردید. خصوصاً که درعهد دولت مرکزی مغل هم در قسمتی از قلمرو آنان ملوك محلی باج گذار ومنقادی موجود بودند واین همه از ضعف دولت مرکزی استفاده کرده بشکل حکومت های مستقلی در آمدند مانند آل جلایر عراق، امرای چوپانی آذربایجان، آل مظفر یزد، اینجوهای فارس، اتابکان فارس ولرستان و غیره. این حوادث ایران در افغانستان تاثیر مساعد نموده دولت کرت هرات استقلال تام کسب نمود و استیلای مغل در افغانستان خاتمه یافت. در سایر ولایات کشور نیز فعالیت سیاسی برای رهبران محلی پیدا شد تا بشکل مراکز اداری کوچکی درآیند و زنده‌گی اداری را از سر گیرند چنانیکه در فراه وسیستان امرای محلی کسب اقتدار و استقلال نمودند و همچنین در قسمتی از ولایات طوس و نیشاپور طغاتیمور خان در سال ۱۳۳۶ مستقل گردید ولی بعد ها کشته شد. در ایران نیز جانی بیگ خان پادشاه مغلی دشت قبچاق در سال ۱۳۵۷ حمله نموده وامرای چوپانی آذربایجان را برانداخت:

وضع اقتصادی و اجتماعی:

بعد از مرگ چنگیز خان در ذیل ممالك مفتوحه مغل افغانستان حالت خاصی داشت که نظیر آن یکنیم قرن دیگر در آسیا دیده نمیشد، به این معنی که تمام مراکز وشهر های اقتصادی و فرهنگی کشور معدوم شده بود و دیگر کاروان های تجارتی راه ابریشم دربلخ ومرو وهرات ونیشاپور اطراق نمیکرد بلکه از برابر ویرانه های غم انگیز آن باسکوت و افسوس عبور مینمود، زیرا دیگر بازاری وانسانی وجود نداشت که دادوستدی نمایند و هم اداره‌ی نبود که مالیاتی بپردازند. فقط آواز محزن بوم شنیده میشد که بر مرگ این شهر های از بین رفته نوحه مینمود. همچنین زنگ قوافل تجارتی هند دیگر درشهر های مردهٔ کابل و غزنه و بست و سیستان طنین نمی افگند.
شهر های کشور در بدخشان، تخارستان، بلخ، جوزجان، فاریاب، مرغاب، مرو، هرات، نیشاپور، سیستان، زابل و کابل که ثمره کار و زحمت یکنیم هزار ساله مردم این کشور و ماحصل سیر و تکامل تاریخی چند هزار سالهٔ قسمتی از بشر بود، همه از بین رفته و تمام هنر وفرهنگ وصنعت را با خود برده بود. قریه ها و قصبات اطراف شهر ها و آبادی های مشرف به شاهراهای عمومی همه قوای بشری و نسل جوان کارکن خود را ازدست داده بودند، زنان جوان که مولد نسل آینده بودند با پیشه وران و کسبه کاران به اسارت رفته و مردان جوان به حشر رانده شده بودند، مواشی هم به تاراج دشمن رفته بود ووسایل آبیاری وزراعت از بین رفته. کارخانه وکوره ئی باقی نمانده بود که بیل و قلبه ئی بسازد، اراضی مزروعه هم به چراگاه های رساله های استیلاگران تبدیل شده بود.
چون مدرسه وکتابخانه وشهری نمانده بود بقیه علما ودانشمندان که ندرتاً نجات یافته بودند به کشورهای هند و ایران و شرق قریب فرار کردند و یا توانائی خود را در راه خدمت به اداره دشمن وقف نمودند. فقط مردمانی که در دره ها ودشتهای دوراز مراکز نظامی مغل و معابر عمومی و یا درکوهپایه های دست نارس کشور زنده‌گی داشتند توانستند با زندگی ابتدائی و متکی به خود حیات خود را حفظ نمایند واین ها بودند که افغانستان را ازانقراض ابدی نجات داده و ملت آینده را تشکیل نمودند و

به این صورت رشته تاریخ چند هزاره ساله افغانستان با آینده قطع نگردید . ولی زندگی مردم در دایره زراعت و چوپانی ابتدائی با پرداخت مالیات بدشمن یا دولت و تحمل ظلم و ستم محصور ماند. دیگر از صنعت و فرهنگ و تولیدات تجارتی وحتی شوق و شطارت و بزم ورزم چیزی باقی نماند * و هیجانهای رزمی و شور و شوق طرب انگیز ادب دری از بین رفت .

از وقت استیلای مغل در افغانستان تا دورهٔ ظهور و تسلط امیر تیمور گورگان بیشتر از یکنیم قرن کشور افغانستان در حالت بسیار تاریک مادی و معنوی بسرمی برد ، حکام و قوماندانان مغل در این مملکت فقط به حیث قوه محافظ و حکمران ماندند که مراتع سر سبز کشور را بارمه ها وگله ها و خرگاهای خود اشغال کرده بودند. دیگر اینها بساختن شهر و بازار و مدرسه و صناعت زراعت احتیاجی احساس نمی کردند ، صفحات تخارستان ، بلخ ، جوزجان ، فاریاب ، غرجستان ، مرو ، نسا ، ابیورد، دشتهای فراه و مراتع هزاره جات و غیره حیوانات مغل را تغذیه میکرد و مردم زحمت کشیده افغانستان خوراکه سپاه و حکام مغل را تهیه مینمودند سامان تجملی ایشان نیز بواسطه کاروانهای هندوچین وایران میرسید . پس مغل در افغانستان خودش را ناچار نمیدید که مثل ایران و چین در این جا نیز از تمدن و فرهنگ و صناعت و تجارت وزراعت حمایت کنندهگراندکی و آنهم در منتها الیه شمال مغرب افغانستان که با مرکز دولت مغلی ایران نزدیکتر بود.

هنگامیکه مردم افغانستان بعد از مرگ - چنگیز - با چنان زندگی سخت مادی وروحیه افسرده گی در دره ها وکوهپایه ها بسر میبرد بر عکس سپاه ساخلوی مغل در کندك های هزار نفره در چمنهای سر سبز کشور خیمه زده وبا حیوانات بی شماری به بلعیدی گیاه وخون مردم زندگی میکردند. قندز، تالقان، اشکمش ورستاق در تخارستان، لعل وکرمان در هزاره جات بادغیس در هرات، وسایر دشتهای سبزه زار در حصص مختلفه افغانستان همه بشکل مراتع مغل در آمد. مرکز حکمرانی افغانستان از طرف مغل گاهی در یورت (شهرهای خرگاهی) بادغیس و گاهی هم در تخارستان و وقتی در طوس ویرانه که پنجاه خانوار بیشتر نداشت منتقل میگردید ، این حکومت ها عموماً نظامی ومطلق العنان بودندودر ابتدا از مردم محلی مالیاتی اندك میگرفتند که عبارت بود از ده تا صد گز کرباس و مقداری علوفه از هر خانواری . حتی خود چنگیز خان از چین شمالی چهل هزار کیسه غله وهشتاد هزار قطعه ابریشم ومقداری پول مالیه میگرفت . ولی بعدها جنتمور حاکم مغلی افغانستان مال را در چشم سپاه مغل شیرین ساخت ومثلهٔ واقسام شکنجه برای جمع کردن مال ازمردم معمول گردید ومردم همهٔ دارائی خودرا میدادند ورنه کشته میشدند ، محکومین مرگ هم بر خلاف سابق میتوانستند جان خودرا به زربخرند اما مجازات مغل بسیار شدید بود ، اوگتای خان بعد از فتح کشور چین بامغلوبین رفتار شنیعی نمود که در تاریخ کمتر سابقه دارد . ولی این رفتار اشراف مغل مخصوص ملل مفتوحه نی بلکه درمورد خود طوایف مغل هم تطبیق میگردید ! یکی از این طوایف که طرف عتاب اوگتای خان قرار گرفت تمام دختران قبیله را که ازهفت سال بالاتر وچهار هزار نفر بودند باطرز فجیعی در دربار عام ازدست دادند. فاطمه خراسانی که در حرمسرای مادر گیوك خان شامل ومعزز بود به اتهام جادوگری چندین شبانه روز برهنه وگرسنه وتشنه در محضرعام معروض شکنجه گردید وبالاخره منافذش را دوختند ودر نمد پیچیدند و در آب انداختند .

همچنین وقتیکه چغتای خان بیمار شد وبمرد ، خانم او «بسلون» امر کرد تا «هجیر» ترك وزیر وپرستار خان و مجدالدین طبیب معالج خان را باتمام فرزندانش از تیغ کشیدند .

بهر صورت حکام مغل از مردم افغانستان با چنین روشی مالیات گوناگون در هر سال چند بار میگرفتند تا مصارف حکام وسپاه را ومخارج حشری ویام ها(رباطها) وایلچیان وحمل ونقل وغیره را کفایت کند . این فشار مافوق توان مردم وباعث‌محو نفوس بود تاجائیکه قضیه در دربار منگوقاان طرح گردیدوفیصله شدکه آینده سالی یکبار مالیات از مردم گرفته شود وهر نفر - توانگر ودرویش - ازیك دینار تا ده‌دینار مالیات بپردازند . امیر ارغون حاکم افغانستان هم یکعده امرا وکاتبان را گماشت تا مردم را شمار کنند واز هرده نفر رعیت هفتاد دینار رکنی سالانه مالیات بستانند .

اما بعد ها حال بدین منوال نماند وهلاکو خان فرمان فرمای ایران حکام مغلی افغانستان را تحت اداره خود گرفت ومالیات قلمرو خود را بلندبرد طوریکه از توانگران سالانه فینفر پنجصد دینار واز درویش یك دینار میگرفت . شرف‌الدین خوارزمی که از عناصر موذی و خاین محلی بود بدولت مغل بپشنهاد کرد که مردم افغانستان ومازندران چهار هزار بالش طلا (هربالشی پنجصد مثقال) باقیدار هستند وخود او مامور تحصیل این مقدار نقود گردید ، انگاه او دست به شکنجه زد ، مردان را گرسنگی داده از پای می آویخت و زنانرا برهنه از خانه کشیده از پستانهاآویزان مینمود وپول میخواست ، مردمان تاراج شده که چیزی نداشتند فرزندان خود رابه توانگران میفروختند و قیمت آنرا به حکومت میپرداختند .

در عهد فرماندهی کیخاتو مالیات قلمرواو درافغانستان وایران یکهزاروهشتصد تومان (هرتومانی مساوی ده هزار) بود که از آن جمله هفتصد تومان بودجه حکومت و ۱۶۵ تومان مصرف دربار وبقیه پس انداز بود ، البته بیشترین حصه این مالیات سهم ایران بود نه از افغانستان زیرا افغانستان در تصادم با چنگیز خان ازبنیان بر افتاده واقتصادیات آن برباد شده بود در حالیکه ایران باتلفات جانی که درمرحله اول در شمال کشور برداشت از انهدام شهر های بزرگ و قتل عام های نفوس محفوظ مانده بود ، وتبریز پایتخت ایران با دوصد هزار نفوس خود در عهد استیلای مغل از بزرگترین شهر های آسیای وسطی ومرکز شاهراهای تجارتی شرق و غرب محسوب میشد و در دوره سلطنت کیخاتو مالیات سالانه تبریز بالغ بر هشتصد هزار بود .

ایران از عهد هلاکو تا ابوسعید به علاوه استقلال سیاسی وانکشاف تجارتی درمراغه صاحب‌رصد خانه مشهور، ودرحدود دریاهای اورومیه وچغتووکوه الاتاغ ، اوجان،موغان، اران، اصفهان، شام‌غازان، تبریز وری دارای ابنیه وعمارات مشهوری نیز گردید ازقبیل عمارات، مراقد مسجدها خانقاها، دارالسیاده ، شفاخانه، کتابخانه متولی خانه ، حوض ، حمام ، قصر وشهر وغیره . از ان جمله در سلطانیه مؤسسات خیریه دارای عایدات سالانه وقفی در حدود یك ملیون بود وده‌مدرسه ،بیست عبادتگاه صدنفر طالب العلم ، بیست صوفی، دوازده حافظ ، هشت مؤذن وچهار معلم داشت که معاش هریك ۱۲۰ دینار درسال ومعاش مدرس ۱۵۰۰ دینار بود ودارالضیافه آن با تخصیصیه ۳۰۰ دینار واردین را روزانه پذیرائی میکرد ، ومعاش ومصرف سایر مامورین ، مجاورین ، فراشان ، خادمان خانقاه ، ایتام وبیماران ودارالسیاده بیشتراز صد هزار دینار بود . همچنان مؤسسات خیریهٔ شام غازان در نزدیکی تبریز(که به‌فقرا ویتیمان کمك میکرد) سالانه پنجصد زن‌بینوارا فی‌نفر چهارمن پنبه محلوج می‌بخشید.

این رفتار اخلاف چنگیز خان مخصوص ایران نبود بلکه در چین و ماورا نهر وترکستان و دشت قبچاق هم روش آنان با روش چنگیز خان فرق بارزی داشت. چنگیز خان یکمرد خشمن و سفاکی بود که در طی انهدام و خون ریزی ممالك را تسخیر مینودم و با آتش وخون کشور های وسیعی را بکشود وبر گشت وبمرد. در حالیکه اخلاف او مالك اقالیم پهناور گردیده و با دو تمدن اسلامی و چینائی مقابل شده بودند پس بناچار در شرق وغرب تحت تاثیر هردو تمدن قرار گرفتند وبه تدریج در امور اجتماعی اعم ازدین وسیاست واقتصاد وغیره تابع نظام این‌دوتمدن گردیدند. ودراداره کشورها سهم نخستین عناصر کارآگاه محلی‌را پذیرفتند، این است که در ایران سیر تکاملی تاریخی منقطع نگردید.

در ماورا نهرهم مجال زندگی مجدد بمردم داده شد، در زمان مسعود بیگ بن محمود حاکم مغلی ماورا النهر کوشش بلیغی در احیای مجدد آنکشور صورت‌گرفت وبخارا وسمرقند سر از نو روبه آبادی نهاد، حتی یکی از ملکه های مغل (سرقویتی بیگی ـ زن تولیخان) فرمان تعمیر مدرسه‌ئی در بخارا ـ بمصرف شخصی خودـداد و موقوفاتی تعین نمود و یکنفر عالم مسلمان را بریاست مدرسه گماشت. در دشت قبچاق در کناره رود ولگا شهر مشهور «سرای» از طرف باتو خان تعمیر گردید و یکی از آباد ترین شهر های تجارتی آسیا شد. دولت مغل درکشور پهناور چین حامی تمدن قدیم قرار گرفت و قبلای خان به حیث یك امپراتور متمدن دنیای آنروز درقصر مرمرین ومنقش‌بیکنگ میزیست، عظمت‌وجلال همین پادشاه مغل است که چشمان سیاح ایتالیائی (مارکوپولوی ونیسی) را خیره کرده بود واروپای آنعهد از شنیدن آن جاه وجلال افسانوی در تعجب افتاده بود، قبلای خان در۲۰سال چین‌جنوبی را فتح وسلطنت «سونگ» را منقرض، ودر هندوچین وجاوا وجاپان سوقیات‌نموده‌بودو اوتنهایك‌مغل‌فاتح‌نبود بلکه درزمان‌اودر انکشاف زراعت‌وصناعت و تجارت کشور پهناور چین خدمات زیادی صورت گرفت.

در کشور عراق نیز شهر بغداد جدید با قصبات نو وانهار وباغهابمیان آمد عطاملك جوینی که وطن خودش را(افغانستان) بشکل قبرستانی‌در پشت‌سر گذاشته بود در تجدید تعمیر بغداد سعی بسیار کرد. انفعال شدید مغل از تمدن اسلامی وتمدن چینی امر ناگزیری بود، زیرا استیلای مغل از مقطع چین تاتزنیك مدیترانه محتاج اداره منظم بود پس به حکم ضرورت دولت مغل به قوای عناصر کار آگاه ملل مفتوحه تکیه نمود، حتی خود چنگیز خان از همه بیشتر این احتیاج مبرم را احساس نمود، این است که از چین یلوچوتسای و از اویغورها تاتاتونس واز مسلمین جعفر و محمود یلواج را در دربار خود پذیرفت و نیز مشاوره به آنان استفاده کرد. واخلاف چنگیز خان همه‌از تعقیب این سیاست ناچار بودند، لهذا اداره قلمرو ایشان بدست رجال ممالك مفتوحه افتاد که مهمترین آنها بیشتر از اهل افغانستان بودند. ازقبیل: ملك‌نظام‌الدین اسفراینی، اختیارالدین‌ابیوردی، عمیدالملك‌شرف الدین بسطامی، بهاالدین مرغینانی وغیره ودر راس این‌همه امثال خواجه نصیرالدین‌طوسی

و خواجه شمس الدین جوینی وعطاملك جوینی قرارداشتند که‌در نظم ونسق دولت مغلی ایران و عراق وحفظ فرهنگ آن کوشیدند .

مغلها به تدریج تاجائی زیر تاثیر تمدن ممالك اسلامی قرار گرفتند که در ترکستان (ماورای سیحون) ودر دشت های قبچاق و ماورانهر وایران اکثرپادشاهان وامرا وافراد مغل دین اسلام پذیرفتند وحتی خود حامی اسلام‌قرارگرفتند، وهمچنین‌در ترویج زبان وادب دری وچینی کوشیدند ، این درعهد مغل بود که زبان دری درشرق به ترکستان شرقی (کاشغرستان) ودر غرب در بغداد وعراق تاسواحل مدیترانه رسید وهم دین اسلام درچین قدم نهاد . این است که رجال ممالك مسلمان در اداره دولت مغل دست یافتند ، امیر محمود یلواج حاکم منکوقاان در چین ، وامیر مسعود پسرش حاکم او در ماوراءالنهر ، وسید اجل ومیر احمد بناکتی وزرای قبلای‌خان در چین ، وامیر حبش عمید وبهاوالدین‌مرغینانی از وزرای‌دولت جغتائی‌بودند ، درایران تمام امور دولت ـ به استثنای امور نظامی ـ در دست رجال ایرانی بود واین وضع تا انقراض دولت مغلی ایران دوام نمود گرچه دولت در طول مدت بقای خود در ایران تمام وزرای مسلمان خودرا ـ به استثنای یکنفر تاج‌الدین علیشاه ـ اعدام نمود .

رقابت و حسادت و تنازع در سرمنافع شخصی بین خود رجال واشراف محلی نیز سبب آن بود که یکدیگر را توسط دولت مغلی از بین میبردند ، چنانیکه امیرحبش عمید وزیر جغتائی بسخن چینی وتوطئه خود ، بهاءالدین مرغینانی وزیر «بیسوخان» جغتائی را بواسط ملکه «اورقینه» (جانشین بیسوخان) هلاك كرد ، همچنین مجدالملك یزدی مشرف اباقاآن وصدرالدین زنجانی در صدد انعدام خاندان مشهور جوینی بر آمدند وخواجه فخرالدین محمد مستوفی قزوینی (بنی عم حمدالله قزوینی مورخ معروف) و علی تمغاجی و حسام‌الدین حاجب ارغون خان مغل را ـ بواسطه امیر بوقا به‌کشتن آن خاندان واداشتند ، حاصل این کار هم ویران شدن این کانون فضل و ادب وازبین رفتن رجال دانشمند بود . خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر مشهور مغل ایران سعی کرد تا خواجه سعد الدین ساوجی ـ که بدبین همدیگر بودند ـ با تمام کسانش بدست سلطان خدابنده کشته شد ، در حالیکه عین این سرنوشت بدسیسه خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی در مورد خود خواجه رشیدالدین ازطرف ارغون خان تطبیق گردید .

این رجال فاضل که با استیلا گران خارجی سازش نموده بودند در عین آنکه برای تقویت مغل وهم برای روشن نگهداشتن فرهنگ ومدارا بامردم کار میکردند در منافع دولت مغل نیز شریك بودند واز این راه هر یك از متمول ترین اشخاص عهد خودبشمار میرفتند، وجیه‌الدین زنگی فرومدی وزیر امیرارغون (حاکم مغلی افغانستان) آنقدر دارائی داشت که بیك عتاب شهزاده ارغون ، پنج ملیون دینار یاسه هزارمن طلا ومقداری جواهر به شهزاده‌مغل تقدیم‌کرد . خواجه شمس‌الدین جوینی وخاندانش مثل خاندان برمکی ـ ثروت وتمول بسیاری داشتند تاجائیکه گفته میشد عایدات روزانه مایملك شمس الدین ده هزار دینار است ، البته اندوختن چنین ثروتهای‌هنگفت در آن عهد موقوف به خدمت گذاری دولت وداشتن مقام وزارت وریاست وحکومات ولایات بود ، این است‌که درسر بدست آوردن چنین مقامات وپیدا کردن چنین تمول وثروت بین رجال بزرگ کشور حالت مسابقه دوام داشت، ودر این مسابقه بهرنوع

اقدام وعمای ولوتوطئه وخیانت دست میزدند. واین حالت اشراف و درباری ها بود اما حالت روحانیان نیز از آنان فرقی نداشت، علمای مذهبی بدون توقف ودم راستی اتصالا بین هم مجادله داشتند وهر یك سعی میکردند که پادشاهان وامرای مغلی (که دین اسلام را می‌پذیرفتند) در دایره مذهب او محبوس شوند وبرای نیل به این مقصد هریك مذهب طرف مقابل خودرا در نظر مغل حقیر وباطل وانمودمیکرد. این‌جدال‌مذهبی بشدت‌اوج میگرفت وازاستعمال هیچ‌نوع اسلحه‌یی حتی افترا وتوهین وتلعین مضایقه نمیشد، تا جائیکه مغل در بین اختیار یکی‌از مذاهب اسلامی‌متذبذب‌میگردید. درعهدسلطان‌محمد اولجایتو خان‌پادشاه‌مغلی‌ایران سمت‌قاضی القضاتی قلمرواورا قاضی نظام‌الدین عبدالملك‌مراغه‌یی داشت که پیرومذهب شافعی‌بود وسایر مذاهب رانکوهش مینمود، تا روزی عالم حنفی مذهب دیگری که پسر صدر جهان بخارایی بود در اردوی اولجایتو خان وارد ودر دربار پذیره گردید، اما بزودی آتش جدال مذهبی مشتعل شد، ودر این جدال هردو قاضی آنقدر مذهب همدیگر را عقلا ونقلا کوفتند که مغلان مسلمان شده برآشفتند واز دیانت اسلامی تبراء کردند واز سلطان اولجایتو دعوت‌کردند که: بهتر است به‌آئین قدیمی چنگیزخانی برگردیم، زیرا این‌دوقاضی برای مذهب‌همدیگر چیزی باقی نگذاشتند که دیگر مورد قبول ماقرار گیرد. درحالیکه اکثریت مردم بارناداری ودر بدری وفشار سنگین مالیات وظلم دولت را بردوش داشتند.

در هر حال انفعال وتاثر مغل از تمدن های ممالك مفتوحه سبب شدکه تمدن چینی در آسیای وسطی و ممالك اسلامی وبالواسطه به‌جهان اروپا معرفی گردد، چنانیکه دین اسلام وزبان دری در چین شناخته شد ودر علم تاریخ و نجوم از چین استفاده بعمل آمد، نقاشی چین در افغانستان وماوراء نهر وایران وارد شد وباسبك های محلی در آمیخت وهمچنین دردوره استیلای مغل صنایع نساجی مخصوصازربفت بافی‌که منبع آن هرات بود، باقلین وگلیم وسجاده سازی در آسیای وسطی محفوظ ماند، هم آسیا زیر تسلط مغل بهمدیگر مربوط گردید، چون طرق وشوارع مامون‌شده بود چین ومغلستان باترکستان وماوراء نهر ودشت قبچاق وخوارزم وافغانستان وایران وشرق قریب باهم اتصال یافت، ورفت وآمد سپاه وسیاح وکاروان، شرق وغرب را به‌همدیگر آشنا تر ساخت، بنا در شمال مدیترانه مخصوصا ایتالیا بامصرو قسطنطنیه و آسیا وروسیهٔ جنوبی ارتباط قوی تر یافت، تجار وینیسی وجنیوائی ازراه دریای سیاه بامغل قبچاق وبلغار وکریمیا به مبادلات تجارتی پرداخت، خیوه مرکز کاروانهای چینی ومغلی شد وراه ابریشم مجدداً باز گردید، کاروانهای چین از ترکستان شرقی به ماورالنهروایران میگذشت وتا شام‌میرسید، همچنین ازسمرقند به خوارزم وبلغار وهشتر خان تاسواحل دن ودریای آزوف میرفت، کاروانهای هند نیز از سر ویرانه های‌افغانستان چون پشاور وکابل وبلخ به‌جانب خوارزم میگذشت البته راه بحری هند نیز به بندر هر مز میرفت واز طریق کرمان وگرگان به خوارزم میرسید.

تمام این کاروان ها حامل اموال مشرق زمین چون ابریشم چین ، ادویه هند و جنوب شرق آسیا ، احجار کریمه افغانستان وسیلون و هند ، فرشهای ماوراءنهر اسلحه گرجستان، برده، چوب، کتان، نمك ، عسل ، پوست ، موم ، غله ، ماهی وغیره بود. امااین‌انکشاف تجارتی وتحول مغل ازچادر نشینی بشهر نشینی، وملایمت آنان بانظم اجتماعی ــ که نسبتا به‌حفظ بقیة السیف زندگی ممالك مفتوحه از قبیل چین وترکستان و قبچاق وایران وعراق وحتی ماورا نهر مساعدت نمود ــ در مورد کشور افغانستان هیچگونه تاثیر مثبتی نداشت . زیرا در افغانستان نظام اجتماعی باقوای مولده ووسایل آبیاری ومالداری وفرهنگ وشهر همه یکجا شدیداً تخریب وبرباد شده بود ویکنیم صد سال دیگر پنج نسل ملت در زیر ضربات استیلا گران مجبور به زنده گی بود . در طول این‌مدت به استثنای هرات یك‌شهر هم درافغانستان بمیان نیامد که اقلا پنجاه هزار نفوس داشته باشد . از آن بعد حوادث سیاسی و نظامی که در افغانستان واقع میشد ، بیشتر آن بین ملت افغانستان وکدام قوت مخالف دیگرنی ، بلکه بین قوت های خود استیلاگران خارجی بود که نتیجه مثبت ومنفی نیز بیشتر به ایشان تعلق داشت ، این اوضاع مختنق طوری ریشه گرفته بود که تخیل حیات‌مجدد مردم افغانستان ، ممتنع محسوب میشد .

معهذا کوشش مردم در تحت چنان شرایط برای قیام زنده گی دو باره‌نماینده روحیه قوی مردم افغانستان ویکی از مشخصات بر جسته تاریخی اوست که با دیده تحسین نگریسته میشود . پیشدار این تلاش نوین در افغانستان‌مردم خیسار هرات برهبری خانواده کرت بود که میخواست کوه را با دندان بشکافد ودر بین دو سنگ آسیای مغل (دولت چغتائی ما ورانهر ودولت ایلخانی ایران) دانه با قیمانده گندم افغانستان را زنده و سالم نگهدارد ، مردم تا جائیکه مقدور آنروز گاران بود در گرد این مراکز های مجتمع شدند ویکنیم قرن دیگر شمع لرزان تمدن وفرهنگ خویش را در گوشه شمال مغرب کشور روشن نگهداشتند و حتی نمونه مثال برای چنین کوشش در نظر «سر بداران» سبزوارو‌ملکان سیستان وفراه‌وامرای دیگرمحلی‌گردیدند تا اینکه ضربت سنگین امیر تیمور گور کان وارد شد واین مراکز کوچك را درهرات وسیستان وفراه ونیشاپور و سایر حصص کشور از بین برد .

. دوره تسلط مغل همچنین باعث از بین رفتن مدارس وکتابخانها و فضلا وموجب صدمه شدید فرهنگ قبلی کشور گردید وهم نتیجه شرایط زنده گی و حادثات اجتماعی در دوره مغل در نفوس مردم افغانستان عبارت بود از : امحای امید وآرزوی دنیائی وتولید مفکوره : جهان گذران وقناعت به‌آنچه است ورضا به‌آنچه پیش آید. در تحت تاثیر چنین محیطی بود که بعدها تصوف وعرفان اسلامی در دایره وسیعی در افغانستان بشکل قلندری ومفت خواری و ترك دنیا و تحقیر حیات و گریز از زنده گی در آمد ، همچنین شعر وادب دری در قالب شکسته اندرز وپند ونصیحت و وشکایت از زنده گی ویا بدبینی از دنیا وتوسل به عقبی ریخته شد ، زیرا انسا ن محروم ومحتاج اگر راهی برای نجات خود نیابد واز مبارزه هم عاجز شده باشد بنا چار منفی باف وتوکلی ومایوس میشود ، واستعداد و قوای مادی ومعنو ی او از رشد باز میماند .-علاوتاً مغل اصلا غیر از نجوم و ستاره شناسی وکمیا به سایر

لوم اعتنائی نداشت ومعیار علم وفضل هم در نزد دولت مغلی فقط دانستن زبان مغلی وخط اویغوری ودو بس. لهذا در دوران تسلط دولت مغلی در افغانستان سیر انکشاف فرهنگ عمومی سخت صدمه دید وادب دری ـ به‌استثنای تاریخ ـ تنزل نمود، نثر پرتکلیف گردید ، غزل یادتر مروج شد ونظم عرفانی انکشاف کرد ولی قصیده انحطاط نمود، لغات مغلی داری نیز درزبان دری وارد شد. از قبیل :

یورت یاآردو (شهر های خرگاهی) ـ ایلچی (پیک) ـ قوریاتای (مجلس شوری) ـ وروغ (وابسته‌گان خانواده یك شهزاده) ـ اولوس (اتباع یك شهزاده) ـ چوك زانو زدن بغرض تعظیم) ـ قورچی (اسلحه دار) ـ چربی (دربان) ـ اختـه‌چی میرآخور) ـ کشیك چی (پهره‌دار) ـ نوین یانویان (شهزاده) ـ الغ نویان (شهزاده بزرگ) ـ تومان (ده هزار) ـ قول (قلب سپاه) ـ اوغروق (بنه) ـ یام (کاروانسرا) ـ یل (تابع) ـ یاغی (متمرد) ـ ترغو (تحفه) ـ باسقاق (شحنه) ـ یرلیغ (فرمان) ـ تمغا (مهر) ـ تمغاچی (مهر بردار) ـ حشر (سپاه اجباری) ـ پایزه (علامت افتخاری) ـ یرغوچی (قاضی) ـ موچلکا (حجت) ـ یاسا (قانون) وغیره .

این تنزل فرهنگی عهد مغل بود که در افغانستان دربیشتر ازیکنیم قرن دیگر عالم وشاعر بزرگی ظهور نکرد وآنچه بودهم بقیه وثمرهٔ دوره قبل از مغل بود. چون: شیخ عطار نیشاپوری ، مولوی بلخی ثم رومی، سیف الدین سفرنگ مرغینی ، رجال خاندان جوینی، محمدنسوی، منهاج السراج جوزجانی، خواجه نصیر طوسی، ابونصر فراهی ، اوحدی کرمانی وغیره. دردوره مغل فقط اشخاص انگشت شماری بمیان آمدند که‌بیشتر به‌ادبیات مشغول بودند ازقبیل : ابن الفوطی مزوالرودی ثم بغدادی، پوربهاء جامی ، قانعی طوسی، امامی هروی، خواجوی کرمانی، امیرحسین هروی، نزاری قهستانی، ابن‌یمین فریومدی جوینی، عماد فقیه کرمانی، معین الدین جوینی وغیره. روی همرفته دردوره مغل د رشته از فرهنگ افغانستان ، نه‌اینکه تنزل ننمود بلکه انکشاف کرد، یکی وتار[illegible] ست که بعدا درعهد دولت تیموری افغانستان منکشف‌تر گردید وآن دیگری نظ[illegible]ی دری است که بواسطه شعرای متصوفه غنی گردید. روی همرفته طرز تفکر[illegible] بینی مردم افغانستان درعهد تسلط دولت مغل به‌احاله حوادث (چه خوب وچه[illegible] اورای طبیعت محدود ومنحصر گردید، وتاهنوز که قرن بیستم است این طرز[illegible] براذهان عمومی بیشتر چیره‌گی دارد .

دوم

تلاش مردم برای زندگانی دوباره

ملوک کرت (۱۲٤٥- ۱۳۸۱)

در عهد دولت غوری افغانستان وپادشاهی سلطان غیاث الدین غوری، دونفر از بنی اعمام عزالدین عمر وتاج الدین عثمان مرغینی، یکی بوزارت سلطان وباز بحکومت هرات ، ودیگری به‌کوتوالی قلعه خیسار (دردومنزلی شهر هرات در سر راه ولایت غور) رسیدند. بعد ازمرگ تاج الدین عثمان کوتوالی خیسار باحکومت قسمتی از علاقه غور ازطرف سلطان غیاث الدین محمود غوری به‌ملك رکن الدین پسر تاج‌الدین داده شد،) وهم سلطان محمود غوری رکن الدین را بدامادی خویش پذیرفت . همچنین رکن الدین نواسه دختری خود شمس الدین محمدبن ابوبکر معروف به‌«کرت»رابه‌نیابت خودبرداشت. همین شمس الدین محمد است که سر سلسله حکمداران کرت بشمار میرود .

بعد از انقراض دولت غوری واستقرار دولت خوارزمی، که متعاقبا هجوم چنگیز خان درافغانستان بعمل آمد، هنوز ملك رکن الدین حکومت قلعه خیسار وقسمتی‌ازغور را دردست داشت، وهمینکه دعوت چنگیز راگرفت فورا ازدر مدارا وانقیاد بادشمن پیش‌آمد، ونواسه خودشمس الدین محمدرا بدربار چنگیز اعزام نمود. این اقدام او سبب اطمینان واعتماد چنگیز نسبت به‌او گردیده ومنشور حکومت خیسار وقسما غور به‌او داده شد. شمس الدین هم دردربار چنگیز باحسن نظر واعزاز قبول گردید. از این بعد حکومت محلی کرت بانهایت دقت واحتیاط ومدارا بامغل، موجودیت خود و منطقه محدود خود را از انهدام حفظ مینمود. درحالیکه این‌منطقه کوچك به‌مثابه جزیرهٔ درافغانستان درآمده بود،که دورادور آنرا دریای سپاه مغل احاطه کرده‌بود، وغیر از ویرانه دراطراف آن چیزی دیده نمیشد . ملك‌رکن الدین درطول ایام حکومت (۲٦) ساله خود مجبور بود باپادشاهان قهار مغل چون چنگیز خان، اوگتای خان، گیوك خان، ازیکطرف وباحکام مغل چون جرماغون ، جنتمور، نوسال، گرگوز، امیرارغون ازدیگر طرف، وهمچنین باسردار نظامی مغل که در افغانستان قرارگاه ودست درازی داشتند (طایر بهادر) - طوری عاقلانه وبااحتیاط رفتار کند که‌بتواند آشیانهٔ نیمه ویرانهٔ خودرا درگوشهٔ از افغانستان ازدستبرد تطاول دشمن نگهدارد .

در زمان امارت شمس الدین بن ابی‌بکر کرت (۱۲٤٥ - ۱۲۷۷) :

ملك شمس الدین اول ازجد خود رکن الدین بیشتر فرمان فرمائی نمود، او ۳۲ سال برسر اقتدار بود وباهلاکوخان واباقاآن پادشاهان مغلی ایران وگیوك خان و منکوقاآن وقبلای خان امپراتوران مغل معاصر بود. اودر ۱۲٤٦ هنگام عسکر کشی دولت‌مغل درسند وملتان بامنگوته‌نوین قوماندان نظامی مغل درتخارستان، دراین‌لشکر کشی اشتراك نمود، این سپاه ازراه قندهار به‌عبور دریای سند داخل هندوستان شده وشهر اوچه را در محاصره کشید، ملك شمس الدین شخصا باحکام ملتان ولاهور

داخل مذاکره شده تادیهٔ خراج را برآنان تحمیل نمود. ازدیگر طرف قشون مدافع غوری هندوستان تاساحل بیاس رسید وسپاه مغل به‌افغانستان مراجعه کرد. این خدمت بدون خون ریزی ملك سبب شدکه عنوان حکومت لاهور ازطرف دولت مغل به اوداده شد. ولی افسران متعصب مخالفت کرده ، ك شمس الدین را بهمکاری‌مسلمانان هندوستان متهم نمودند چون مجازات چنین اتهامی شدید بود لهذا ملك به‌حمایت طایر بهادر فرمانده عمومی سپاه مغل درافغانستان (مقیم بادغیس) رفت. ولی طایر بهادر درسال ۱۲۴۷ بمرد وجای آن بمنگوته نوین داده شد. سران مغل ازموقع‌استفاده کرده ملك را به‌اردوی چغتای‌خان به‌غرض محاکمه ومجازات فرستادند، دراین وقت چغتای بمرد وشمس‌الدین نجات یافت.هوش و روش شمس الدین باعث گردید که پسر چغتای بااو راه آشنائی درپیش گرفت وچون خوردرونده دربار مغلستان بود ملك را نیز باخود برد، دراین وقت منگوقاان شهنشاه مغل تعین شده بود .

منگوقاان شخصیت ملك را بپسندید وازروش جدش نسبت بدولت مغل مطلع شد، این است که منشور حکومت ولایات هرات، غور، غرجستان، مرغاب، فاریاب، فراه ، سیستان، وکابلستان را ازجیحون تاکناره دریای سند بملك شمس الدین داد، وبه‌امیر ارغون اقا (حاکم عمومی افغانستان) امر کردکه باملك مساعدت کند وهم پنجصد هزار سکه نقد به‌او بپردازد. این‌ملك مدبر باچنین وضع ازقراقوروم بـه افغانستان برگشت واز سال ۱۲۵۰ دولت کرت را اساس محکمی گذاشت. شمس الدین باامیر ارغون نیز چنان روشی درپیش گرفت که امیر مغلی از طرفداری نسبت به‌او دریغ نکرد .

همینکه ملك شمس الدین مرکز اداره را مستحکم نمود، درصدد تمرکز دادن اداره اطراف برآمد، نخست باملك سیف الدین حکمران محلی غرجستان (ولایت واقع درقسمت علیای مرغاب) درآویخت، سیف الدین به‌امیر ارغون اقا (حکمران عمومی‌مغلی افغانستان)درولایت طوس پناهنده شد، ولی شمس الدین اورا ازامیر ارغون بگرفت وبکشت وغرجستانرا به‌هرات متصل ساخت. ازآن بعد نوبت سیستان بودکه ازطرف ملك نصیرالدین بشکل مجزا ونیمه مستقل اداره میشد. شمس الدین توانست نصیر الدین‌رامغلوب‌کند وسیستان‌رازیراداره مرکزهرات درآورد وبه‌این‌صورت ولایات‌قلمرو خودرا که تقریبا نصف غربی افغانستان بود وحدت بخشید .

درسال ۱۲۵۲ هلاکو خان برادر منگوقاان وارد ماورالنهر شد وملك شمس‌الدین درنزدیکی سمرقند به‌استقبال رفت، هلاکو ازراه بلخ به‌طوس کشید ودر حالیکه شخصیت شمس الدین اورا جذب کرده بود، برای انقراض حکومت اسمعیلی وتسخیر قلعه‌های دست نارس آنان شمس الدین راپیش کشید. ملك ازطوس به‌قهستان رفت وباوالی اسمعیلی ناصرالدین محتشم مذاکره کرد، در نتیجه این مذاکره ناصرالدین درنزد هلاکوآمد واطاعت کرد وقلعه های قهستان به‌آسانی بدست هلاکو افتاد وبعدها خواجه‌نصیرالدین طوسی-که اخلاق‌ناصری رابنام‌همین ناصرالدین‌محتشم‌نوشته بود - بدربار هلاکو بپیوست مثلیکه عطا ملك جوینی توسط امیر ارغون قبلا بدربار هلاکو بپوسته بود. روابط حسنه ملك شمس الدین بادولت مغلی ایران تا بسال ۱۲۶۸ دوام نمود ، درطي این مدت بودکه حکومت کرت تمرکز بیش‌ یافت ومردم رنجدیده هرات

واطراف در دور این مرکز کشور جمع گردید، زراعت وصناعت وآبادی آهسته آهسته منکشف شد. بعد ازآنکه هلاکو در ۱۲٦٤ بمرد واباقاان درجایش نشست باز این روابط بین حکومت کرت ودربار مغلی ایران حسنه بود. ولی درسال ۱۲٦۸ براق‌خان پادشاه چغتائی‌ماوراالنهر ازجیحون عبور وولایات شمالی افغانستان را از بدخشان وبلخ‌تامرو ونیشاپور اشغال نمود. ملك شمس الدین درمقابل براق ازدر مخاصمت داخل نشد بلکه ظاهرا راه مدارا وموافقت پیش گرفت . همینکه اباقاان درصدد دفاع برآمد ملك شمس الدین هردو دشمن رابحال شان گذاشته وخود بشکل بی‌طرفی در قلعه مستحکم خیسار سکونت اختیار نمود. جنگ براق واباقاان درپنج فرسنگی هرات واقع وبراق مغلوبا فراری ماورالنهر گردید .

اباقاان ازاین روش شمس الدین متغیر شده ومصمم تخریب شهر نیمه جان‌هرات گردید. ولی خواجه شمس الدین جوینی اورا ازاین قصد بازداشت ودرانتظار آمدن شمس الدین دراردوی قاان نگهداشت اما ملك شمس الدین دعوت جوینی را نپذیرفت وازخیسار فرودنیامد. اباقاان سپاهی به‌محافظت شهر هرات بگماشت وهم شهزاده یشموت را حکمران عمومی افغانستان مقرر نمود وخود به‌ایران برگشت. ازاین بعد مناسبات ملك شمس الدین بااباقاان تیره شد تادرسال ۱۲۷۵ فرمان حکومت ولایات سابقه ازطرف اباقاان به‌عنوان شمس الدین رسید واو باور کرده از قلعه خیسار به شهر هرات منتقل شد. بعدازکمی رجال دولت اورا تشویق به‌آمدن در دربار ایران نمودند وشمس الدین باپسر وبرادر خود درتبریز رفت. اباقاان پسر وبرادرش را درشیروان ودربند فرستاد وخودش را درتبریز نگهداشت وهم درآن جا درسال ۱۲۷۷ مسموم نمود. وچون اوضاع هرات مغشوش گردید اباقاان ملك رکن‌الدین دوم ملقب به‌شمس الدین کهین (پسر ملك شمس الدین) را درسال ۱۲۷۸ به‌جانشینی پدر مقرر ودرهرات فرستاد.

درزمان امارت ملك شمس الدین کهین (۱۲۷۸ ـ ۱۳۰۵) :

شمس الدین کهین مرد مدبر بود، او درآبادی هرات کوشش کرد وهم قسمتی از غور راکه تا آنوقت از حکومت هرات جدا مانده بود الحاق نمود. درسال ۱۲۸۱ـ او بولایت قندهار عسکر کشیده شهر قندهار رامسخر نمود وبه‌این صورت دایره نفوذ حکومت کرت را ازشمال تاجنوب وسعت داد. ایام دولت شمس الدین کهین بسیار طولانی بود، او درطول این‌مدت باهفت نفر پادشاهان مغلی ایران معاصر بود چون اباقاان، تکودار، ارغون خان، کیخاتو، بایدوخان، غازان خان واولجایتو خان . وی باشاهان مغلی ایران وحکام عمومی افغانستان (چون شهزاده ارغون، شهزاده غازان، انبارچی، امیرنوروز وشهزاده ابوسعید) بدتدبیر ومدارا ودرعین حال باصلابت رفتار مینمود، او احتیاطا بیشتر درقلعه خیسار که‌محکمتر ومحفوظ تر بود زندگی مینمود خصوصا که وقتی یکی از امرای مغل راکشته وسایر سران مغل رابر ضد خود انگیخته بود .

در زمان امارت ملك فخرالدین :

فخر الدین پسر ملك شمس الدین کهین درایام حیات پدر مستقلانه میزیست.

این روش او سبب شد که پدرش اورا درقلعه خیسار درسال ۱۲۸۶ زندانی وتاسال ۱۲۹۳ نگهدارد، فخرالدین بعد ازهفت سال حبس خودش رانجات داده ودریك قلعه مستحکم متحصن شد وسر پرکمند پدر درنیاورد . امیر نوروز سالار نظامی مغل در افغانستان ازشهر طوس به‌شفاعت برخاست وفخر الدین را ازپدر درنزد خودبخواست. امیر نوروز که‌فضیلت فخرالدین رابدید اورا محترم شمرد ودختر برادر خودرا به نکاحش درآورد وهم غازان خان پادشاه مغلی ایران رانعبت به فخرالدین متمایل ساخت تاجائیکه غازان درسال ۱۲۹۵ علی‌الرغم ملك شمس الدین پسرش را به‌حکومت هرات منصوب نمود که تامرگ پدر به‌این سمت باقیماند ودر اداره حکومت کفایه و لیاقت نشان داد .

فخرالدین هنگامیکه حاکم هرات بود مجبوربه‌عملی گردیدکه نام اوبه‌ننگ‌بیوفائی مبدل شد وآن اینکه امیر نوروز یکی ازبهترین امرای مغلی درافغانستان، برضد غازان خان یکی ازمدبر ترین پادشاهان مغلی ایران قیام کرد، ولی ناکام شد واز تعقیب عساکر غازان به ملك فخرالدین دوست وداماد خود درهرات پناهنده شد، وهفتاد هزار سپاهی مغل به‌سرداری امیر قتلغ به‌گرداگرد شهر هرات حلقه زد. فخرالدین درسر دوراه قرار داشت یابا‌ید باارد‌وی هفتاد هزاری مغل ودولت ایران بجنگد ویا امیر نوروز را بدست دشمن بسپارد. فخرالدین راه دوم اختیار نمود، این است که امیرنوروز بقوماندان دشمن تسلیم داده‌شد ودرهمان سال ۱۲۹۶ بدست قتلغ کشته شد وقتلغشاه ازطرف غازان خان درجای امیرنوروز بفرمان دهی سپاه مغل درشمال مغرب افغانستان (ولایت طوس) باقیماند.

فخر الدین بعد ازاین حادثه درتحکیم موقعیت نظامی خود افزود وتاسه سال سپاهی آماده‌کرد، آنگاه تادیه خراجی راکه بایستی بقوماندانی نظامی مغل بپردازد بازداشت وهم گروهی ازعشایر تکودری مغل مقیم سیستان راکه برضد تعدی حکام مغلی ایران قیام کرده بودند درپناه خود گرفت، وگاه ناگاه درحدود ولایت طوس به‌پیشقدمی هم میپرداخت. غازان خان بغرض سرکوبی فخرالدین درسال ۱۲۹۹ برادر خود الجایتو خان را باسپاه مازندران و طوس امر هجوم به‌هرات داد. اولجایتوخان وقتیکه به‌نیشاپور رسید توسط نماینده خوداز ملك فخرالدین خواست تااز غازان‌اطاعت واز حمایت تکودریان صرف نظر نماید ورنه حمله به‌هرات عملی خواهد شد. فخرالدین دردام نیامد وتنها قبول‌کردکه سالی یکهزار دینار بدربار غازان خواهد پرداخت. اولجایتو که از استحکام هرات وقدرت نظامی ملك کرت آگاه شده بود این پیشنهاد اورا بهانه مصالحه قرار داده وعجالتا ازجنگ منصرف شد. ولی او انقراض حکومت کرت را درآینده امر حتمی میشمرد. این تصمیم اولجایتو وقتی عملی شد که او بعد ازمرگ غازان در سال ۱۳۰۳ پادشاه ایران شد وملك فخرالدین درمراسم تاج پوشی او شرکت نکرد وتبریك نگفت . دو سال بعد از جلوس اولجایتو ، فخرالدین پس از مرگ پدر رسما امیر قلمرو حکومت کرت گردید (سال ۱۳۰۵) .

الجایتو ده هزار سواربه سرداری «امیر دانشمند بهادر» برای انقراض امیر کرت درهرات سوق نمود. دنشمند بهادر هنوز درنیشاپور بودکه مولانا وجیه‌الدین نسفی قاضی شهر هرات به‌اردوی دانشمند پیوست، دانشمند داخل جلگاه هرات گردید وچون فخرالدین تسلیم نشد بظاهر شهر کشید وهمدران جابود که مولانا

وجیه الدین قاضی ــ به قول حبیب السیر ــ ازغایت دیانت بعرض دانشمند بهادر رسانید که : هرات را آسان میتوان گرفت مشروط برآنکه راه ها راچنان ضبط نمایند که هیچکس غله به‌شهر نتواند برد. به‌تعلیم قاضی، دانشمند بهادر سواران هوشیار برهرطرف گماشت ، چون درشهر محصول کهنه تمام شده بود ونونرسیده قحطی بزرگی روی نمود وبعد از ده دوازده روز جنگ شیخ قطب الدین چشتی واسطه مصالحه گردید بدین ترتیب که ملك فخرالدین هرات راترك کرده بقلعه امان کوه (اشکلجه)رود وپسر دانشمند بهادر (لاغری) تارسیدن به‌امان کوه درگروگان ملك باشد وپسر دیگرش (طغان) داخل شهر هرات شود. البته قاضی وشیخ بااین مشوره ووساطت وتسلیم شهر هرات به‌دشمن، منافع خودرا درنزدمغل هاتامین کردند. ملك فخرالدین قبل ازبرآمدن ازشهر، قلعه اختیار الدین (ارگ شهر هرات) رابیکی از دلیران غور «جمال الدین محمدسام» سپرد وگفت آنرا ازدشمن حفظ باید نمود وهم شمشیرخاصهٔ خویش را به اوداد که هرکس درقلعه وشهر ازامر اوسر بپیچد گردن زده شود. محمد سام پذیرفت وقول داد وهم باانثارجان ازعهدهٔ قول خود برآمد. فخرالدین یکهزار جوشن وتیغ وکمان بر محافظین قلعه تقسیم کرد وخود بادو صد وپنجاه سوار و گروگان مغل به‌امان کوه رفت وداخل قلعه گردیده‌امیر لاغری رامرخص‌نمود وبدانشمند بهادر پیغام دادکه من به‌عهد خودوفاکردم تونیز نباید ازعهد خودتجاوز نمائی.

دانشمند بهادر باقشون مغل داخل شهر شده دروازه های شهر را به‌نظامیان خود سپرد وامر تخریب دیوار شهر راصادر نمود، آنگاه به‌سام پیام داد که قلعه‌رانیز تسلیم نماید ولی چون جواب درشت گرفت درصدد محاصره قلعه وجنگ برآمد. باز قاضی نسفی شیخ‌الاسلام پیش شد ومشوره دادکه شیخ چشتی با «طوطلك بلاء» نزد ملك فخرالدین درامان کوه رفته بگوید اگررقعه‌ئی بنام محمدسام نوشته آیدکه اوقلعه را بکشاید ، دانشمند بهادر محض تماشا داخل شده بر میگردد وبه‌سلطان اولجایتو مینویسد که ملك فخرالدین شهر وقلعه را به‌خدام دولت سپرده است آنگاه منشور حکومت این مملکت مجددا بنام ملك فرستاده میشود. مشوره شیخ‌الاسلام‌عملی شد ولی فخرالدین متغیر شدوگفت: «من میدانستم که‌این مغل بدکیش وفا به‌عهد خویش نخواهد نمود» شیخ چشتی آنقدر نصیحت ومبالغه نمود تاملك رقعه ذیل رابسام نوشت: «پدرم امیر دانشمند به‌تماشای حصار خواهدآمد، باید که در استرضای خاطرش سعی نمائی.» شیخ چشت به‌عجله این‌رقعه رابه‌سام رسانید وسام گفت: «بموجب فرموده ولینعمت عمل خواهم نمود.» بعدها گفته میشدکه فخرالدین نهانی به سام نوشته بودکه قلعه را از دستبرد دشمن نگهدارد .

امیر دانشمند نخست پسر خود لاغری راباابیست نفر به‌قلعه فرستاد که از طرف محمد سام پذیره ودربارگاه ملك فخرالدین جا داده شد. آنگاه هشتاد نفر مغل دیگر را درچند دسته به‌قلعه فرستاد ودرآخر خود بایکصد وهشتاد نفر که همه در زیر لباس جامه جنگ داشتند داخل قلعه شد. محمدسام‌پیش‌آمد وزمین‌علی الرسم بوسه داد. امیر دانشمند مغرورانه سر بر آورد وگفت : «ای تاجیك فضول توبکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی وبااین چندنفر روستائی مجهول دراین قلعه خزیدی وخودرا در سلك منازعان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی . اگر خواهی بفرمایم تاهمین لحظه سرت از تن بیندازند واین قلعه راباخاك راه یکسان سازند .»

محمدسام جواب داد که «خدمتگار شایسته کسیست که ازامر مخدوم سرنپیچد وعهد نشکند، سبب تاخیر درپای بوس آن است که ملك مراسوگند داده بودکه بی‌اجازه ازحصار بیرون نیایم وبه ملازمت هیچ آفریدهٔ نروم» امیردانشمند ، محمدسام‌را پیش خواست و نوازش نمود وسواره تاصحن سرا براند وپیاده شد وقدم برنردبان نهاد تا به‌بارگاهٔ ملك فخرالدین رود. تاج الدین سرهنگ غوری دست یازید وگریبان دانشمند درکشید وگرزی برسرش کوفت، ابوبکر سدید از بالا در رسید وباشمشیر سر دانشمند را درصحن سرا غلتان ساخت. اتباع دانشمند راه فرار گرفتند ولی دروازه‌ها قبلا مسدود شده بود، شمشیر غوریان بکار افتاد وافراد دانشمند تانفر اخیر کشته شدند. آن وقت سام باافراد خود ازقلعه خارج‌شد وخروشی از شهریان برخاست و همه برمغل بتاختند وکشتار دشمن از چاشت تا پیشین دوام نمود فقط قلیلی ازسپاه دشمن توانست فرار کند .

وقتیکه این خبر به‌ملك فخرالدین رسید مکتوبی به‌سام نوشت که چون چنین کاری واقع شد باید درمحافظت شهر وقلعه قصوری نشود، وهمچنین یکصد نفر مسلح بکمك سام بفرستاد، وسام به‌عجله درتعمیر دیوار ها وترمیم شهر مشغول گردید. اولجایتو پسر امیر دانشمند «بوجای» را مامور عسکر کشی به‌هرات واخذ انتقام‌نمود. بوجای در طوس رسید وبابرادر گریزی خود طغان یکجا شد وبه‌ملك فخرالدین نامه فرستاد که اگر پدر ولشکر مارا بفرمان توکشته‌اند اعلام نمای والا بمردم هرات بنویس که قاتلان راتسلیم نمایند. ملك جواب دادکه من کشتن آنان‌را فرمان نداده‌ام و قادرهم نیستم که‌بمردم هرات امر نمایم تامحمد سام‌را که دوهزار نفرجنگ جو در اختیار دارد بشما تسلیم کنند. بوجای باسی هزار مرد وارد هرات شد ودر برابر برج خاکستر معسکر گرفت. سه‌روز جنگ دوام کرد ویکهزار وهفتصد نفر عساکر محافظ هرات درصفوف دشمن میزدند. روز چهارم بوجای ازنزدیك شهر به پل‌مالان عقب کشید وراه آمد وشد شهر را ازهرطرف ببست، درچنین وقتی بودکه ملك فخرالدین چشم از جهان پوشید -۱۳۰٦) وبر جرئت دشمن‌افزود. این‌است‌که بوجای ازپل مالان باز به‌شهر هرات آمد ومحاصره وجنگ آغاز نمود، محاصره آنقدر طول کشید که در داخل شهر مردم بسیاری از گرسنگی تلف شد وبالاخره مذاکره صلح بواسطه ملك قطب الدین توکلی در اردوی دشمن آغاز گردید. سام طبق معاهده شهر را گذاشته داخل حصار شد وقشون دشمن شهر هرات را اشغال ودیوار ها را ویران نمودند، سام وسرهنگان غوری وهراتی وسیستانی تلسیزده روز هرروز ده نفر نزد بوجای رفته وبه‌قلعه برمیگشتند . دراین وقت امیریساول که ازطرف اولجایتوحکمران افغانستان تعین شده بود وارد سواد هرات گردید وبه‌سام بیام دادکه نزد او رود واز شر بوجای نجات یابد، سام اعتماد کرد وباتمام افسر وعسکر خود نزد اورفت ، امیر یساول که‌مرد ظالم وخون خواری بود همه‌را بسته نزد بوجای فرستاد واو امرکرد تا جمله‌گی را از تیغ کشیدند. ازآن بعد یساول درهرات مقیم ماند تاملك غیاث الدین کرت به‌حکومت رسید .

در زمان امارت غیاث الدین اول (۱۳۰۷ - ۱۳۲۸) :

ملك غیاث الدین بن فخرالدین هنگام عسکر کشی دانشمند به‌هرات، نظر به

اختلافی که بابرادران وخانواده خود پیداکرد اول به‌دانشمند وباز بدربار اولجایتوخان پناهنده شد. اولجایتو اورا نگهداشت ویکسال بعدا زمرگ پدر به‌حکومت هرات گماشت . غیاث الدین حکومت خود را در هرات وغور وا فزار مستحکم ساخت. ولی بعدها بسرکشی متهم ودر پایتخت ایران «سلطانیه» احضار وتاسال ۱۳۱۵ نگهداشته شد. غیاث الدین پس از اجازه ومراجعه به‌هرات تاسال ۱۳۲۰ مخالفین نکودری را سرکوب کرد وچند قلعه ازولایت نیشاپور وسیستان بگرفت. درهمین سال اوبه‌حج رفت (نایب او درهرات ملك شمس الدین محمد سوم پسر او بود) وبعد از مراجعت از حج درهرات مشغول مملکت داری شد. در حالیکه سلطان ابوسعید بهادر خان بعد ازمرگ الجایتو درسال ۱۳۱٦ جای اورا درایران گرفته وباغیاث الدین کرت‌مدارا مینمود.

قبل از جلوس ابوسعید درزمان پدرش، به‌یکی ازشهزاده های چغتائی ماورالنهر بنام «یسور» که جیحون راعبور کرده وارد بادغیس هرات شده بود، اجازه اقامت در بادغیس باجاگیری داده شده بود، این‌مرد ادعای بزرگتری مینمود وچون مظالم و شکنجه وتحصیل مال امیر یساول حاکم مغلی ایران را درهرات واطراف آن بارنجش مردم بدید درصدد استفاده برآمد، خصوصا که ابوسعید بعد از جلوس خود نیز امیریساول را به‌سمت امارت افغانستان شمال مغربی باقی گذاشت. پس یسورچغتائی به‌کمك مردم دربادغیس قیام‌کرد ودرهمان سال ۱۳۱٦ یساول را مغلوب وفراری ساخت و برولایت طوس دست یافت. ازآن بعد او درصدد استیلا برهرات وسیستان برآمد . ولی ملك غیاث الدین کرت برخاست واورا در سال ۱۳۱۷ بجانب طوس عقب زد تا یسور بین دوقوت کرت وابوسعید کوفته ومجبور به‌فرار وبالاخره کشته شد .

دراین ضمن امیر چوپان مقتدرترین امرای دربار ایلخانی که‌بحیث فرمان فرمای عمومی افغانستان درشهر طوس مقیم بود برضد ابوسعید عصیان نمود ودوموضوع زیر بهانه قرار گرفت یکی: سلطان ابوسعید بردلشیاد خاتون دختر شوهردار امیر چوپان مفتون شده ومیخواست طلاق اورا از شوهرش امیر شیخ حسن ایلکانی گرفته وبخود تزویج‌نمایدوامیر چوپان‌نگذاشت‌چنین‌کاری‌انجام‌گیرد. ازدیگرطرف‌دمشق‌خواجه پسرامیرچوپان‌دربرابر یکی‌ازاهالی‌حرم‌ابوسعیددل ازدست‌دادوبااوارتباط قایم‌نمود.این است‌که ابوسعیددمشق خواجه‌رابکشت‌وفرمان‌قتل وتاراج‌امیر چوپان وپسرانش را در طوس وگرجستان وآسیای صغیر صادر کرد. امیر چوپان باسپاه خود به‌قصد عراق حرکت کرد ولی افسران سپاه از او برگشتند وبه ابوسعید پیوستند. امیر چوپان به‌ناچار ازراه طبس به‌مرغاب واز آنجا به‌هرات پناهنده شد. ابوسعید فرمان قتل اورا بنام ملك غیاث الدین کرت فرستاد. ملك آن امیر پناهنده را بکشت و مثل پدر یادگار ناخوبی ازخود بجا گذاشت. ملك غیاث الدین یکبار دیگر درسال ۱۳۲۷ بدربار ابوسعید برفت وبرگشت ودر ۱۳۲۸ بمرد .

شمس الدین سوم پسر غیاث الدین اول درسال ۱۳۲۸ بعد ازمرگ پدر امیرشد. این شخص که درشرب مدام فرو رفته ویکروز هم هوشیار نبود درسال ۱۳۲۹ بمرد. درعهد او «ناری طغای» حاکم افغانستان شمال مغربی خواسته بود هرات رابگیرد ولی نتوانسته بود. همچنین اوبرضد سلطان ابوسعید طغیان‌کرد امابجائی نرسید وبدربار ابوسعید رفت وهم درآن جا درسال ۱۳۲۸ کشته شد. درسال ۱۳۲۹ جای او به‌امیر

شیخ علی داده شدکه اونیز درسال ۱۳۳۶ (یکسال بعد از مرگ ابوسعید) بدست امیر ارغونشاه بن امیر نوروز کشته شد. پس از شمس الدین سوم برادرش ملك حافظ پادشاه گردید ولی اونتوانست ازضعف اداره مرکزی ونفوذ فیود لهای مقتدر و رقیب غوری دربار جلوگیری کند، بلکه آنها توانستند درسال ۱۳۳۱ بعد ملك حافظ را درممر حصار بکشند .

در زمان امارت معزالدین حسین :

جانشین ملك حافظ برادرش ملك معز الدین مردمدبری بودکه توانست مانع انحاط حکومت مرکزی کرت شود، خصوصا که بعداز مرگ سلطان ابوسعید در سال ۱۳۳۵ دولت مرکزی مغلی ایران دچار ضعف گردیده واین فرصت بدست داد که ملك معزالدین کرت استقلال کامل حاصل نماید، ازآن بعد نه‌اینکه طغانیموز حاکم خراسان هم درامور حکومت کرت مداخله نمیتوانست کرد، بلکه درحفظ روابط دوستانه بادولت کرت میکوشید حتی دختر خود «سلطان خاتون» را به‌ملك کرت تزویج نمود .

طغا تیمور خان منسوب به‌خاندان چنگیزی بود که‌بعد ازکشته شدن امیر شیخ علی حاکم خراسان درسال ۱۳۳۶ تقریبا به‌حیث پادشاه مستقل در ولایات شمال‌مغربی افغانستان اعلان شد. او درسال ۱۳۳۸ بعزم تسخیر عراق حرکت کرد ولی کاری از پیش نبرد وبرگشت . بالاخره او در گرگان مرکز حکومت خود دریك مجلس مذاکره بایخی امیر سربداری سبزوار درسال ۱۳۵۱ کشته‌شد. ازآن بعد قدرت جانشینان طغا تیمور تاورود امیرتیمور گورگان منحصر درگرگان ماند. چنانچه میدانیم ازوقت چنگیز تاظهور امیر تیمور گورگان، اداره افغانستان بنام امارت خراسان در دست امرائی بود که باعنوان حاکم وامیر خراسان درشمال مغرب افغانستان وبیشتر درشهر طوس نشیمن داشتند. این امارت ، وزارت‌ودیوان مخصوصی‌ازخود داشت که‌بنام وزیر خراسان وصاحب دیوان خراسان خوانده میشدند. امرای خراسان چه در عهد چنگیز خان وخاقانهای خلف او درمغلستان وچه درعهد دولت ایلخانی ایران همه از مقتدر ترین رجال مغل واغلب شهزادگان مغلی میبودند، این‌امرابعلاوهٔ ادارهٔولایات افغانستان و گاهی ولایات شمالی ایران وبعد ها دفاع دربرابر تجاوز دولت چغتائی ماورالنهر حکومت های محلی افغانستان را ازقبیل ملوك بدخشان وفراه وسیستان وکرت های هرات و غیره نظارت ومراقبت مینمودند.

اما بعد ازانحطاط دولت مغلی ایران ومرگ ابوسعید این رشته ازهم گسست ، در افغانستان امرای محلی درهرکنج وکناری سر کشیده واستقلال منطقهٔ خود راتامین نمودند، و مشهور تراینها ـ بعد ازکرت هرات ـ سربداری های سبزوار است. یکسال بعد از مرگ ابوسعید مردم سبزوار علیه استیلای مغل قیام کرده و حکومت محلی سبزوار تحت ریاست عبدالرزاق تشکیل گردید. عبدالرزاق بعد از کشتن علاء الدین محمد وزیر خراسان در ۱۳۳۷ در سبزوار مستقل شد، ولی مسعود برادرش اورا به‌واسطه قصدش نسبت بدختری بکشت وخود امیر سبزوار تا ۱۳۴۴ باقیماند،مسعود حاکم طغاتیمور در نیشاپور «ارغونشاه» رابکشت و نیشاپور را متصرف شد . طغا تیمور برادر خود امیر علی را بغرض انتقام از جرجان فرستاد. ولی او نیز در ۱۳۴۰ بدست سربداریه کشته شد. متعاقبا سربدار ها خود طغا تیمور را درکناره اترك‌مغلوب

اقاربی که در دسترس بود کشته گردید وبه‌این ترتیب یك‌شهر بزرگ دنیا معدوم شد ودرسر خرابه آن شحنه‌ئی ازمغل مقرر گردید. هلاکو بعداز این فتح بزرگ به ایران مراجعه کرد وسرداران او حله‌وکوفه ونجف راگرفتند ودر واسط که از خود دفاع کرد چهل هزار نفر را ازتیغ کشیدند وخود به‌جانب شوشتر وخوزستان روان شدند.

میتوان گفت بافتح بغداد سوقیات وفتوحات چهل ساله مغل خاتمه یافت ، در حالیکه دامنهٔ این فتوحات ازبحر آرام تا‌بحیره مدیترانه کشیده میشد، مگر این وسعت قلمرو به‌قیمت خون ملیون‌ها نفوس بشری وانهدام صدها آبادی وشهر وانعدام یك تمدن بزرگ جهانی میسر شده بود .

هجوم مغل ودفاع مردم افغانستان :

هجوم مغل در افغانستان باعث انحطاط اقتصادی وفرهنگی کشور برای سالهای مدیدی گردید. چنگیزخان بعد ازآنکه وارد ماورالنهر شد وبخارا رافتح کرد خوارزمشاه از افغانستان به‌ایران رفت. جبه وسبتای باسی هزار سپاهی به‌عنوان تعقیب‌سلطان وارد افغانستان شده ازبلخ به‌زاوه گذشتند، در بلخ جنگی واقع نشد اما مردم زاوه ــ با آنکه ناگهانی گیرآمده بودند ــ جلو مغل راگرفته وکشته بسیار دادند . سپاه‌دشمن طبق امر چنگیزخان فقط مامور تعقیب خوارزمشاه بود و فرصت جنگهای مفصل در عرض راه نداشت، این است که به‌عجله گذشت ودر ولایت هرات شهر پوشنگ را به‌سبب دفاعی‌که نمود وامیری ازمغل رابکشت تاراج وکشتارنمود، آنگاه‌براه‌نیشاپور داخل ایران شد .

این عبور برق آسای مغل بزودی در افغانستان ولوله افگند ومردم هر منطقه برخاستند وترتیبات دفاعی اتخاذ کردند قلعه ها وحصار ها ترمیم وخندقها حفر و اسلحه ومهمات جنگی آماده گردید، ولی چون مرکز رهبری ودولتی در کشور وجود نداشت تا از این قوت‌های بزرگ طبق نقشه معینی برضد دشمن کار بگیرد لهذا هر منطقه به‌تنهائی ومجزا ازسایر مناطق درانتظار ورود دشمن نشست. رهبران این مناطق تاجائیکه معلوم است اشخاص ذیل بودند : سام سرهنگ در ایالت بزرگ تخارستان (حصار تخارستان مستحکم بود و چهار فرسنگ طول داشت) امیر عمر دربامیان ــ ملك اختیار الدین محمدبن علی خر پوست در پشاور ــ ملك حسام الدین وملك قطب الدین درغور ــ ملك الکتاب اختیار الملك درقلعه های‌بین هرات و بادغیس ملك شمس الدین محمد جوزجانی درهرات ــ پهلوان اصیل الدین درحصار فیوار در قادس معتمدین ملك شمس الدین درنصرت کوه تالقان (علاقه مرغاب) ــ افسران الغ خان در حصار گرزیوان ــ عمیدابی پهلوان درقلعه های غرجستان ــ امیر حبشی در تولك ــ کربر ملك درغزنین ــ اعظم ملك درولایت ننگرهار ــ ملك شیر در کابل ــ امرای محلی غوری درمناطق مختلفه غور ــ ملك‌نصرت الدین بن حرب در سیستان . قلعه‌های سیفرود (درغور) رنگ (درگرزیوان) اشیار وبندز وباروان (درغرجستان) لاغری وسنا‌بانه وسنگه وغیره باشهر های بزرگ مرو ونیشاپور وهرات وبامیان و سیستان وغیره‌همه بشکل استحکامات نظامی درآورده شد .

در افغانستان آرای عمومی ــ دربرابر مغل ــ بدودسته مخالف منقسم بوده و وحدت نظری وجود نداشت، به‌این معنی‌که طبقه حاکمه (اشراف وروحانی وتاجر) بیشتر طرفدار سازش وتسلیم بدشمن بودند، زیرا این طبقه ازقدرت مغل آگاه‌بودند

سوقیات پرداخت وخود شخصا تاشهر هرات پیش آمد. معزالدین با پانزده هزار پیاده وچهار هزار سوار بمدافعه جدی برخاست وچهل روز جنگ حصار باناکامی قزغن دوام کرد ، امیر قزغن چون استحکام ومدافعه هرات بدید واز فتح ناامید گردید بهمصالحه مایل شد ، معزالدین تحفه هائی به فرستاد وقبول کردکه سال دیگر بدیدن او به ماوراالنهر برود ، قزغن برگشت و زالدین سال آینده بهعهد وفاکرد وقزغن بااو عهد مودت ببست .

امیر قزغن درحین اقتدار خود بولایات شمالی افغانستان به سختی تاخته واز جمله ولایت تخارستان را لگد کوب سپاه سواره خود نمودهبود، در همان وقت بود که ولایت وسیع و تاراج شدهٔ تخارستان را مردم بنام «ملك قزغن» یاد میکردند و شعرای ملیمحلی منظوماتی در وحشت وتاراجامیر قزغن وقشون یغماگراو میسرودند از آنجمله بیتی استکه تاامروز در ولایات تخار وبدخشان درحافظه وزبان مردم ضبط وجاری است .

هرجا که رسید سم اسپ قذغن نی مرده کفن یافت نی زنده چپن

همین نام قذغن وقدغن استکه تا این اواخر درمورد ولایت تخارستان علم ماند ووقتیکه بدست منشیان افتاد آنرا بهزعم خود صحیحتر کرده و «قطغن» نوشتند، مثلیکه نامهای لغمان ویغمان ونجراو وتکاورا بهلمقان ویمقان ونجرابوتگاب «تصحیح» نمودند. حتی این دستبرد را درمورد اسمای ممالك خارجی هم روا داشتند چنانیکه ماسکورا ماسکاب گفتند . معهذا خطر این تحریفات کمتر از خطریست که امروز بعضا اسمای مشهور ومفید تاریخی کشور را تبدیل مینمایند ، مثلا «شیندند» در عوض «سبزوار» وغیره .

در غیاب معزالدین فیودالهای غوری دربار که مثل روحانیون جاه طلب ومخالف ورقیب او بودند حکومت معزالدین را خاتمه یافته وپادشاهی برادرش ملك باقر را اعلان کردند. مگر معزالدین برگشت ومرکز دولت را اشغال وملك باقر را محبوس ومتعاقبا بهجانب شیراز ایران بفرستاد تادرهمان جابود وبمرد. همچنین معزالدین فیودالهای مخالف خود را تنبیه کرد. درسال ۱۳۶۹ معزالدین بهجنگ دیگری هم با اتحادیه نظامی حکام قهستان واندخوی وشبرغان پرداخت، سلتمش خواجه حاکم قهستان ومرید شیخ محمود ساکن جنابد بود، وقتیکه شیخ بهمرید ابله خود گفت که اگر باملك معزالدین جنگ نمائی من دوازده هزار مرد سبزپوش بهکمك تو می آورم، امیر سلتمش باور کرد وباامیر محمد خواجه حاکم ولایات شبرغان واندخوی متحد گردید وهردو سپاه برضد معزالدین کشیدند، معزالدین برای مدافعه از هرات برآمد و در اولین روز جنگ هردو امیر دشمن بزخم تیر قشون معزالدین هلاك گردیدند وقوای دشمن پراگنده شد. ازآن بعد معزالدین بیمار شد ودر ۱۳۶۹ بمرد.

درزمان امارت ملك پیرعلی غیاث الدین دوم (۱۳۶۹ ـ ۱۳۸۱) :

بعداز مرگ معزالدین پسر بزرگش ملك پیرعلی پادشاه شد وبرادر کهترش ملك محمد مشهور بهامیر خورد به حکومت سرخس باقی ماند. در دوران حکومت دوازده ساله پیرعلی چندین بار فقههای متعصب اورا بنام اختلاف مذهبی بهسوقیات ضد حکومت سربداری سبزوار (که طریقه امامیه داشتند) تشویق نمودند. درنتیجه

جنگهای طرفین نیشاپور خساره برداشت وبالاخره ازطرف ملك كرت فتح و به حکومت کرت هرات ملحق گردید. تااین وقت امیر تیمور گورگان در ماورالنهر قوت گرفته ودر صدد تسخیر آسیه برآمده بود. امیر تیمور درسال ۱۳۷۶ سفیری بدربار کرت فرستاده بملك پیرعلی: هم ازپدر فرزندی زده پیرعلی که میتوانست اندازه قوت اورا تخمین نماید ازدر مدارا داخل شد واظهار اخلاص نمود وضمنا از امیر تیمور خواهش نمود که ملك پیرمحمد پسرش را بدامادی بپذیرد، تیمور قبول کرد وسال دیگر امیرزاده پیرمحمد بدربار تیمور رفت وتیمور اورا بااحترام پذیرفت وعودت داد وخواهر زاده خود بسونج قتلق آغا، دختر شرین بیگ آغا را درعقب او باتجمل زیادی درهرات فرستاد، عروسی درسال ۱۳۷۷ در هرات بعمل امد وملك پیرعلی ازاین روش امیر تیمور مطمئن شد وبخواب خرگوش فرو رفت، تاآنکه درسال ۱۳۸۰ تیمور جیحون را عبور ودرسال ۱۳۸۱ در نزدیك هرات رسید. پیرعلی ازرفتن به دربار تیمور استنکاف کرد وشهر هرات را بغرض مدافعه مستحکم نمود. چهار روز جنگ حصار دوام کرد وپیرعلی احساس کرد که قوت دشمن ازتخمین او بیشتر است، پس جنگ رامعطل نمود وخود درباغ زاغان هرات بدربار امیر تیمور برفت، تیموراورا اعزاز کرد وهیچ نگفت وبه حکومتش ابقا نمود. پیرعلی ب. مطمئن گردید وآرام گرفت ولی امیر تیمور که به ماورالنهر مراجعه میکرد ملك پیر علی آخرین پادشاه سلسله کرت را باتمام خانواده ش محبوسا به سمرقند برد ودرسال آینده اورا بادودمانش از دم تیغ گذشتاند وبه این صورت آخرین شمع فروزان یکنیم قرنه حکومت کرت در افغانستان خاموش گردید.

در طول دوره تسلط یکنیم صد ساله مغل برافغانستان، دربار ملوك كرت هرات یگانه مرکز ملی ومربی فضل وادب بود. چنانچه خانواده جوینی درایران عهدمغلی مشوق علم وادب گردیدند وبافرمان فرمایان غوری افغانستان درهندوستان پناگاه دانشمندان گریزنده از جلو مغل قرار گرفتند وهمانطوریکه دانشمندانی چون کاتبی قزوینی وکمال الدین هیثم بحرانی وصفی الدین ارموی وغیره آثار خودرا (رساله الشمسیه در منطق وشرح نهج البلاغه ورساله شرفیه درموسیقی) بنام رجال خانواده جوینی نوشتند و شعرای مشهوری چون بدر جاجرمی، سعدی شیرازی، همام تبریزی، پوربهاء جامی وغیره از خاندان جوینی مدح گفتند. ویا فضلای پناهنده چون محمد عوفی بخارائی وقاضی منهاج السراج جوزجانی آثار قیمت دار خود را (لباب الالباب ـ بنام وزیر ناصرالدین ـ ترجمه کتاب الفرج بعدالشدة ، جوامع الحکایات ولوامع الرویات وتاریخ نفیس طبقات ناصری) بنام ناصرالدین قباچه غوری وسلطان ناصرالدین محمد غوری نوشتند. همچنان فضلای معاصر خانواده کرت نیز آثاری بنام آن خانواده تحریر کردند. از قبیل ربیعی پوشنگی، امامی هروی، ابن یمین فریومدی جوینی، سعدالدین تفتازانی (صاحب المطول معروف) و غیره. ملك فخر الدین کرت خود طبع شعر داشت و تقریبا چهل شاعر در دربار او زندگی میکرد. همچنین ملك معزالدین مشوق اهل فضل ودانش بود. این است که مساعی آنان نگذاشت که تاریخ توانگر ادبی افغانستان با آینده بکلی قطع گردد .

دولت کرت درطول یکنیم قرن بتدریج و آهسته‌گی توانست در بین قلزم ویرانه های افغانستان جزیره‌ئی کوچکی از آبادی وزراعت وتجارت احداث کند. شهر هرات درهمین دوره آباد شد ومدرسه ومسجد وبازار وکارگاه بوجود آمد، آلات زراعتی

وصنایع دستی مجدداً زنده شد، زراعت وباغداری ومالداری در اطراف ولایت هرات جان گرفت وقلعه های جدیدی در قلمرو کرت ساخته شد. غور به تولید اسلحه شروع کرد وهرات صنعت نساجی قدیم را احیا نمود. این است که شهر جدید هرات در عوض بلخ ومرو قدیم مرکز تجارت ومعبر قوافل چین وماورالنهر قرارگرفت. البته مردم توان خرید امتعه وارده را نداشتند وتنها طبقه ممتاز از اشیای تجملی و ظریف استفاده میکردند. مردم زحمت دیده وشکنجه کشیده ولایات شمال مغربی افغانستان بیشتر بدور مرکز کرت جمع شدند ودست برای اعاده زندگی از دست رفته برآوردند، این مردم برای حفظ این مرکز بهصفت سپاه داوطلب خدمت وکمک نمودند، ماحصل این زحمات وکار هم آبادی ولایت ومخصوصاً شهر هرات گردید، تا جائیکه بعد از انقراض دولت کوچك کرت شهر هرات استعداد آنرا داشت که پایتخت افغانستان قرار گیرد واز شهر های معظم درسر چهار راهه آسیای وسطی محسوب گردد. ابن بطوطه سیاح مشهور که خود درهمین عصر ازهرات میگذاشت شهر هرات را مثل نیشاپور به بزرگی تعریف میکند. حکومت کرت اساساً متشکل بود ودراین حکومت قوه قضائی وقضات، قوای دفاعی وسپاه وافسر منظم، دفتر و دیوان مالیات، کوتوال وقلعه دار وحکام محلی، مدارس ومدرسین، فرهنگ وتمدن ودربار، شاگرد وشاعر ونویسنده موجود بود ـ واینهمه مقدمه احیای مجددافغانستان پس از ویرانی استیلای مغل بشمار میرفت ، گرچه درسایر حصص افغانستان هم مردم ورهبران محلی در صدد تجدید تعمیر برآمده بودند حتی درسیستان شهرنو «جلال آباد» آباد شده ومرکز امرای محلی قرار گرفته بود معهذا شهر هرات دربین همه ممتاز بود، زیرا دیگر شهر های کشور دردایره کوچك وشکل ابتدائی تری در تلاش زندگی مجدد بودند در حالیکه شهر های عمده‌تر مثل طوس ونیشاپور مرکز حکمرانی استیلاگران خارجی قرار داشت .

فصل دهم

افغانستان در قرن چهارده و پانزده میلادی
یکم

هجوم تازه

امیر تیمور گورگان :

در وقت ظهور تیمور در ماوراالنهر اوضاع سیاسی واداری آشفته ومغشوش ومحتاج یکدست قوی برای تنظیم دوباره بود. دولت قوی جغتائی قدیم ازهم‌پاشیده ومرکزیت اداری ضعیف گردیده بود. روش دولت شریکی قبیلوی مغل هرخان و حاکم را در منطقه اش بشکل امارت مستقل ومستبدی در آورده ومردم را درزیر تحمیلات مالی وتعدی وظلم میکوفت. دولت جغتائی دوشق شده ، یکی در ماوراالنهر صحنهٔ مبارزات امرا وخوانین قرار [illegible] ودیگری در کاشغرستان تحت زمامداری تغلق تیمورخان، برای حفظ صلاحیت [illegible] سعی میورزید. در ماوراالنهر یك مرد غیر اشرافی بنام امیر قزغن وارد صحنهٔ سیاست شده پادشاهان جغتائی را استعمال کرده وهرکه را میخواست بجای دیگری می نشاند لهذا اورا امیر تاج بخش مینامیدند ، اوکه بعد ازکشتن خزغان سلطان جغتائی در سمرقند متمرکز شده بود برای حفظ اقتدار خود حاضر بود ازهر عنصر فعال وجدید الظهوری پذیرائی کند تا بدستیاری آنان بتواند از سوء قصد هرمخالف داخلی ویاخارجی جلوگیری نماید .

تیمور جوان هم یکی ازهمین عناصر نوخاسته بودکه بدربار امیر قزغن مراجعه کرد وبا پیشانی باز قبول شد. قزغن این جوان رارتبه عسکری «منگباشی» یعنی افسر هزاری عطا کرد وهم دختری را ازخاندان خودبنام «الجای خاتون» بزنی او داد، بهاین صورت تیمور بشکل برجسته تری درسیاست ماوراالنهر تبارز کرد خصوصا که قبلا امیر قزغن بعد از حمله در ولایات شمالی افغانستان وجنگ وصلحی که در ۱۳۵۰ با دولت کرت هرات نمود، افسران نظامی را مخالف خود ساخته بود، زیرا آنها مصالحه با پادشاه کرت را نمیخواستند وطرفدار اشغال نظامی وتاراج عمومی هرات بودند، نتیجه این مخالفت امرای مغل هم کشته شدن امیر قزغن در ۱۳۵۸ و قوی شدن ملوك طوایف بود. قبایل چهارگانه : ارلات، جلایر، برلاس وقاوچی برضد تسلط خاندان امیر قزغن شدند واز آنجمله امیربیان سلدوز وحاجی برلاس ، امیر عبداله پسر وجانشین قزغن رابکشتند. تیمور که حامی نخستین خودرا از دست داد گرچه به کاکای خود رئیس قبیله برلاس (حاجی برلاس) بپیوست معهذا روش مستقلی اختیار کرد (تیمور دراین وقت ۲۵ سال عمر داشت) واما تیمور که بود ؟

تیمور پسر «ترغای» یکی از اشراف نظامی قبیله برلاس (تورك) واهل شهر کش یا «شهر سبز» بود، این قبیله ترکی وقتیکه وارد ماوراالنهر شدند در حوالی همین شهر سبز جاگرفتند وزیستند وهم دراین جا ازبین رفتند. قبیله برلاس ازنظر اقتصادی فقیر وپدر تیمور مردگوشه نشینی بود. مادر تیمور «تکینه خاتون» نامداشت که این پسر خودرا درسال ۱۳۳۳ بدنیا داد. بعد ازمرگ قزغن ، پدر تیمورهم بمرد

وتیمور درشهر سبز تنها بماند. ازسر گذشت اوایل جوانی او اطلاع در دست نیست، ولی میتوان فهمید که او درمحیطی نسبتا متمدنی بروش یافته وزبان دری نیکو میدانست . تیمور در دیانت یك مرد راسخ العقیده ومسلمان متعصب بود، او به روحانیون ودانشمندان مذهبی احترام واعتقاد داشت حتی به‌شیخ شمس الدین کلار شهر سبزی مرید بود، اما این اعتقاد وارادت مانع آن نبود که‌تیمور دراعمال خود آزاد باشد او نماز میخواند وصدقه‌میدادوشراب مینوشید و خون میریخت. تیمور مرد باهمت وماجراجو ودرعین حال ثابت وسرسخت وسرکش وعجول بود. تیمور بعد از تاسیس شهنشاهی در آسیای وسطی اغلب بدرباریان خودمیگفت: دنیا بسیار بزرگ نیست وگنجایش این‌همه پادشاهان متعدد را ندارد یك پادشاه برای همه ربع مسکون کافیست. او اتکاء به‌نفس واستبداد در رای بحد افراط داشت وبه مشوره امرا واهل درس وفتوا اعتنائی نداشت ، تیمور از نظر فزیکی مرد قوی ومقاوم وسوار کار ماهر وتیرانداز قابل بود، بشکار وشطرنج میل مفرطی داشت، انرژی وطاقتی که داشت اورا نارام وشتاب زده نگهمیداشت ، خونسردی بزرگانه را نمیشناخت. اوتمام عمر خودش را در فعالیت وحرکت بیهم گذشتاند وزحمات زیادی را متحمل شد. مثلا وقتی ازقندهار افغانستان به‌سواری اسپ در چهارده روز به سمرقند رفت، و در سفر دشت قبچاق مسافه ۱۸۰۰ میل را در چهار ونیم ماه‌طی نمود، هنگامی که میخواست آسیای صغیر رافتح کند به‌عمر هفتاد سالگی از سمرقند تا آنقره تقریبا ۲۰۰۰ میل مسافه را به‌سواری اسپ طی نمود. تیمور باآنهم دارای عواطفی بودکه درمحبت زن وفرزند بهتر تجلی میکرد. او درطول زندگی ۱۸ بارنکاح نمود، ودرمرگ نواسه اش (محمد سلطان میرزا) مانندهٔ طفل کوچکی زار زار گریست. تیمور یك سپه کش جسور وماهر ودرعین حال سنگدل وخون خوار بود. میتوان گفت «نمونه مثال» در جهان گیری و خون خوارکی برای تیمور، چنگیزخان بود، هنوز در هر قبیله وخانه ماورالنهر داستان های چنگیز خان سرائیده میشد و تیمور از ایام طفولیت آنرا میشنید ودر حافظه میسپرد، چنگیز خان درنظر تیمور بزرگترین قهرمان جهان وسزاوار پیروی بود، به‌همین سبب است که تیمور ترکی الاصل ساعی بود تا خودش را منسوب به‌چنگیز خان مغل نماید. (مغلهائیکه در طی تاریخ باطوایف آریائی آسیا در آمیختند ومخلوط وممزوج شدند نام «ترك» گرفتند) تیمور همچنین در جهانگشائی وکشتار وانهدام قدم بقدم چنگیز را تعقیب نمود، در حالیکه تیمور باچنگیز خان تفاوتی بسیار داشت. چنگیز خان یك موجود قوی وذکی و صابر وخشن صحرائی بودکه آتش وخون به‌طور طبیعی وغیر شعوری از اوفوران مینمود. اما تیمور باوجود درك بدی ظلم واجحاف به‌آن دست میزد واز خون ریزی وتجاوز بدیگران متحسس میشد، تا جائیکه توبه میکرد وصدقه میداد ودر مسجد نماز میخواند، ولی بازهم خون میریخت. تیمور گرچه درمورد دشمن مقاوم، مثل چنگیز سخت بیرحم بود ولی از تخریب مدارس ومساجد وهمچنین ازکشتن روحانیون مسلمان وعلمای مذهبی اجتناب مینمود . او در روزهای اخیر حیات خود از گناهانیکه کرده بود توبه نمود و درکناره اترار آلات شراب وساز وسرود بشکست ، گرچه این در بستر مرگ بعمل آمد مگر قبل از بیماری که هنوز درسمرقند بود ازخون های بیشماری که ریخته و آبروهانیکه برباد داده بود پشیمان شده ودر صدد تلافی

برآمده بود، اما این «تلافی» در نزد او ازنظر مذهب آن بودکه به‌اصطلاح فقها «غزوی به‌سنت» کند وتعداد بیشماری را مسلمان نماید ویا ازدم تیغ بگذراند، زیرا تاکنون هرقدر زده وکشته بود همه از مسلمانان بود. پس اینک کفاریکه در دسترس او بود اهالی چین بود لهذا به‌عجله برخاست ودرسن ۷۱ ساله‌گی در شدت زمستانی که رود سیحون را یخ بسته بود سپاه بعزم کشور چین کشید تاخونهائی را که ریخته بود بار دیگر بخون بشوید . میتوان گفت که دربین تمام جنگهای تیمور تنها این عسکر کشی اوجنبه مذهبی داشت وبس در حالیکه سایر جنگهای اوبیشتر بغرض جهانگیری وتحکم وجلال بود. تیمور مثلیکه خونسردی چنگیز را نداشت در اداره کشور های مفتوحه نیز دور اندیشی واستحکام اداری چنگیز خان را نداشت.

تیمور بعد ازامیر قزغن در معیت حاجی برلاس باقیماند تا درسال ۱۳۶۰ تغلق تیمور پادشاه چغتائی شرق به ماورالنهر عسکر کشید و ملوك الطوایف را مجبور به انقیاد نمود. حاجی برلاس امیر شهر سبز از جلو تغلق به‌افغانستان فرار کرد و همچنین بایزید جلایر امیر خجند فراری شد. اما امیربیان سلدوز وتیمور پدربارتغلق تیمور پیوستند. تغلق تیمور، تیمور را بپسندید واو را حکومت شهر سبز ورتبهٔ تومان باشی (افسری ده هزار نفر) داد. تیمور ازاین وقت بتدریج تاسمرقند نفوذ نمود. تغلق تیمور بعد ازتنظیم ماورالنهر به‌شمال برگشت، ودر عوض امرای فراری چون حاجی برلاس وامیر بایزید جلایر به‌ماورالنهر عودت کردند، ولی حاجی برلاس دیگر سر موافقت باتیمور نداشت. درچنین وقتی امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن از افغانستان باعدهٔ از سواران افغانی به ماورالنهر آمد تاانتقام قتل کاکای خود امیر عبدالله بن قزغن را از امیر بیان سلدوز بگیرد . آنوقت امیر حسین و امیر خضر درحصار شادمان تجهیزات کرده به‌سایر حصص قبایل مخالف میتاختند ، تیمور که یازنه اوبود باو پیوست ودر جنگهای قبیلوی او شرکت نمود. هرج ومرج ملوك الطوایف وروسای قبایل ترك ومغل درماورالنهر تغلق تیمور را مجبور کرد که بار دیگر در ۱۳۶۱ به‌ماورالنهر فرود آمد وبر امرا سخت گرفت وبعضی را بکشت. او حکومت ماورالنهر را به‌پسر خود «الیاس» داد وتیمور را درمعیت اوگماشت و خودش بعد از چپاول قندز وبغلان درافغانستان ، به‌کشور خود مراجعت کرد. ولی دیری نکشید که مناسبات بین تیمور والیاس بهم خورد وتغلق تیمور برآشفت . تیمور ازقدرت تغلق می اندیشید پس بازبا امیرحسین (که مثل تیمور مردپرمدعائی بود) متفق شد وباهم به‌خوارزم رفت وبه‌جنگ باخان خیوه (که طرفدار دولت مغلی ماورالنهر بود) دچار گردید. گرچه خان دراین جنگ کشته شد مگر حسین وتیمور جای پای محکم کردن درخوارزم نیافتند وبه سمرقند وباز به‌شهر سبز رفتند، آنگاه هردو بغرض تهیه قوا وارد افغانستان شدند. این وقت اولجای بوغاسلدوز در ولایت بلخ، محمد خواجه ابروی در ولایت جوزجان، وشاهان محلی در بدخشان مستقلانه حکومت میکردند .

حسین وتیمور دربلخ وتخارستان وبدخشان مشغول مفاهمه وجمع آوری قوا گردیدند. در چنین وقتی تغلق تیمور پادشاه چغتائی بمرد والیاس خواجه قوت الظهر خودرا ازدست داد. حسین وتیمور داخل ماورالنهر شده الیاس خواجه را در نواحی شهر سبز مغلوب وفراری ساخته وخود به‌سمرقند کشیدند و «کابلشاه اوغلان» را

در عوض الیاس خواجه به پادشاهی ماورالنهر اعلان کردند. اما الیاس خواجه دوباره درسال ۱۳۶۳ به‌حمله پرداخت، وحسین وتیمور را درکناره سیحون درهم شکست وبه‌سمرقند مارش کرد. سمرقند بدفاع برخاست، وهمچنین وبائی در اردوی الیاس افتاد واو مجبور به‌مراجعت به‌الماسیق مرکز پدری خودشد. حسین وتیمورهم بعداز شکست سیحون یکی پی دیگری در افغانستان پناهنده شدند. تیمور به‌قندهار واز آنجا به سیستان رفت ودر جنگ داخلی بین مردم وامارت محلی، به طرفداری حکومت محلی شرکت جست. اما بعدها امیر محلی براو مشتبه شده ودر صدد ازبین بردنش برآمد. تیمور که درجنگ سیستان تیری خورده ولنگ شده بود مجبور به‌فرار از سیستان وعزیمت به‌ماورالنهر گردید. امیر حسین توانست به‌کمك بدخشان وبلخ، سمرقند را اشغال ویکنفر را به‌حیث پادشاه مغلی ماورالنهر وخودش را به‌حیث نائب السلطنه کشور اعلام کند.

امیر حسین باچشم شك تیمور را مینگریست ومراقبت میکرد، خصوصا که تا این وقت (سال ۱۳۶۷) خواهر امیر حسین زوجه تیمور بمرده، وخصومت هردو در سر اقتدار وفرمان فرمائی علنی شده بود، تیمور درضمن گرگ آشتی که هنوز موجود بود از سخت‌گیری امیر حسین بستوه آمده وهمینکه شهر سبز را به‌اقطاع او دادند، بخوشی پذیرفت واز سمرقند به‌آنجا کشید. تیمور بعدها حصار قرشی را بیك حیله نظامی فتح کرده وقدرت زیادی بهم رساند. آنگاه ولایت بدخشان را در افغانستان تحت نفوذ خود قرار داد و باهرات از در دوستی داخل شده پسر خود جهانگیر را بدربار کرت هرات بفرستاد وسلطان معزالدین حسین کرت وعده‌حمایت وامداد بدو داد. ازآن بعد تیمور باقوای امیر حسین درقرشی مقابل شد وبعد از جنگ صلح کرد. امیر حسین از قرشی به‌بدخشان رفت وسپس به‌اتفاق تیموربکابل عسکر کشید ومحاصره نمود وباز هردو به بلخ برگشتند وبعد ازکمی هردو به ماورالنهر مراجعت کرده قوای مغل را درهم شکستند. امیر حسین در «سالی‌سرای» نزدیك سمرقند مقیم شد وتیمور درشهر سبز ماند. بعداز کمی مجددا آتش نزاع بین طرفین مشتعل گردید وامیر حسین وارد بلخ شده قلعه مستحکم هندوان را ترمیم کرد ومرکز حکمرانی خود قرار داد. اما تیمور نگذاشت وعسکر به‌بلخ کشید، شاه شیخ محمد امیر بدخشان، اولجای بوغا امیر قندز و امیر کیخسرو حاکم ختلان در این جنگ به‌کمك تیمور برخاستند و تیمور امیر حسین را مغلوب و بالاخره دستگیر کرد وخلاف عهدی که کرده بود اورا بکشت وزنش را بگرفت. تیمور درسال ۱۳۶۹ بعد از تخریب قلعه هندوان استقلال خودش را باعنوان «امیر تیمور گورگان» اعلان نمود، زیرا تیمورکه سیاستا «سیور غلتمش اغلان» پسر «دانشمند چه» پادشاه سابق چغتائی را بنام پادشاه چغتائی ماورالنهر برداشته بود هنوز نمیخواست خود عنوان پادشاه اختیار کند، لهذا خودش را «امیر» خواند و اولادش «میرزا» لقب گرفتند. پادشاه دست نشانده تیمور درسمرقند وظیفه‌ئی غیر ازطعام خوردن نداشت. معهذا تیمور بعدها اورا معزول نمود تادرسال ۱۳۸۷ در بخارا بمرد، وپسرش محمود خان را تیمور درسمرقند بجای اونشاند، و هنوز نام اورا علی الرسم در ابتدای مناشیر مینوشت.

سلطنت وفتوحات امیر تیمور گورگان :

وقتیکه امیر تیمور اعلان سلطنت در افغانستان نمود اوضاع سیاسی واداری این مملکت وتمام کشور های چار طرف آن، برای تاسیس یك دولت قوی مساعدبود. بهاین معنی که در افغانستان دولت مرکزی سرتاسری ووحدت سیاسی وجود نداشت. در بدخشان شاه شیخ محمد و باز شاه بهاء الدین ، در تخارستان وقندز وبلخ امیر اولجای بوغاسلدوز ، در جوزجان امیر محمد خواجه، درهرات وغور پادشاهان کرت، در ولایت نیشاپور امرای سربداری، درسیستان ملك قطب الدین، در فراه ملك جلال الدین، وهمچنین درسایر ولایات کابل وقندهار وننگرهار وپشاور وبلوچستان وغیره، خانها وامرای محلی وقبایلی ومغلی، هریك مستقل ومجزا از همدیگر حکومتمیکردند.

در کشور ایران بعداز مرگ ابوسعید بهادر خان هرج ومرج اداری پیدا شده مملکت توسط امرای بزرگ وفیودالهای مقتدر، روبه تجزیه وتقسیم نهاده بود. در ماورالنهر از مدت ها قبل روش «شرکت قبیلوی در دولت» مرکزیت و اقتدار سلطنتي را از بین برده وکاشغرستان بعد از مرگ تغلق تیمور توانائي اداری سابق را نداشت. در شمال ماورالنهر دولت مقتدر «اردوی مطلا» درخان نشین های متعدد ومستقلي تقسیم شده بود، تاجائیکه توقتمش خان از کریمیا برخاست و پسر «اوروس خان» پادشاه مطلای قبچاق را بکشت وخود بدربار تیمور پناهنده شد تا در سایه اقتدار این مرد اجنبي برتخت خاني قبچاق نشیند. از دیگر طرف امرا وحکام مغلی در ماورالنهر وسایر حصص مفتوحه دایماً مشغول تاخت وتاز وخانه جنگیها و درعین حال مصروف تاراج وتحمیل عوارض ومالیات گوناگوني برسر دهقان و مالدار ورعیت بودند این فشار تاجائي رسیده بود که علمای مذهبی هم متحسس گردیده وفتوائي مبني بروجوب انقراض مغل ازنظر مذهب نوشتند و در ماورالنهر بهتیمور تقدیم کردند.

تجارت تمام این کشور ها نظر بهتعدد ملوك الطوایف وامرای محلی بطي شده وعوارض گوناگون گمرکي وفقدان امنیت راه ها تجارت را خساره مند ساخته بود. در چنین زمان ومکاني دولت قوي بقیادت تیمور تشکیل شد وجهانگیری آغاز نمود. تیمور حیات خود را وقف کشور گشائي نمود وتقریبا متناوبا درچهار جهت ماورالنهر بهعسکر کشي پرداخت تاقلمرو خودرا از سرحد چین بهسواحل مدیترانه واز هند تا روسیه جنوبي رساند .

فتح خوارزم : تیمور بعد از تسلط به ماورالنهر در سالهای ١٣٧٢ ــ ١٣٧٥ ــ ١٣٧٩ و ١٣٨٧ چهاربار بهخوارزم سوقیات کرد تاحسین صوفي زمامدار خوارزم در طي این جنگها بمرد ویوسف صوفي جانشین او مغلوب گردید. تیمور شهر خوارزم را چنان خراب کرد که تاسه سال متنفسي درآنجا نماند. ولي بعد از آنکه دیگر اندیشه قیام مردم وطرفداران مغلي اردوی مطلای قبچاق نماند تیمور اجازه تعمیر مجدد آن شهر بداد .

فتح قبچاق : تیمور که از قدرت مغلي قبچاق مي اندیشید درسال ١٣٧٧ توقتمش خان کشندهٔ پسر پادشاه قبچاق وپناهنده دربار خودرا بررخ دولت قبچاق بکشید واورا تقویه نمود تابهکمك تیمور توانست بعد ازمرگ پادشاه قبچاق مشرقي، تیمور ملك پادشاه جدید قبچاق را مغلوب نماید وتخت وتاج قبچاق را بدست آورد.

ولی تیمور ازاین معامله سودی نبرد وپشیمان شد زیرا توقتمش خان خود مردآهنین و پر مدعائی بود و میخواست قدرت متزلزل مغل را در آسیا زنده نماید، اوبود که در ۱۳۸۷ در روسیه عسکر کشیده شهر مسکو را فتح کرده و آتش زد و شهزادهگان روسی را بهگروگان آورد. توقتمش همیشه اسباب خطر وهراس برای تیمور بود و حملات نخستین نیز ازطرف او برضد تیمور عملی شد .

توقتمش درسال ۱۳۸٤ وسال ۱۳۸٦ دوبار به ماورالنهر وایران حمله ویغما نمود ومراجعت کرد. تیمور برای از بین بردن این حریف در سالهای ۱۳۹۰ -۱۳۹٤- ۱۳۹٦ بهحمله های متقابل پرداخت ودر هربار حریف را فراری ومغلوب ساخت . تیمور دراین سفر های نظامی زحمت بسیاری متحمل شد زیرا دشمن هزار وچندصد میل از او دور بود ودر دشتهای بیپایانی کهچندین صدمیل گسترده بود مثلآهو از طرفی بهطرفی میرمید ودست دشمن به او نمیرسید . امیر تیمور در سال ۱۳۹۰- این فاصله را از تاشکند تا دشت قبچاق در چهار ونیم ماه طی کرد، در حالیکه آذوقه در دسترس سپاه نبود وعلفزار های وسیع همه از مزارع وآبادی عاری بود. قحط در قشون تیمورافتاد وبهای گوسفندی ویایك من غله تی بهصد دینار رسید . افراد سپاه باتخم مرغان دشت وگیاه سدرمق مینمودند، ولی نظم آهنین تیمور مانع شکایت بود . تیمور افسران اردو را ازخوردن «کماچ» (یکنوع نان روغن جوش) و نان عادی منع، و امرکرد که هر افسر در روز مثل هرسپاهی فقط یك کاسه «بلماق» بخورد وبس (بلماق یکنوع آشی بود که فقط با یك من آرد و قدری سبزی شصت کاسه برای شصت نفر ساخته میشد) واگر گوشت شکار میسر میگردید البته جشن سپاه بود. تیمور باقبول این زحمت بدشمن رسید و ۳۰ هزار سواره اورا درهم کوفت ولی توقتمش مردی نبود کهخود بدست بیفتد. تیمور دوبار دیگر بهقبچاق عسکر کشید وحریف را مغلوب کرد ودربار آخر بروسیه جنوبی هم پیش رفت واستراخان را تاراج نمود، اما بهمسکو نزدیك نشد وبرگشت. در همین سفر بود که تیمور شهر «سرای» مرکزعمدهٔ اقتصادی وسیاسی دولت قبچاق را در کناره ولگا ویران، ونفوس بیگناه اورا دردشت زیر برودت هوا محکوم بهنیستی نمود .

فتح کاشغر : در جبههٔ شرق تیمور درسال ۱۳۷٤ پسر خود جهانگیر را با سپاه سوق نمود تا دولت چغتائی کاشغرستان را منهدم نماید. جهانگیر توانست که قمرالدین زمامدار آنجا را مغلوب وتاراج وکاشغر رافتح نماید، ولی این فتح موقتی بود وبعد از مراجعت جهانگیر قمر الدین برگشت و برکاشغر مسلط شد . قمرالدین بعدها درسال ۱۳۸۷ باتوقتمش پادشاه قبچاق متحد شد ویکجا درماورالنهر حمله کردند، اما بدون دستبرد وتاراجی حاصل دوامداری نکردند وبرگشتند. دو سال بعد تیمور خود بقصد مغلستان عسکر کشید وپیش رفت ودر همان سال ۱۳۸۹ مراجعت نمود. یکبار دیگر هم درسال ۱۳۹۸ سپاهی درتحت قیادت یکی از اولادخود به مغلستان سوق نمودکه فقط بعضی از قلعههای آن کشور را فتح کرده وبرگشت .

فتح ایران : امیر تیمور درکشور ایران نخست درسال ۱۳۸۳سوقیات مختصری کرده واسترا باد را ازامیر ولی خلف امیر تغا تیمور تسخیر نمود ودر سال ۱۳۸۵ آذربایجان وعراق وفارس را بگرفت، در سال ۱۳۹۱ تا ۱۳۹٤ مازندران وعراقین و دیار بکر را تأمین وفتح نمود واز مغلوبین قلعه تکریت «کلهمنار» برافراشت زیرا

مردم وامیر حسین والی آنجا تاآخر مردانه دفاع کرده بودند. تیمور بعد از تکریت قلعهٔ کرکوک وروحارا باخون ریزی بگرفت، ماردین تسلیم وحاکم آن سلطان عیسی محبوس شد، همچنین جزیره بصلح فتح وحاکمش ملك عزالدین فرار کرد ، قلعه‌های آمد وروئیك نیز فتح شد وتیمور مراجعت کرد وبه گرجستان کشیده تفلیس رافتح وقتل وغارت بسیار نمود. تیمور باکرات پادشاه گرجستانرا اسیر وباز مسلمان ساخت، همچنین او بعد ها اصفهان را قتل عام وازهفتاد هزار کشته کله‌منار هابرپا کرد ودر سال ۱۳۹۵ حکومت کل ایران را بمیرانشاه پسر خود داد. ازاین بعد ایران راه عسکر کشی های تیمور به‌شرق قریب قرار گرفت .

فتح عراق وشام وآسیای صغیر : امیر تیمور که درسال ۱۳۹۳ کشور عراق ودیار بکر را شکسته بود درسال ۱۴۰۰ مجددا باصد هزار سپاهی از راه ایران به شرق قریب عسکر کشید ودر دمشق قشون مدافع مصری را مغلوب کرد، تاراج‌دارائی دمشق ازطرف سپاه تیموری بعمل آمد ومتعاقبا شهر دچار حریق گردید وخساره زیاد برداشت. تیمور بعد ازفتح شامات به‌بغداد آمد وآن شهر را ازعمال سلطان احمد جلایر پادشاه عراق (که به‌سلطان عثمانی پناهنده شده بود) بگرفت وقتل عام و تاراج وتخریب کرد. در بغداد تقریبا نود هزار نفر کشته و ۱۲۰ کله منار برافراشته شد واکثر عمارات بادیوار های شهر منهدم گردید وبه‌این صورت بغداد بعد ازعهد هلاکو بار دیگر معدوم شد، تیمور به‌سپاه خود امر کرده بودکه هریك سر بریده‌ئی از بغدادیان بدرگاه امیر آورد. فقط روحانیون وعلمای مذهبی سالم ماندند زیرا همه قبلا بدربار تیمور پناه آورده بودند، همچنین مسجد ها، مدرسه ها وخانقاه های اسلامی محفوظ ماندند زیرا تیمور عموما ازتخریب آن خود داری میکرد. در حالیکه دولت «ممالیك مصر» و دولت «عثمانی» آسیای صغیر هردو بسیار قوی بودند معهذا شام وبعضی شهر های آسیای صغیر را تاسیواس ازدست دادند. در شهر سیواس چهار هزار نفر ارمنی در آتش زنده سوختانده شد ویکهزار سپاهی رومی زنده در گور کرده شد، سال دیگر نیز حلب ویران گردید .

دولت عثمانی دراین وقت یگانه دولت قوی اسلامی بودکه دربرابر حمله نظامی وتعصبات مذهبی ممالك اروپائی قرار داشت، چنانیکه اروپا برای آخرین جنگ صلیبی آمادگی گرفتند وفرانسه، مجارستان، انگلستان، هالند وپروس همه کمك کرده اردوی صد هزار نفری تهیه وتا دانوب فرستادند. ولی سلطان بایزید یلدرم پادشاه عثمانی باشصت هزار سپاهی به‌مدافعه برخاست واردوی صلیبی را مغلوب وقسما اسیر کرد وده هزارنفر را درمیدان جنگ بکشت ودو صد هزار طلا غرامت جنگ از دشمن بگرفت، اما نوئل امپراتور روم شرقی به‌این سلطان باج میپرداخت وعضویت قضات مسلمان را درمحاکم امپراتوری باتاسیس مسجد وصدای آذان اسلامی در شهر قسطنطنیه پذیرفته بود، زیرا نفوذ دولت عثمانی تاپشت دیوارهای قسطنطنیه کشیده میشد ویلدرم درآسیا وبالکان فتوحاتی کرده بود وشهر های ونیس وجنیوابرتری اورا اعتراف مینمودند. سلطان یلدرم میخواست بافتح‌قسطنطنیه خلافت اسلامی را درسه قطعه روی زمین (آسیه وافریقا واروپا) تاسیس نماید. ولی اوهنوز قسطنطنیه را فتح نکرده بودکه امیرتیمور گورگان درسال ۱۴۰۲ بایکصد و شصت هزار سپاهی جنگ دیده وفاتح به‌استقامت قلمرو سلطان بحرکت افتاد به‌بهانه

اینکه سلطان ازتسلیم یکنفر دشمن تیمور وپناهنده بدربار خودش انکار کرده بود، واین مزید برعلت سابقه گردید که یلدرم وتیمور درسر تصاحب ایالت آذربایجان واخذ مالیات از زنجان باهم خصومت ورقابت داشتند. سلطان یلدرم نیز با ۱۲۰ هزار نفر به‌مدافعه پیش آمد، جبهه های طرفین در حوالی انگوره در طول پانزده میل کشیده میشد و بعد از اشتعال آتش جنگ هردو سپهدار فاتح باتمام قوت و تدبیر داخل مبارزه شدند، ولی سپاه عثمانی تاب نبرد سواران آسیای وسطی نیاورده ومنهزم گردیدند، وسلطان عثمانی در دست دشمن افتاد. یلدرم گرچه بااحترام محبوس شد وتیمور زن وعروس ودو دختر وپسر اسیرش (موسی چلپی) را درنزد او باقی گذاشت دوپسر دیگرش مسلمان چلپی وعیسی چلپی موفق بفرار شده‌بودند معهذا یلدرم چنین شکست واهانت را فراموش کرده نمیتوانست وچون بطور اسیر محترمی با اردوی تیمور مجبور به‌حرکت بود درطی این حرکت در «آق شهر» چشم از زندگی پوشید. تیمور بازماندگان سلطان را نوازش کرد وموسی چلپی را اجازه داد تامردهٔ پدر رانقل وتدفین نماید، اما قلمرو عثمانی را بخاندان های حکمران‌قدیم و قبل ازتسلط عثمانی اعاده کرد. گرچه دولت عثمانی توانست بعدها مجددا آن ولایت هارا الحاق وقسطنطنیه وبالقانات رافتح وامپراتوری مقتدری درسه قطعه روی زمین ایجادکنند .

شکست دولت عثمانی درتمام کشور های شرق وغرب تولید تعجب وهراس نمود خصوصا که نام یلدرم اروپا را فرا گرفته بود. این است که هانری چهارم پادشاه انگلستان وشارل ششم پادشاه فرانسه تهنیت نامه های این فتح مشهور را بتعجیل بدربار تیمور گورگان تقدیم کردند وقیصر امانوئل به‌قسطنطنیه مراجعت نموده خود را بنابر تیمور اظهار نمود، ملك ناصر پادشاه کشور مصر اطاعت‌نامه وهدیه ها بااعتراف به خواندن خطبه بنام تیمور بنزد امیر فرستاد ، وهنری سوم پادشاه کاستیل هم نماینده خودرا درسمرقند بدربار امیر فرستاد. این واقعه، قسطنطنیه وامپراتوری روم شرقی را برای پنجاه سال دیگر نجات داد. امیر تیمور بعد از غلبه بربایزید انگوره وبروصه پایتخت دولت عثمانی را باازمیر از تصرف سپاهیان عیسوی مسخر نمود وبدون آنکه به‌اروپا داخل شود به‌آذربایجان برگشت. او در ۱۴۰۴ گرجستان را باردیگر بکوفت وخود به سمرقند مراجعت کرد. در همین جابود که جشنی بغرض عروسی امیرزادگان برپا کرد وسفرای ۲۰ کشور مختلف بدربار مجلل او حضور بهم رساندند ، ولی امیر بلافاصله بیاد مرگ نواسه جوانش محمد سلطان میرزا افتاد ویکبار دیگر هم گریست .

فتح هندوستان : درسال ۱۳۹۷ تیمور نواسه خود پیرمحمد میرزا را ازغزنین به‌عبور ازسند واشغال ملتان امرکرد. اوبا سپاهی بعد ازگرفتن اوچه تاملتان رسید ودچار دفاع‌سارنگ خان افغان حاکم ملتان ودست برد مردم گردید واین زدوخورد چندماهی دوام کرد. آنگاه امیر تیمور دراوایل سال ۱۳۹۸ براهٔ افغانستان سند را عبور کرد اما درهنگام سفر توسط حواله غله وپول مردم بسیاری را تاراج وکشتار کرد وسپاه خودرا دست آزاد داد. تیمور اول محافظین سرحدی هند را در «دامن کوه» از بین برد، باز شهر «تلنبه» را درحد اتصال دریا های جمو وچناب تاراج وقتل عام کرد وغله های غیر قابل حمل را آتش زد. تیمور درمحل شهنواز پیرمحمد را از

محاصرهٔ افغانان نجات داد، اما درحصار «بتهیز» دچار مقاومت شدید بهادر خان‌خلجی گردید، لهذا با او مصالحه کرد ودر مجلس ملاقات اورا بکشت وحکم قتل عام اهالی بی‌گناه را صادر کرد. پسران بهادر خان که چنین خیانت از امیر مشهوری دیدند دست از زندگی بشستند ونخست زنان واطفال خودرا درداخل قلعه بکشتند وآنگاه دست به‌شمشیر بردند وبه‌تیمور حمله کردند تاهمه ازدم تیغ دشمن گذشتند . تیمور قلعه را تخریب کرد وبدهلی عزیمت نمود .

هندی ها از وحشت راه را گذاشته فرار میکردند مگر تیمور نمیگذاشت و تعقیب میکرد و میکشت واسیر میگرفت وتا بدهلی رسید صدهزار اسیر باخود داشت. در طول راه تیمور دیگر بامدافعه ئی مقابل نگردید زیرا دولت فاسدهندوستان چیزی برای هند باقی نگذاشته بود و مملکت درآتش جنگهای ملوك الطوایف مغرض میسوخت ، سلطان محمود تغلقشاه وسپهسالار ملوخان باده هزار سواره و ۲۵ هزار پیاده و ۱۲۷ فیل جنگی ازشهر دهلي برای مقابله بادشمن برآمدند. تیمور برای سوختن چشم آنها امر کردکه صد هزار اسیر هندی را اعم ازمسلمان و هندو دربرابر چشم پایتخت هندوستان سر بریدند ، آنگاه جنگ آغاز گردید وسپاه هند درهم شکست وپادشاه هند ازمیدان برگشت ودر شهر متحصن شد، اماشب هنگام پادشاه ذرگجرات وسپهسالار بطرف برن فرار کردند وتیمور فاتحانه داخل دهلی شد. آنگاه تیمور دربزم شراب نشست ومولانا نصرالدین عمر درمنبر جامع خطبه بنام «امیر صاحب قران» خواند . جلال السلام هم در دروازه شهر نشست تا ازمردم شهر «پول امان» را تحصیل کند. ۱۵ هزار سپاهی تیمور باحواله عله وقند داخل شهر ریختند وسه شبانه روز به‌قتل وتاراج وبرده گرفتن مشغول شدند، حتی حیوانات باغ وحش دهلی راهم ضبط کردند. بعد از آن تیمور امرکرد پیشه‌وران و صنعت کاران را ازسایر اسرا وبردگان جداکرده به‌شهزادگان تیموری تقسیم نمودند تا به مناطق متعلقه خود ها بفرستند وسنگ تراشان را جهت امیر نگهداشتند تامسجدی درسمرقند بالای شان تزئین نماید. این‌روش درمورد شهرهای‌سه‌گانه دهلی کهنه ونو تطبیق شد وبهر فردی ازسپاه از ۲۰ تا ۱۰۰ نفر برده وبنده رسید و انتقال آنان مشکل گردید.

تیمور بعد از ۱۵ روز استراحت دردهلی بجانب افغانستان حرکت کرد وقلعه میرت وسواحل گنگ وکوه های سوالك وجمورا تاراج واغتنام وکشتار نمود. تیمور ازآن بعد ازراه کابل وخلم جیحون راعبور وبه‌سمرقند مراجعت کرد .

هجوم امیر تیمور ومبارزه مردم افغانستان :

تیمور درایام جوانی بعد از ماورالنهر بیشتر به‌افغانستان دلچسبی داشت . او چندین بار به‌عبور جیحون وارد افغانستان شده دربلخ وبدخشان وکابل وقندهار وسیستان سفر کرده بود، هنگامیکه تیمور امارت خودش را اعلان کرد بازهم در افغانستان بود واول همان جارا تخریب نمود وقلعه هندوان را دربلخ باخاك یکسان ساخت . از آن بعد به ماورالنهر برگشت ویازده سال بعد فرصت عودت به افغانستان یافته ودر ۱۳۸۰ جیحون را عبور کرد. دراین وقت ملك محمدبن ملك فخرالدین‌کرت که حاکم سرخس بود به‌استقبال تیمور رفت، تیمور اورا درمعیت خود نگهداشت و

بعد از فتح هرات به حکومت غور مقرر نمود واین همان شخص است که برضد تیمور قیام کرد ومرد بسیاری ازسپاه اوبکشت. در اوایل سال ۱۳۸۱ تیمور ابتدا به‌شهر پوشنگ کشید ولی مردم به‌دفاع برخاستند و یکهفته دربرابر تیمور مقاومت کردند، در طی این جنگها بود که امیرتیمور دوبار ضربت تیر پوشنگیان برداشت وزخمی شد. تیمور بعد از یکهفته حصار پوشنگ راف ومنهدم ومردم را به‌سختی مجازات کرد .

تیمور بعد از فتح پوشنگ به‌هرات آمد اما پادشاه کرت ملك غیاث الدین‌پیرعلی باآنکه پسرش داماد خاندان تیموری بود شهر رابربست وبدفاع برخاست، چهار روز جنگ طول کشید ومذاکره صلح آغاز شد درنتیجه غیاث الدین تادیه باج پذیرفت وبدربار تیمور برفت وعجالتا به‌حکومت خود باقیماند. ولی تیمور امر کرد تا دیوار های داخلی وخارجی شهر هرات را منهدم کردند ودروازه‌های آهنین شهر را که بران نام وعنوان پادشاهان کرت منقور بود از جابکندند وتوسط گردونه ها به‌شهر سبز منتقل ساختند .

تیمور از هرات به‌نیشاپور کشید وامیر علی موید زمامدار سربداری نیشاپور که توان جنگ باآردوی ۵۰ هزار نفری تیمور نداشت تسلیم شد. تیمور از نیشاپور به‌اسفراین رفت ودیوار ها وبرجهای قلعه اسفراین را ویران‌کرد، آنگاه‌به‌قلعه مستحکم کلات پیش شد وبعد از محاصره وجنگ آنجارا ازعلی بیگ حاکم کلات بگرفت وبه ترشیز رفت، امیر علی سدید غوری حاکم ترشیز قلعه را به‌مصالحه بداد وامیر تیمور به مازندران ایران کشید . امیر تیمور بعد ازکمی ازشمال ایران برگشت ودر راه عودت به ماورالنهر خاندان حکمران کرت هرات را محبوسا به‌سمرقند بفرستاد ، شهر هرات هم به افسران ونظامیان تیموری سپرده شد ومیرانشاه پسر تیمور درمرغاب قرار گاه اتخاذ کرد. ملك محمد کرت حاکم غور ازاین روش تیمور متاثر شد وبه‌کمك غوریان برضد تسلط تیمور قیام کرد وبه‌هرات عسکر کشید وشهر را قهرا بگرفت و محافظین ارگ هرات را باهرقدر از سپاه تیموری که بدست آمد از تیغ گذشتاند. میرانشاه به‌سرعت از کناره مرغاب سپاهی به‌هرات سوق نمود وچون شهر دروازه ودیواری نداشت بزودی فتح شد ومردم بسیاری از شهربان کشته گردیدند، این‌بار سپاه تیموری به‌سنت تیمور از سرهای کشته شدگان شهر کله منارهائی افراشتند.

در سال ۱۳۸۲ تیمور بعد از گرفتن خبر قیام غور وهرات ، غیاث الدین کرت وبرادرش محمد وپسر کوچکش امیر غوری را که‌اسیر تیمور بودند اعدام نمود، وخود مجددا به‌هرات آمد وامر انهدام شهر را صادر کرد، مگر این باراهل فتوای وتقوی نگذاشتند که این‌شهر باز معدوم گردد ودربهای آن تادیه نقود پذیرفتند، اما غراماتیکه تیمور میخواست آنقدر سنگین بودکه تادیهٔ آن از توان مردم شهر هرات خارج شد لهذا محصلان وحواله داران تیمور دست به‌تطبیق شکنجه های گوناگونی بردند ومردم بسیاری درزیر این شکنجه هلاك گردیدند، تاجائیکه بقول مورخ میر خواند یك دکان درشهر هرات باز نماند ودربازار ها وکوچه هامرده بالای مرده افتاده بود .

در چنین وقتی مردم اسفزار هم برهبری شیخ داود برضد تیمور قیام کردند.

تیمور به‌عجله عسکر کشید واین قیام راچنان به‌سختی سرکوب نمود که فاجعه هرات فراموش گردید. بدرآباد (قلعه اسفزار) لگد کوب سپاه تیمور شد ومثل هرات‌کشته روی کشته در راه ها انبار گردید. بعلاوه تیمور امرکرد مناری ازگل برافرازند ولی در عوض خشت‌ـ‌انسانهای زنده دربین گل بکار رود چنین شد ودوهزار انسان زنده دراین منار یادگار‌ـ‌بکار رفت .

امیر تیمور از ولایت هرات به‌جانب ولایت فراه کشید وملك جلال الدین امیر محلی فراه تسلیم شد وزنده ماند. تیمور ازفراه به‌حصار «زره» رفت ولی مردم تسلیم نشده به‌جنگ پیش آمدند وتلفات بسیاری دادند. امیر تیمور از حصار زره به‌جانب شهر سیستان (جلال آباد) سرازیر شد، اشراف مشهور شهر چون شاه شاهان سیستانی وتاج قلعه کهی وسراج وغیره به‌اردوی تیمور رفته اطاعت کردند، ولی مردم سیستان وشهر در صدد دفاع بودند وملك قطب الدین امیر محلی سیستان هم هنوز طرف مردم بود، جنگ شروع شد ومردم شهر چندین روز بیرون تاخته به سپاه تیمور میزدند ومواشي اردوی اورا میربودند وبه‌شهر برمیگشتند . بالاخره ملك قطب الدین نیز به‌اردوی تیمور آمده تسلیم شد. ابن وقت تیمور سواره معاینه سپاه خود مینمود که به‌ناگهاني دروازه شهر باز شد وهزار ها نفر ازمردم شهر بیرون ریختند وسپاه تیمور را زیر باران تیر گرفتند. دراین جنگ شدید باز تیمور دران خود زخمي ازچوبه تیر برداشت معهذا فشار سپاه او مردم را تادرون شهر عقب زد وشهر بدست دشمن افتاد. تیمور امر کرد تااول تمام دارائی مردم را ازطلا تا پلاس وبوریا گرفتند آنگاه برج وباره وعمارات رابخاك برابر کردند ومردم‌بسیاری رابکشتند، درآخر تیمور ملك قطب الدین امیر محلی را محبوسا به‌سمرقند ، واشراف تسلیم شده شهر را به‌حصار فراه بفرستاد وحکومت آن شهر ویران شده را به شاه شاهان سیستانی بداد .

امیر تیمور ازان بعد درسال ۱۳۸۳ بنای انهدام وویرانی تاریخي. خودرا در سیستان گذاشت و «بند رستم» را دریك منزلی بالاتر از شهر «زرنج» وحشیانه خراب وعالمی را برباد کرد . این بند مشهور که نهرهائی از دریای هلمند به‌آن کشیده بودند زندگی مردمان حوزه‌ٔسیستان را تضمین مینمود واز برکت آن این سرزمین یکی از آبادترین قطعات شرق ووقتی مرکز اقتصادی وعلمی درآسیای وسطی بود، وقتیکه این‌بند ویران گردید زندگی مردم خراب شد ودرسیستان‌دیگر آب نرسید واز گرشك تافراه وچخانسور تمام آبادی ها واراضی مزروعه بکلی ازبین‌رفت طوری از بین رفت که تاهنوز خرابه های حزن انگیز آن در طول ۲۰۰ کیلومتر افتاده است- شهر های زرنج، پشاوران، قرنین، طاق، بست، ر.م شارستان، بغنین، درتل، زروان، شووان وصدها قلعه وکوشك وحصار دیگر، بمرور زمان همه تاکمر دردیگها فرورفتند .

تیمور بس از انهدام سیستان به‌بست وگرمسیر رفته عملیه تخریب وکشتار را دوام داد و به‌قندهار کشید. او نواحي قندهار را مسخر کرد وشهر قندهار را به قوه نظامي اشغال نمود وسردار مدافع آنجارا بدار زد. تیمور بعد ازانجام این امور حکومت قندهار را بیکی از بسته‌گان خود امیر سیف الدین برلاس داد، واز همینجا حکومت بغلان وقندز (تخارستان) را به امیر جهاندار شاه پسر امیر جاکو برلاس

معین نمود، در حالیکه از طرف بدخشان مطمئن وشاه بهاء الدین امیرمحلی دوست او بود، حاکم کابل نیز قبلا به‌تیمور اظهار انقیاد کرده بود. سپس تیمور به‌قصد سمرقند برگشت وآنقدر به‌عجله راند که در چهارده روز به پایتخت خود رسید.

پنج سال بعد ازاین وقایع در ۱۳۸۸ باز مردم طوس برهبری یوسف خواجه و حاجی بیك قیام کردند. امیرتیمور امر کردکه پسرش میرانشاه بسرکوبی متمردین برود، میرانشاه اول درسمرقند ملك زاده پیرمحمدکرت داماد تیموری ها راکه بعد از کشتن پدر وخاندانش زنده ومحبوس مانده بود بادو بسرش بکشت وباز خود با سپاه به‌طوس کشید وباکشتن ده هزار نفر وانهدام شهر طوس قیام را خاموش نمود، میرانشاه درطوس قساوت بسیاری نشان داد ودود از دودمانهای اهل ناموس برآورد وبالاخره حکومت آن ویرانه رابه بایزید داد. میرانشاه پس از این ازطرف تیمور به‌حکومت ولایات شمالی وشمال مغربی افغانستان تاسال ۱۳۹۵ نامزد بود وآنگاه حکومت کشور ایران به‌او داده شد. درسال ۱۳۹۶ حکومت افغانستان به‌لایق ترین فرزند تیمور «شهرخ مرزا» محول گردید، در حالیکه در ولایت کابل وزابل تا دریای سند از سال ۱۳۹۱ مرزاپیر محمد نواسه وولیعهد تیمور حاکم بود.

در سال ۱۳۹۷ تیمور به‌عزم تسخیر هندوستان داخل ولایات شمالی افغانستان شده ودر دامان هندوکش به‌اندراب رسید. دراین جاشنید که مردم کتور وسیاه پوش به‌علاقه‌های همجوار گاه وناگاه حملاتی نموده وآنگاه به‌مساکن دست نارس کوهستانی خود برمیگردند وهیچ‌کس را راه دخول درمناطق مسکونه شان نیست. امیر تیمور از طرف شمال ازگردنه خاواك براهٔ حصه فوقانی وادی پنجشیر به‌قصد مردم‌کتور وبلورستان (نورستان کنونی) عبور کرد. چون راه‌ها دشوار گذار بود مجبور شد که توسط سبدی از کوه یخمالك زده فرود آید وهمچنین اسپ اورا فرود آوردند. ازآن بعد طوریکه خود تیمور میگوید یك لشکر ده هزار نفری به‌جناح چپ خویش جانب شمال نورستان فرستاد. چنین معلوم میشود که دراین سفر زمستانی مفرزه اعزامی او هیچگونه موفقیتی بدست نیاورده بلکه تباه شده‌اند. درهر حال تیمور ادعای فتح میکند وگفته شده که این فتح خودرا درسنگی منقور کرده ودر دره کتور بیادگار گذاشت. تیمور که خطر این‌سفر را احساس کرد بزودی از راه خاواك بکابل آمد وآنگاه به‌قصد هند بولایات شرقی کشور کشید. تیمور درطی این راه به‌قلعه موسوم به «ایزیاب» رسید که‌مسکن عدهٔ از پشتونها بود. تیمور استحکام این قلعه را بپسندید وامر داد که ترمیم وتعمیر کردد. تیمور درجوار قلعه مقیم گردیدتا درچهارده روز ترمیمات قلعه به‌انجام رسید. روزی تیمور سواره گرد قلعه میگشت وتماشا میکرد، در پشت دروازه قلعه‌خانهٔ دومنزله قرار داشت‌که از روزنه بالاخانه آن مردی دلیر کمان بگشاد وباتیری سینه تیمور را هدف‌گرفت، از صدای تیر اسپ تیمور برمید وتیرخطا کرد وتیمور نجات یافت. تیمور فورا ازدروازه دیگر داخل قلعه شد وامر کرد که‌موسی خان پشتون حاکم آن قلعه را بادوصد نفر اتباع اودستگیر کردند، ولی تیرانداز اولین باشش نفر همکار دیگر خود دربالاخانه باقیماندند وبه‌جنگ تیر ادامه دادند وعدهٔ رازخمی نمودند. دراین‌وقت مرد سیستانی بنام «کله‌کی» برفت وآنان رابگرفت وبیاورد. امیر تیمور درهمان روز ایشان را باموسی خان واتباع او یکجا ازتیغ کشید. ازآن بعدتیمور درسال ۱۳۹۸ رودسند راعبور وهند متوسط را

فتح کرد وبه‌افغانستان برگشت وبراه کابل وخلم جیحون راعبور وداخل ماورالنهر شد .

امیر تیمور یکبار دیگر نیز ازایران به‌افغانستان آمده ازراه نیشاپور ومرغاب در مقابل ترمذ جیحون را عبور کرد وبه‌شهر سبز رفت وباز به‌سمرقند کشید (در سال ۱٤۰٤) در این وقت امیرزاده سیدی محمد بن‌عمر شیخ حاکم قندهار وامیرزاده پیرمحمد حاکم غزنه وزابلستان وشهرخ مرزا حاکم ولایات شمالی افغانستان بودند.

مرگ امیر تیمور: تیموردسال ۱٤۰٤درسمرقندبفکرقشون‌کشی‌مذهبی‌به‌کشورچین افتاد ودرزمستان همان‌سال به‌عجله امرتجهیز سپاه صادر کرد وبلادرنگ در فصل نامساعدی بادو صد هزار عسکر به‌حرکت افتاد، چندین هزار اشتر شیردار به‌غرض تغذیه اردو همراه سپاه بود. تیمور درسرمای ماه جدی در اترار کناره سیحون‌رسید وبرای ستراحت متوقف شد، دراین جا تیمور مریض شد وقاریانرا بخواست تا در نزدیك بستر او قرآن بخوانند، همچنین به‌افسران وامرا واعضای خانواده خود صبر راوصیت کرد ومقام ولایت عهدی وسلطنت را بنواسه خود امیرزاده پیرمحمدجهانگیر (حاکم کابل وزابل) غایبانه ببخشید ودر شعبان سال ۸۰۷ هجری (۱٤۰٤ میلادی) چشم از جهان پوشید و کشور چین از بلای عظیمی نجات یافت .

اداره در زمان تیمور :

تیمور در اداره قلمرو خود متکی به فکر شخص خود بود و تحت تاثیر مشورت هیچکس درنمی آمد، درجنگها نیز به‌شخص خود ودرمرتبه دوم به‌مردان خانواده خود تکیه میکرد، لهذا مجال اظهار کفایت برای سایر افسران وامرا کمتر میماند. او دربین گروه بیشمار مامورین خویش بیشتر به‌قشر روحانی وعلمای مذهبی احترام میگذاشت و آنها را در اداره امور دست میداد، باآنهم ایشان نیز آلهٔ ارادهٔ تیمور بودند. اولاد تیمور نیز این‌روش را درمورد روحانیون وفقه‌هاـ بعدازشهزاده‌هاـ تاثیر دورهٔ سلطنت خودها مراعات نمودند اما البته درسیاست ازآنها خیری ندیدند. تیمور بهترین حصص قلمرو شهنشاهی را به‌فرزندان واحفاد خود میداد ودراغلب جنگها آنانرا پیشرو میساخت وبهریك بخشش های گزاف مینمود. هربخشش اوبیك امیر زاده ازدوصد تاسه صد اسپ واز یکصد تاچهارصد هزار دینار نقد میبود، حتی یکبار درپنجاب به‌امیر زاده پیرمحمد سه‌هزار اسپ بخشید. مجازات یك شهزاده هم درمقابل جرایم بزرگ وعفو ناشدنی عبارت ازضرب چند چوبی (بنام چوب یساق)بود وبس، اما درعوض شهزاده ، مجازات اصلی بالای مامورین بی‌گناه شهزاده باقساوت تمام تطبیق میشد، میرانشاه پسر تیمور هنگامیکه فرمان فرمای ایران بود روزی از اسپ افتاد ومغز سرش شور خورد، ازآن بعد به‌هتاکی وسفاکی وعیاشی واسراف به حد افراط پرداخت ونفیر ووایل ازمرد وزن برخاست، وقتیکه تیمور مطلع شد وتحقیق کرد جنایات شهزاده آشکارا گردید پس تیمور گفت گناه شهزاده بزمه مجلسیان اوست وامر کرد مولانا محمدکاخکی، استاد قطب الدین نائی، حبیب عودی وعبدالمومن آوازه‌خوان را بارفقای شان بدار کشیدند، در حالیکه مولانا وظیفه پیش نمازی داشت

وسایرین موسیقی نوازان دربار شهزاده بودند وبه‌هیچ امری ازامور مداخله کرده نمیتوانستند ، اما وقتیکه خود شهزاده بحضور پدر رسید تیمور بکمال اشتیاق و مهربانی اورا درآغوش کشید.

امیرزاده پیرمحمد وقتیکه درشیراز بود ، اری سم تهیه نمود وتیمور مطلع‌شد، آنوقت امر کرد تاعوض شهزاده، مامورین معینه اورا چون خلیفه، سید جراح، رستم خراسانی، مبارك خواجه، محب شربت‌دار وشیخ فریم را اول حبس وباز اعدام کردند، مستوفی شهزاده را هم دست وپا بریدند، اما شهزاده فقط چند چوب یساق خورد ورها شد. درجنگ دمشق هنگامیکه سپاه تیمور دربرابر قشون دشمن صف کشیده بودند مرزا سلطان حسین از اردوی تیمور فرار کرد وبدشمن پیوست ومتعاقبا درمیدان جنگ به‌حیث قوماندان جناح چپ دشمن بروی تیمور شمشیر کشید، ولی بعد ازآنکه مغلوب واسیر شدتنها چوب یساق خورد ورها شد. به‌این ترتیب شهزادگان هریك درمناطق متعلقه خود پادشاهان کوچك ومطلق العنانی بودند که غیر از امیرتیمور هیچ چیزی مانع اراده وبی‌لجامی آنان شده نمیتوانست. تیمور به‌فقه های بزرگ معاش واقطاع بزرگ میداد زیراآنان فتاوائی طبق تمایلات تیمور میدادند وگاهی اصل شرع را به ثمن قلیل سودا مینمودند لهذا تیمور به‌آنان زندگی مرفه میبخشید ودربار او آشیانه غنی ومامونی برای شیخ وخواجه وسید وملابود. مولانا عبیداله رئیس اوقاف، خواجه محمود شهاب وجلال الاسلام درردیف خواجه یحیی وخواجه علی وخواجه مسعود سمنانی و خواجه سیف الدین تونی جزء وزرای دولت‌تیموری بودند. مولانا عبداله کشی سفیر امیر تیمور بدربار مصر بودکه درسال ۱۴۰۴ نامه تیمور راباخود برد و این‌همان نامه‌نیست که‌هفتاد گز طول وسه‌گز عرض داشت وچنین طومار بزرگ به خط خوشنویس تبریزی شیخ محمد باآب زر نوشته شده بود.

تیمور درسال ۱۴۰۲ بغرض رسیدگی امور ولایات ایران دودونفر ازمشایخ رابه حیث مفتشین شاهی مقرر واعزام نمود، ازآن جمله مولانا «قطب الدین قرومی صدر» مامور ولایت شیراز بود، این شیخ بمجرد رسیدن به‌منطقه ماموریت خود سه صدهزار دینار کپکی از رعایا وپیشه‌وران بنام پیش‌کش رشوت گرفت، ومولانا «صاعد» رقیب او این گذارش را بوسطه شیخ «درویش آلهی» بحضور تیمور راپور داد، تیمور گرچه پول رشوت را مسترد نمود اما مولانا رامثل شهزاده‌ها از مجازات معاف شمرد .

در تمام لشکرکشی های تیمور مثل ایام حضر یك‌عده ازاین مشایخ ومولوی ها درمعیت اوبودند، وقتیکه تیمور درسال ۱۳۹۰ برای انهدام دولت قبچاق عسکر کشید وکثرت سپاه دشمن را درمیدان جنگ بدید از اسپ، فرودآمد وسربخاك نهاد واز خداوند توفیق کشتار دسته جمعی آن‌گروه انسانی راتمنی نمود، درعقب تیمور این مشایخ درباری هم پیاده شده عمامه ها از سر برداشته ودست‌نیاز بدرگاه آفریدگار بر افراشتند وبانااله وزاری دراین دعای تیمور شرکت کردند. همچنین هنگامیکه تیمور درسال ۱۳۹۸ برای کوفتن دولت هندوستان در دشت فیروزآباد پایتخت دهلی به‌تعبیه نظامی میپرداخت برای سوختن چشم دشمن به‌سپاه خود امر کرد تایکصد هزار اسیر هندوستانی را سرببرند درحین اجرای این‌امر مولانا ناصرالدین عمر که‌مرغی راهم در عمر خود نکشته بود ازعقب به‌پیش کشید وآستین برزد ودست یازید وکارد برداشت

وپانزده نفر اسیر بی‌گناه رامثل گوسفند ذبح کرد، اما روزیکه صفوف جنگ آراسته شد ویکصد وبیست فیل جنگی هندپیش آمد کسانی راکه درعمر خود فیل ندیده‌بودند هراس دست داد، تیمور ملتفت گردید واز بزرگان شیوخ همرکاب پرسید: امروز جای شما درکدام جناح خواهد بود ؟ خواجه افضل الدین کشی ومولانا عبدالجبار خوارزمی جواب دادندکه: جای ماموضعی است‌که عورات‌آنجا میباشند (یعنی درعقب جبهه‌ودور ازمیدان جنگ) اماهمینکه جنگ بنفع تیمور تمام وشهر دهلی مسخر گردید باز مولانا ناصرالدین عمر ازپشت جبهه پیش‌آمد وبرمنبر جامع رفت وبافصاحت تمام خطبه بنام امیرتیمور «صاحب قران» خواند، همچنین جلال الاسلام در دروازه دهلی نشست وبه جمع کردن اموال تاراج شدهٔ مردم بی‌گناه وبیدفاع مشغول گردید .

تیمور در دوره سلطنت خود جهت تشویق اهالی به‌زراعت، مقرراتی راجع به مالیات وطریقه حصول آن وضع نمود وبعضا مالیات را تخفیف میکرد، حتی درسال ١٣٩٥ یکبار سه ساله مالیات مرد مسمرقند رابخشید، زمین بایر را هرکی آباد میکرد ملك اومیشد ومالیات سال اول معاف وازسال دوم دلخواه زمین دار وازسال سوم مثل دیگر مالیه دهندگان بود. تیمور درحصصی که تخریب نکرده بود به‌حفر نهرها وآبیاری هم توجه داشت، مالیات بعد از رفع محصول گرفته میشد واین مالیه جنسی بود ویامسکوك نقره به‌قیمت روز، مالیات اراضی للمی کمتر از اراضی آبی‌بود، ودهقان ازذخایر بزرگ آب‌هم مالیه میپرداخت. سپاهی چون معاش نقد ازخزانه دولت میگرفت از گرفتن اموال رعیت شدیدا ممنوع بود وعسکر بخانه هیچکس (بدون اجازه) داخل شده نمیتوانست ، خصوصا که اردوی تیمور زیر نظم شدید نظامی بود وهم‌تیمور و اوامر او درنظر سپاه ، محبوب ومطاع وواجب پرستش بود. باوجود آن‌تیمور سیستم اقطاع راحفظ کرد وبه‌افسران وامرای بزرگ اقطاع فراوان داد.

تجارت درعهد تیمور درپیمانه وسیع انکشاف کرد زیرا خود مختاری فیودالهای محلی وامرای کوچك ، اجبارا زیرسلطه سلطنت مرکزی محدود گردیده بود، راه ها محفوظ ومامون بود، ازجاده شمالی گوبی والمالیق تاسمرقند وتبریز ودریای سیاه و اسلامبول وازشمال افغانستان تااورگنج ویا ازراه‌بحیره خزر تاحدودروسیه وهمچنین ازافغانستان وتنگه خیبر تاهندوستان کاروانهای تجارتی درمصونیت حرکت مینمودند، تجارت دریائی کمتر معمول بود معهذا راه ایران ازجنوب به‌بنادر هندوستان میرفت مثلیکه چینی ها وعرب ها تاسواحل هند رفت وآمد داشتند. بعلاوه دریا های سیحون وجیحون ودجله وفرات معابر مهم‌کشتی های‌تجارتی بودند. اکنون سمرقند وهرات وتبریز ازروم وونیس بزرگتر بودند. (البته شهر های چین از همه بزرگتر بودند، زیرا در قرن شانزدهم که نفوس دنیا درحدود ششصد ملیون تخمین میشد، صد ملیون درکشور چین میزیست) درارگ سمرقند ١٥٠ هزارنفر ساکن‌بود درحالیکه‌خود شهر بیشتر ازاین نفوس داشت. هرات بیشتر از ٢٥٠ هزار نفر وتبریز بیشتر ازهردو شهر دارای نفوس بود، در شهرها اگر دزدی بعمل می‌آمد تاوان آن برذمه قاضی و رئیس شهر بود ودزد هرجا بدست‌می‌افتاد فورا اعدام میشد. تجار دو نوع مالیات میپرداخت : یکی بابت اموال تجارتی ودیگر ازبابت راه های تجارتی . روی همرفته اداره تیمور برای طبقات خورده مالك وتجار نعمت بزرگی محسوب میشد، زیرا دولت غیر از اخذ مالیات معین که‌خود میگرفت عسکر وافسر را نمیگذاشت که به‌این دو

طبقه تعدی مالی یاجانی نمایند .

درهمین وقت بودکه میرفت راه های تجارتی قدیم جهان جای خودرا براه های جدید تجارتی بگذارد. بعد ازسال ۱۴۰۵ پرتگالی ها وباز انگلیس ها بدریا نوردی پرداختند وراه بحری جای راه‌های زمینی تجارتی قدیم وراه ابریشم راگرفت لهذا افغانستان وآسیای مرکزی وشرقی منزوی گردید، خصوصا که واسکو داگاما سرزمین هندوستان وکریستوف کلمبس قطعه امریکا را از راه دریا باجهان قدیم متصل ساختند ، این حادثه ازنظر اقتصادی چنان ضربتی به‌افغانستان حواله کرد که غیر از هجوم چنگیز خان وتخریب او کمتر حادثه‌ئی درتاریخ افغانستان ثقالت موحش آنرا داشت، حادثه‌دیگری که‌تاثیر منحوس آنرا در افغانستان تکمیل نمودهماناتعدی وتجاوز امپراتوری برتانیا درافغانستان قرن نزدهم بودکه بیرحمانه کشور را از دروازه های بحری محروم ودر خشکه محصور نمود، عدم کفایت واطلاع پادشاهان افغانستان نیز که از استقلال وآزادی مملکت گذشته افغانستان را در بین یك دائره آهنین محصور واز تمام جهان وتحولات سریع وپی درپی بشری دور ومنزوی نگهداشتند، آن حادثات شوم تاریخی را به‌نقطه اوج رساند، این است‌که افغانستان دو صد سال ازتمام قوافل ترقی وتکامل بشری عقب ترماند .

تیمور در اعمار عمارات وپلها وکاروان سراها ومساجد توجه داشت ، مخصوصا شهر سبز وشهر سمرقند که در اثر توجه تیمور بدستیاری معماران هرات درماورالنهر ممتاز شد. تعمیر گنبدهای «اناری شکل» نیز ازوقت تیمور مروج گردید در حالیکه قبل از تیمور در آسیای وسطی گنبدهای عمارات شکل مخروطی داشت، معماری زمان تیموری تقلید محض نبود بلکه جنبه ترکی نیز داشت، شهر سمرقند مجمع دانشمندان (بیشتر دانشمندان مذهبی) وصنعت کاران گردید، نقاشی منکشف شد وکاشی کاری هرات مروج گردید، نقره کاری مشبك ازبغداد آمد وسنگ یشم ازختن وسنگ مرمر از تبریز واردشد، شهر سمرقند دارای عماراتی شدکه داخل اطاقهایش به‌طرز چین نقاشی شده بود، اسلحه سازی نیز منکشف بود، سمرقند بشکل یك شهر بین‌المللی درآمد که در آن مسلمان وعیسوی، تاجیك وترك، عرب وارمنی، افغانستانی وایرانی ومغل همه ساکن ومشغول کار وبار بودند. چاپار خانه‌ها برای تسریع مخابرات رسمی هریك دارای اسپان یدکی بودند که هرسوار دریك شبانه روز موظف بود بیست فرسنگ فاصله را بپیماید . نظام شمس بغدادی که جزء منشیان دربار تیمور بود از طرف او موظف بنوشتن کتاب «ظفرنامه» گردید که‌فقط یك نسخه دری آن درموزه برتانیا موجود است. علی شرف الدین یزدی دبیر دیگر تیمور است که بعدها بدربار شهرخ پیوست، اونیز «ظفرنامه تیموری» را نوشت. دانشمندان ذیل ازمعاصرین‌تیمور بودند : میرسید علی همدانی وبهاالدین نقشبند بخاری صوفیون معروف، سعدالدین تفتازانی وسید شریف الدین جرجانی فضلای مشهور، نجم الدین طارمی منشی ومترجم کامل التواریخ ابن‌اثیر، علی‌بدر شاعر هراتی وابراهیم شاه طبیب کرمانی .

تاثیر تیمور درافغانستان : گرچه هجوم وحملات امیر تیمور در افغانستان‌مقدمتا سبب ویرانی شهر های تازه جان گرفته مملکت گردید ازقبیل حصار هندوان بلخ و شهر پوشنگ وبرج وباره هرات وشهر طوس وشهر جلال آباد وهم معمور ترین قسمت غربی مملکت یعنی حوزه هلمند (ولایات سیستان وبست وغیره) تخریب‌گردید،

وهمچنین مردان بسیاری در پوشنگ هرات وطوس وسیستان کشته شده وکله منارها برپا گردید ، معهذا تسلط تیمور در افغانستان ملوك طوایف و امرای محلی کشور را که بطور مستقل ومجزا ازهمدیگر فرمان فرمائی کرده ووحدت سیاسی افغانستان را ازبین برده بودند، منقرض ساخت ویکبار دیگر بعد ازیکنیم قرن افغانستان را تابع یك اداره ودولت مرکزی نمود ولو این مرکز درسمرقند وخارج افغانستان قرار داشت واین دولت، دولت بخصوص افغانستان نی بلکه دولت سرتاسری آسیای وسطی بود.

دوم

احیای مجدد

دولت گورگانی افغانستان :

تیمور ۳٦ نفر اولاد نرینه ومنجمله ٤ پسر و۳۲ نفر نواسه باهفده دختر و نواسه دختری داشت، جهانگیر، امیر شیخ، میرانشاه وشهرخ پسران او بودند،پسران بزرگ او در ترکستان وایران در حیات پدر بمردند، میرانشاه هم بعدها درجنگی که باقرایوسف حاکم آذربایجان نمود کشته شد وتنها شهرخ در افغانستان باقیماند . ازخصایص دولت تیموری یکی‌این بودکه‌شهزادگان تیموری «دولت‌شریك»پادشاه‌بودند وهریك در ماورالنهر وافغانستان وایران منطقهٔ دردست داشتندکه بشکل نیمه‌پادشاهی اداره میشد.لهذاهرشهزاده‌هوای‌شاهی‌درسر داشت‌وهمینکه‌فرصتی‌می‌یافت‌قدعلم‌میکرد ودولت را در اغتشاش وخانه جنگی غوطه‌ور میساخت. البته قدرت خود تیمور مانع چنین قیامها بود ولی بعد ازمرگ او این‌آتش مشتعل گردید تاجائیکه پسر پدر را و برادر برادررا ازتیغ‌کشید. این‌گونه جنگها مشخصه مجادله فیودالهای مقتدر باهمدیگر شان است. در هرحال همینکه تیمور در ساحل سیحون بمرد هنوز مرده اورا به سمرقند منتقل نساخته بودند که امیرزاده سلطان حسین از اردو جدا شد وبه‌سمرقند کشید تا برتخت شاهی نشیند در حالیکه امرای دربار قبلا میزاخلیل سلطان نواسه دیگر تیمور را به‌سلطنت برداشته بودند. میرزا پیرمحمد نواسه وولیعهد تیمورهمینکه ازمرگ جدخود مطلع شد باسپاهی از افغانستان به‌سمرقند کشید تا تاج وتخت را بدست آرد ولی از سپاه خلیل سلطان شکست خورد وناکام شد .

در زمان سلطنت شهرخ :

در این میانه شهرخ پسر تیمور وحاکم افغانستان در سال ۱٤۰٤ درهرات‌اعلان سلطنت نمود. خلیل سلطان در سمرقند وپیرمحمد حاکم زابلستان هر دو به شهرخ اظهار انقیاد کردند وبعدها هردو از بین رفتند. زیرا سران‌نعمی علیه خلیل سلطان قیام کردند، خلیل سلطان که جوان عیاش ومسرف بود وبه‌عشق زنی «شاد ملك» گرفتار شد بعد از نکاح به‌این زن به‌اشاره اوزنان وسراری امیر تیمور را بااجبار در ازدواج مامورین خود کشید، نظامیان بر خاستند واو را ازبین بردند. پیرمحمد

ولیعهد نیز بدست یکی از امرای دربار خود کشته شد وبدین صورت دولت تیموری در افغانستان متمرکز گردید وشهر هرات پایتخت آن قرار گرفت .
شهرخ در سال ۱۳۹۶ از طرف پدر حاکم افغانستان مقرر شده وتاسال ۱٤٤٦ نیم قرن تمام درشهر هرات مستقر بود. او در ۱٤۰۵ مرزا سلطان حسین باغی را در هرات بکشت ومرزا سلیمانشاه را ازکلات به‌فرار مجبور نمود وهمچنین ولایت‌جوزجان را تامین کرد. درسال ۱٤۰٦ مازندران ایران را بگرفت و شهزادگان باغی را سرکوب کرد. شهزادگان خانواده تیموری چون مرزا سکندر ، مرزاعمر، مرزا سلطان حسین ومرزا سلیمانشاه ومرزا بایقرا همه متناوبا اسباب دردسر شهرخ میگردیدند، مگر شهرخ باقهر ونرمش همه را مغلوب نمود. در سال ۱٤۰۸ شهرخ ماورالنهر وسمرقند را گرفته وحکومت آنجارا بهمرزا الغ‌بیگ پسر خود داد. در ۱٤۰۹ بغرض الحاق عراق عجم عسکر به‌ایران سوق نمود. درسال ۱٤۱۰ بماورالنهر رفته وشورشیان آنجا را ازبین برد. در ۱٤۱٤ براه مازندران به‌اصفهان رفت وفارس را فتح کرد. در ۱٤۱۵ ولایت کرمان ودر ۱٤۱۹ آذربایجان راگرفت .
درسال ۱٤۲٦ـ احمد هراتی باکارد به‌شهرخ حمله کرد وویرا مجروع ساخت، ولی زخم کاری نبود وشهرخ نجات یافت . در ۱٤۲۸ مجددا اسکندر پسر قرایوسف پادشاه سابق آذربایجان را درایران مغلوب کرد چنانیکه قبلا پدرش را در سوقیات خود به‌گنجه وگرجستان مغلوب نموده بود. ازاین به‌بعد شهرخ پادشاه کشور های افغانستان وماورالنهر وایران بود وفرصت مفصلی برای استحکام دولت وانکشاف مملکت در دست داشت. در زمان او مردم افغانستان زندگی جدیدی آغاز کردند و بسرعت هرات مروارید شهرهای آسیای وسطی ومرجع علما وهنرمندان گردید. زیرا هرات درعهد پادشاهان کرت بیشتر از یك قرن مراحل ابتدائی مدنیت را (بعد از تخریب چنگیزخان) طی کرده ومقدمات یك انکشاف بزرگ را آماده داشت . گوهرشاد زن‌شهرخ در آبادی وفضیلت پروری شوهرش را تعقیب مینمود . صدور و وزرای شهرخ تیز روش شاه را پیروی میکردند گرچه این ها در سر حصول مال سرخویش را به‌باد میدادند. جلال الدین لطف الله ، صدرالدین ابراهیم، محمد امین وعبدالحمید قرومی‌صدور شهرخ، وغیاث‌الدین سمنانی، سید فخرالدین ، خواجه نظام الدین‌احمد، خواجه غیاث الدین پیرمحمد خوافی، خواجه سیدی احمد شیرازی.، امیرعلی وخواجه شمس الدین علی وزرای شهرخ بودند .
قدرت دولت گورگانی درعهد شهرخ بجائی رسید که میتوانست پادشاهی را از. مغل دشت قبچاق از تخت فرود آورد وپادشاهی دیگر در جایش نشاند. درهر حال شهرخ هنگامیکه درایران مشغول سفر بود مریض شد وبالاخره به عمر ۷۲ ساله‌گی درسال ۱٤٤٦ چشم ازجهان پوشید. بعدا جسد او ازهرات به‌سمرقند منتقل ودرجوار پدرش مدفون گردید .

در زمان سلطنت الغ بیگ :

بعد از مرگ شهرخ مجددا خانه جنگی شهزاده های تیموری شروع شد و از همه پیشتر مرزا عبدالطیف که در اردوی شهرخ بود جده خود ملکه گوهرشاد را تاراج کرد. بعدها مرزا اعلاالدوله حکمران نیشاپور عبدالطیف راحبس نمود ومرزا ابابکر

نواسه دیگر شهرخ درتخارستان وبلخ اعلان استقلال کرد . مگر الغ بیگ پسرشهرخ که از سال ۱۴۱۱ حاکم ماورالنهر بود بعد ازمرگ پدر درسال ۱۴۴۶ درماورالنهر مستقل شد وسمرقند را درعوض هرات پایتخت ساخت آنگاه به‌افغانستان آمد ودر بلخ اقامت کرد. مرزا ابابکر وعلاالدوله به‌او تسلیم شدند و عبداللطیف پسرش رها گردید والغ بیگ به‌سمرقند مراجعت نمود. این پادشاه که درعلم نجوم ماهر وفاضل بود ازسیاست سر رشته نداشت وقلمرو خود رامجددا به‌شهزاده ها تقسیم کرد و سلطنت او دچار هرج ومرج ملوك طوایف گردید. خواجه ناصرالدین نصراله خوافی سمت وزارت الغ بیگ را داشت. هنوز دوسال از پادشاهی او نگذشته بود که مرزا ابوالقاسم بابر حاکم مازندران قیام کرد ودر سال ۱۴۴۸ هرات را اشغال نمود ودر سال ۱۴۵۰ با برادر خود مرزا سلطان محمد جنگ کرده او را بکشت. مرزا اعلاالدوله حاکم نیشاپور نیز ولایت جوزجان را بتاخت .

الغ بیگ بار دیگر وارد افغانستان شده درکناره رود مرغاب اعلاالدوله رامغلوب وجانب مشهد فراری ساخت، آنگاه‌حکومت هرات را به‌پسر نیمه دیوانه‌خود عبداللطیف داد وجسد شهرخ رابه سمرقندبرد. مرزابابر دوباره به‌هرات تاخت واز شاه حسین امیرمحلی سیستان بیعت گرفت . عبداللطیف که هرات را گذاشته بود به‌بلخ رفت و به‌حکومت آنجا قناعت نمود ولی اوبرضد پدر بودزیرا الغ بیگ برادر خوردش مرزا عبدالعزیز را برکشیده بود. پس عبداللطیف بدون امر پدر مالیات تمغا و ذکوة را بمردم بخشید و طرفداران زیادی پیدا کرد . الغ بیگ که قیام پسر را مشاهده کرد بغرض سرکوبی‌اوعسکر به‌افغانستان کشید وعبداللطیف درساحل جیحون شکل دفاعی اختیار کرد. در چنین وقتی یك شهزاده دیگر «ابوسعید مرزا» از اردوی شاه فرار کرد ومرزا عبدالعزیز پسر الغ بیگ را درشهر سمرقند محاصره نمود. الغ‌بیگ بترس از دست رفتن پایتخت جنگ با عبداللطیف را گذاشته مراجعت نمود.عبداللطیف دلیرتر شده جیحون را به‌تعقیب پدر عبورکرد. چون ابوسعید قبلا محاصره سمرقند را گذاشته واز ترس مراجعت الغ بیگ فرار کرده بود الغ بیگ نیز از راه برگشت ودر قریه دمشق باسپاه عبداللطیف مقابل شد ودرمیدان جنگ ضعف قشون خویش را دیده بطرف سمرقند برفت، اما میرانشاه قلعدار دروازه شهر رابرخ شاه نکشود والغ بیگ بناچار به‌قلعه شاهرخیه شتافت، کوتوال شاهرخیه ابراهیم پولاد مثل میرانشاه شهردار سمرقند وتمام سمرقندیان برضد الغ بیگ بود، زیرا الغ‌بیگ پسر خود مرزا عبدالعزیز را مختار امور پایتخت ساخته بود درحالیکه عبدالعزیز مرد جفا پیشه وستمگاری بودکه مردم از ستم اوبجان رسیده بودند. بهمین سبب قلعدار سمرقند دروازه بروی شاه ببست وکوتوال شهرخیه در صدد دستگیری شاه برآمد. عبداللطیف از این انزجار مردم استفاده کرده به‌سمرقند آمد ودروازه ها رابه رخ‌خود گشاده یافت. پس به‌تقلید امیر تیمور یکنفر مغل را اسما به‌پادشاهی برداشت وخود زمام دولت را در دست گرفت.الغ‌بیگ‌که حوادث را چنین یافت خود بدون جنگ بدربار پسر شتافت.

عبداللطیف مرد پدر کشته نی را بنام عباس واداشت که ازخان مصنوعی خون پدر را ازالغ بیگ بخواهد وخان دست نشانده را امرکرد تاحکم ارجاع دعوی درمحکمه شرعیه صادر نماید. تمام فقهای شهر سمرقند نیز (بدون یکنفر قاضی)

فورا به‌ایمای عبداللطیف فتوی نوشتند که‌الغ بیگ قصاص شود. آنگاه عبداللطیف پدر را به‌امیر حاجی محمد خسرو سپرد که بنام ادای حج ازشهر سمرقند خارج‌نماید. حاجی خسرو گذارش این ماجرا را به‌میرخوند مورخ ونویسنده تاریخ روضة الصفا شرح میدهد که مختصرا این است: شام باالغ بیگ از سمرقند خارج شدیم وشاه خوش خوش همیراند وصحبت میکرد وخوش بود، ناگاه ازعقب سواری رسید وامر آورد که شب را شاه بایستی در آبادی نزدیك توقف کند تا تجهیزات سفرش بعمل آید. بناچار درقریه نزدیك فرود آمدیم ودر اطاق آتش افروختیم، الغ بیگ درانتظار کباب بنشست اما مضطرب بود. ناگهان درباز شد وعباس بامرد دیگری داخل گردید، الغ‌بیگ که عباس را بدید برخاست ومشتی برسینه اوکوفت اما رفیق عباس پیش شد وپوستین التائی شاه را ازشانه‌اش برداشت. عباس برای آوردن ریسمانی از اطاق خارج گردید وحاجی خسرو دروازه اطاق را ببست تاشاه دل از جهان برداشته غسلی نمود وبرای استقبال ازمرگ حاضر شد. عباس بیامد وشاه رابیرون کشید ودرنزدیك مشعلی که میسوخت بنشاند وآنگاه به‌ضرب شمشیری شمع زندگانیش را خاموش نمود (۱۴۴۸). به‌این شکل الغ بیگ‌که تاهنوز خرابهٔ رصدخانه الغ‌بیگی سمرقند حاکی ازتوجه او به‌علم میباشد قربان جاه طلبی پسر گردید، در حالیکه دوسه روز پیشتر عبداللطیف برادر محسود خودش عبدالعزیز را نیز کشته بود.

بعد ازمرگ الغ‌بیگ در افغانستان خانه‌جنگی شهزادگان تیموری شدت کرد. اعلاالدوله وسلطان محمد ومرزا بابر درسر بدست آوردن اقتدار باهم مجادله‌داشتند. مردم ازاین اوضاع بستوه آمدند، خصوصا قحطی افتاد که درهرات یك خروار گندم به‌چهارصد دینار خرید وفروش میشد، ضرر این قحطی از خسارت طاعونی که در وقت شهرخ در هرات منتشر گردید بیشتر بود. در هرحال مردم ماورالنهر از پادشاهی عبداللطیف رمیده بودند وبعد ازچند ماهی هنگامیکه اوازتفرج باغ‌چنار بشهرسمرقند برمیگشت عدهٔ ازمردم بروی تیراندازی کردند،سواران معیت‌او فرارکردند وتروریست ها رسیده سرش ببریدند وازمقابل طاق مدرسه الغ‌بیگ بیاویختند (۱۴۴۹). عجالتاً مرزا عبداله پسر عبداللطیف جانشین پدر گردید وتوانست که حمله مرزا سلطان ابوسعید را از سمرقند عقب بزنند، ولی این یك کامیابی موقتی بود زیرا ابوسعید از ابوالخیر خان زمامدار چغتائی قبچاق‌استمداد نظامی نمود ودرسال ۱۴۵۰ به سمرقند حمله ومرزا عبداله رامغلوب وقتل کرد وخود پادشاه گردید.

در زمان سلطنت مرزا سلطان ابوسعید:

ابوسعید پسر مرزا سلطان محمد نواسه میرانشاه وکواسه امیرتیمور بود. او در ابتدا ملازمت الغ بیگ داشت وباز مخالف شد، عبداللطیف اورا در سمرقند حبس کرد اما اوفرار کرد ودربخارابعداز مرگ عبداللطیف قیام‌ومرزا عبداله جانشین اورا بکشت واعلان سلطنت کرد. ابوسعید شش سال درماورالنهر مصروف تامین کشور وتنظیم دولت ماند ازآن بعد متوجه افغانستان شد. درطی‌آن مدت افغانستان دچار کشمکش های‌شهزادگان تیموری بود ازقبیل مرزابابروعلا الدوله ومرزا سلطان محمد، بالاخره مرزا بابر بررقباغلبه‌کرد وعلاالدوله رادرهرات محبوس، وبرادر بزرگ ودلیر

خود سلطان محمد را درجنگ استراباد ایران در ۱۴۵۰ مغلوب وقتل نمود. آنگاه بابر درایران تاخت وتاز کرد تا علاالدوله باز درافغانستان قیام نمود وبابر به‌هرات برگشت. علاالدوله که فاریاب وبلخ راگرفته بود از سپاه تخارستان شکست خورد و در ایران به‌مرزا جهانشاه پادشاه ترکمانی آذربایجان پناهنده شد، جهانشاه در ۱۴۵۲ عراق وفارس را از حکام مرزا بابر منتزع ساخت اما افغانستان وپایتخت هرات تاسال ۱۴۵۵ بدست مرزا بابر باقی‌ماند.

بابر درهمین سال ازهرات به‌مشهد رفت ودر اثر شراب نوشی بسیار بیمار گردید وبمرد. امرای بابر پسر یازده ساله‌اش محمود را به‌شاهی برداشته وبه‌هرات آمدند، اما این باریکی ازامرای مقتدر محمود «امیر شیخ ابوسعید» دست به ظلم‌یازید وپول بسیاری بالای مردم هرات حواله وبافشار وشکنجه حصول کرد. محصلان اویك دینار راده‌دینار ازمردم گرفتند حتی موقوفات خیریه را متصرف شدند، یك عده‌مردم دراین گیر ودار تاراج وفرار ویاهلاك گردیدند، بالاخره سلطان محمود خورد سال به‌مشوره امیر شیر حاجی که‌خود را مواجه باخطرقیام مردم دید برای تسکین مردم فرمان عفو حواله جات وهم تاراج دارائی خود امیر شیخ ابوسعید را صادر نمود. مردم از جا درآمدند وشیخ ابوسعید را درراه‌مرغاب که بدفاع برخاسته بود بکشتند. رقابت امرای بزرگ دربار محمود رامتزلزل ساخته بود تامرزا ابراهیم پسر علاالدوله قیام کرد وسلطان محمود را بشکست وخود درسال ۱۴۵۶ پادشاه هرات شد.

درهمین اوان بود که‌سلطان ابوسعید از ماورالنهر داخل افغانستان شده وبراین اغتشاشات خاتمه داد. ابوسعید بااینکه پادشاه فضیلت پروری بود در هرات فرمان قتل ملکه گوهرشاد راصادر کردواین همان‌زنی است که‌هنوز آثار عمرانی نفیسی‌زمان او درهرات ومشهد باقیست. بعداز آنکه ابوسعید به‌ماورالنهر برگشت بازافغانستان دست خوش اغراض فیودالها وامرای جاه طلب گردید. مرزا ابراهیم درهرات آمد و مسلط شد، مرزا جهاندار شاه از استراباد تا سبزوار را دردست داشت، مرزاسلطان سنجر در مرو علم استقلال افراشته بود، مرزا شاه محمود درطوس، احمد یساول در درون شهر هرات درقلعه اختیارالدین، پیرك مغل درقلعه «تیره تو» امیر عبداله در سرخس، ملك قاسم نواسه قرایوسف، وامیر خلیل درسیستان وفراه واسفزار، حسن شیخ تیمور در قلعه خبوشان، امیر اویس بن خاوند شاه درقلعه طبس ـ این همه حکمرانان و فیودالهائی بودندکه ازمرکز فرار میکردند. درچنین احوالی مرزا جهاندار شاه ترکمان به‌هرات آمد ومرزا ابراهیم وپدرش علاالدوله به‌غور فرار نمودند. مگر در آنجا نیز پدر وپسر به‌کله همدیگر میکوفتند تا بالاخره هردو در حالت دربدری بمردند ونعش شان به‌شهر هرات منتقل گردید.

سلطان ابوسعید که از ماورالنهر در بلخ‌آمده بود به‌هرات عسکر کشید وامیر جهاندار شاه را طوری به‌مصالحه واداشت که او فقط به‌حکومت آذربایجان اکتفا کرده ولایات نیشاپور، طوس، جرجان، مازندران، فارس وعراق را به‌سلطان ابوسعیدبگذارد، جهانشاه به‌سببی تن به‌قبول این‌شرایط دادکه پسر محبوس اوامیر حسین علی در آذربایجان علم ضدیت باپدر افراشته بود، پس ابوسعید داخل شهر هرات شد وبعد ازکمی علاالدوله ومرزا ابراهیم ومرزا سنجر باغی را دربین راه مرو وسرخس در سال ۱۴۵۸ مغلوب وسنجر را مقتول کرد، ودر سال ۱۴۶۰ سلطان ابوسعید ازهرات

بغرض سرکوبی مرزا محمد جوکی پسر مرزا عبداللطیف به‌ماوراالنهر رفت ولی ازعقب او سلطان حسین مرزا از استراباد به‌هرات حمله کرد وابوسعید مجبور به‌عودت‌گردید. سلطان حسین به استراباد عقب کشید وابوسعید تامازندران اورا تعقیب نمود وباز به ماورالنهر رفت. جوکی نیز بالاخره درسال ۱۴۶۳ به‌سلطان ابوسعید تسلیم شد اما در قلعه اختیار الدین هرات محبوس ماند تامرد .

سلطان ابوسعید بعد از خاتمه کار جوکی به‌شهر هرات عودت کرد وخواجه شمس الدین محمد وزیر را بواسطه پول زیادی که‌اندوخته بود تحت تفتیش وتحقیق قرار داد. وزیر درجواب گفت که ازمال دولت چیزی نخورده‌ام اما اعتراف نمود که از رعایا واعیان پول گرفته‌ام. سلطان گفت آنچه ازمردم گرفته ئی بتو بخشیدم امامعزول هستی. وزیر که این بخشش را ازکیسه خلیفه یافته بودباممنونیت انگشتری وزارت را به‌سلطان اعاده کرد وباپولهای که اندوخته بود به‌استراحت پرداخت. ابوسعید در سال ۱۴۶۶ ولایت بدخشان را باکشتن شاه محلی آنجا (سلطان محمود) واولادش بگرفت .

در عهد ابوسعید یکبار قحط عظیمی در هرات افتاد زیرا بواسطه جنگهای داخلی شهزاده ها زراعت صدمه دیده بود، متعاقبا درسال ۱۴۶۱ طاعونی پیدا شد وعده‌زیاد ازمردم را بکشت. ابوسعید درسال ۱۴۶۷ یکبار دیگر درایران عسکر کشید زیرا حسن‌بیگ زمامدار دیار بکر درجنگی که‌بامرزا جهاندارشاه زمامدار آذربایجان نمود اورا کشته وخود قوت بزرگی بهم رسانده بود. ولی‌شدت سرمای زمستان وقحط غله بادلیری دشمن یکجا شده درسال ۱۴۶۸ سلطان ابوسعید را درحدود قراباغ اران‌مغلوب واسیر دشمن ومقتول‌نمود. بعد ازمرگ ابوسعید، سلطان احمد مرزا تاسال ۱۴۹۳ در ماورالنهر حکمران ماند. بعد از سلطان محمود تاسال ۱۵۰۰ بین پسران او درسر حصول اقتدار منازعه دوام داشت واین زد وخورد داخلی راه رابرای استیلای قوه‌تازه دم محمد شیبانی آخرین فاتح تورانی گشاده‌تر ساخت .

درزمان سلطنت سلطان حسین مرزا :

سلطان حسین مرزا بن‌غیاث الدین منصور بن‌مرزا بایقرا بن‌عمر شیخ بن‌امیر تیمور درسال ۱۴۳۸ درهرات متولد ودرسال ۱۴۵۸ بحکومت جرجان ومازندران مقرر شد. او درسال ۱۴۶۸ هنگامیکه از دربار ابوالخیرخان پادشاه چغتائی قبچاق بر میگشت در ابیورد خبر کشته شدن‌ابوسعید را گرفت، پس عازم پایتخت هرات‌گردید واز طرف اهالی استقبال شد ودرهمان سال اعلان سلطنت نمود. درهمین وقت بودکه امیر علیشیرنوائی ازماورالنهر بدربار اوآمده مهربردار سلطنتی گردید ودرسال۱۴۷۱ بمقام امارت «دیوان اعلی» رسید. سلطان حسین حکومت غور وزمین‌داور را هم به‌امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون دادکه یکی از امرای بزرگ تیموری بود. آنوقت مردم هزاره و تکودری در زمینداور اکثریت داشتند . سلطان حسین که بعد از شاهرخ مهمترین پادشاه گورگانی افغانستان است به دستیاری وزیر مدبری چون علیشیر نوائی توانست که امور کشور را اداره نماید . ولی روش قدیم خانوادگی گورگانی

که شهزاده‌گان را دربطن دولت بشکل دولت کوچکتری پرورش میداد همیشه اسباب نزاع و مشغولیت دولت مرکزی می‌گردید تاجائیکه باعث انحطاط سیاسی وبالاخره انقراض دولت میشد. مثلا بعداز اعمار شهر مزار، سلطان پسر بزرگ خودبدیع‌الزمان مرزا راکه حاکم استراباد ایران بود به‌حکومت بلخ گماشت واو پسر نوجوان خود مومن مرزا رابجای خویش در استراباد گذاشت در حالیکه سلطان این مقام را به‌پسر دومین خود مظفر حسین مرزا داد. مظفرحسین مرزا ازتمام فرزندان سلطان برتری یافته بود زیرا مادرش «خدیجه بیگی اغا» زنده وزن برگزیده سلطان بود ودر اردونفوذ داشت. این‌زن بازر وزور ودسیسه فرزند خودش را برمیکشید وسایر پسر اندران‌را فروتر میداشت، این خود شهزادگان را برقابت وخصومت باهمی وامیداشت واین خصومت ورقابت هابرسر کسب اقتدار، کشمکش را درکشور بار می‌آورد، ودرچنین رژیمی اریستو کراسی خانوادگی شاهی که شکل فاسد شده اولیگارشی داشت منافع مردم ومملکت فدای اغراض ومنافع شخصی اعضای خاندان سلطنت قرار میگرفت .

هنگامیکه بدیع الزمان دربلخ اطلاع گرفت که پدرش جای پسر اورا در استراباد به برادرش داده است به‌مومن مرزا نوشت که به‌کاکای خود تسلیم نشود. لهذا در سال ۱۴۹۶ در استراباد جنگ بین مومن وظفر حسین درگرفت ودر نتیجه مومن‌مغلوب و در محبس قلعه اختیار الدین (ارگ هرات) محبوس گردید ، بدیع الزمان هم دربلخ روش استقلالی در پیش گرفته بود. سلطان خواست پسررا بواسطه قشون سرکوب کند اما امیر علیشیر که باتدبیر بود نگذاشت ومتعهد شد که بدیع الزمان را بامذاکره رام نماید. علیشیر دربلخ رفت وبدیع الزمان تسلیم شد ولی منشور سری سلطان مکشوف گردید که درآن به‌امیر برلاس کوتوال بلخ امر شده بود تا بدیع‌الزمان را- وقتیکه ازشهر خارج گردد- راه دخول وعودت به‌شهر ندهد. بدیع‌الزمان بعد ازکشف این دسیسه بوعده های علیشیر توجه نکرد وعلیشیر ناکام برگشت. سلطان خود سپاهی بسرکوبی پسر کشید وبدیع الزمان تا «بلچراغ» پیش آمد اما شمشیر بروی پدر نکشید وبه‌قندهار فرار نمود. سلطان به‌قصد هرات برگشت وهنوز درکناره رود مرغاب مجلس شراب داشت که خدیجه بیگی اغا به‌اتفاق نظام الملك از سلطان بد مست منشور قتل مومن راحاصل وشباشب توسط چهارنفر جلاد چاپار به‌هرات‌گسیل کرد وسر آن جوان را ازتن‌جدا نمود، این‌حرکت سلطان، بدیع الزمان را برانگیخت تادر قندهار وزمین داور به‌اتفاق امیر ذوالنون وپسرانش شجاع بیگ ومحمد مقیم ترتیبات نظامی اتخاذ کند .

اما سلطان پیش دستی کرده خود به‌سوقیات پرداخت وتابست رسید، مگر قحط غلا واغتشاش ذهنی امراوخاندان شاهی اورابدون اخذ نتیجه به‌عودت مجبور نمود . بدیع الزمان تا اسفزار پیش آمد ودر «النگ نشین» به‌اردوی پدر حمله کرد وشکست خورد وبه‌غور رفت. محمد حسین مرزا پسر دیگر سلطان هم قبلا ازهرات به‌ایران کشیده وبر مظفر حسین مرزا حمله کرده وخود دربین ترکمانان شمالی ایران درآمده بود. سلطان که ژولیده گی امور را احساس کرد در سال ۱۴۹۸ توسط روحانیون با بدیع‌الزمان مصالحه نمود وپذیرفت که حکومت فراه وسیستان از بدیع الزمان باشد . اما این‌روش نتوانست ازمخالفت های جنگی جلوگیری کند زیرا بعد ازکشته شدن مومن مرزا پسران سلطان مثل ابوالمحسن مرزا والی مرو، محمد محسن‌مرزا

والی مشهد وابن حسین مرزا حاکم قاین وغیره بشمول امرا ودرباریان ازسلطان منزجر گردیده بودند. این است‌که بدیع الزمان مجددا بهرات حمله کرد وسلطان قبول نمود که‌نام بدیع الزمان درخطبه بعداز نام سلطان خوانده شود وهم حکومت بلخ وتخارستان را مجددا به‌او داد. بدیع الزمان بزرگترین پسران چهارده گانه سلطان بود برعلاوه سلطان یازده دختر نیز داشت.

باوجود این کشمکش های داخلی خاندانی سلطان حسین مرزا توانست درطول ۳۷ سال سلطنت خود اقتدار دولت را درافغانستان وماوراالنهر وایران (قسماً) حفظ نماید. زمان سلطان حسین علی الرغم پیچیدگی های اداری وجنگهای شهزادگان ازنظر فرهنگ، عهد ممتازی در تاریخ کشور بحساب میرود. سلطان حسین درسال ۱۵۰۵ در پایتخت هرات بمرد وکشور بزرگی رابهرج ومرج اداری وتجزیه طلبی شهزادگان خاندانی خود سپرد . دراین زمان‌تاریخ افغانستان داخل یك دوره انحطاط اقتصادی سیاسی وفرهنگی گردید که دنباله انحطاط سیاسی آن تاقرن هژدهم ودامنه انحطاط فرهنگی آن تاقرن بیستم کشیده شد. درحالیکه جهان غرب‌درطی این مدت (قرون جدیده ومعاصر) مراحل ارتقا وتمدن جدید رابشکل بیسابقه‌ئی پیمود. درممالك همجوار افغانستان هم دولت های قوت‌مندی تاسیس گردید که برسیاست واداره کشور سایه منفی افگنده، دولت ضعیف ومتزلزل گورگانی را ازهم پاشید ومملکت را در حصص سه گانه تجزیه نمود. سه سال پیشتر از مرگ سلطان حسین درایران دولت صفوی بمیان آمدوپنج سال پیشتر درماوراالنهر دولت شیبانی قدعلم نموده‌بود ۲۰ سال بعد ترهم دولت بابری درهندوستان موجود شد واین همه دست تجاوز در افغانستان دراز کردند وبر وحدت سیاسی وملی کشور لطمه زدند وافغانستان در سراشیبی انحطاط زراعتی وصناعتی تجارتی وفرهنگی بشکل لغزنده ئی قرار گرفت.

در زمان امارت جانشینان سلطان حسین :

بعد ازمرگ سلطان پسرش بدیع الزمان بایستی شاه میشد ولی مادر اندرش خدیجه که دربین سپاه نفوذ داشت نگذاشت ومظفر حسین پسر خود را درسلطنت بدیع الزمان شریك ساخت، پس دریك اقلیم دوپادشاه ودو دولت ساخته شد، مسکوك بنام هردو منقور گردید وخطبه بنام هردو پادشاه خوانده شد وامور مالی بالمناصفه بهر دوتعلق گرفت، دو صدارت ودو وزارت تشکیل گردید وشهزادگان وفیودالهای اطراف سر کشید. در چنین وقتی دشمن خارجی (دولت شیبانی) دوبار ازماوراالنهر به افغانستان کشید ومحمد شیبانی در ۱۵۰۶ بلخ را اشغال کرد، ودرسال ۱۵۰۷ شیبانی اندخوی ومروچاق راگرفت ودر بادغیس سلطانین را (بدیع الزمان ومظفر حسین) شکست داد وپایتخت هرات راگرفت. بدیع الزمان درقندهار ومظفرحسین به استراباد فرار کردند. بمجردیکه محمد شیبانی شهر هرات راگرفت فقها وارباب‌عمایم قدیم از دیگران پیشتر بدربار او شتافتند و پانزده هزار تنگچه یك مثقالی به‌مولانا عبدالرحیم ماوراالنهری صدر اعظم شیبانی (که مرد کم سواد بود) رشوت دادند و توسط او در دربار شیبانی جای ورتبه گرفتند، پس شیخ الاسلام قدیم هرات مجددا شیخ الاسلام هرات شد ومولوی نظام الدین عبدالقادر به‌منصب قاضی القضاتی و نقیبی رسید .

قاضي اختيار الدين وقاضي صدرالدين محمد امامي دوباره جزء قضات هرات قرار گرفتند، سيد صدرالدين يونس محتسب شهر گرديد وتدريس مدارس بهملا برهان الدين عطاء الله، سيد صدرالدين ابراهيم، سيد زين العابدين مرتاض وخواجه عماد الدين عبدالعزيز داده شد .

محمد شيباني ازشهر هرات ۱۳۵ هزار سنكه «تنگچه» تاوان جنگ گرفت. هر تنگچه مساوی یك مثقال ودارای ارزش ٦ دينار كپكي بود. بعلاوه شيباني تمام دارائي سلطانين واشراف را بازور وشكنجه گرفت وهم شيباني بهفتوی علمای مذهبی هرات ملكه مظفرحسين رابرای خود گرفت ومهرآنگيز دختر مظفر حسين را بهپسر خود عبيداله سلطان، وكبلیبيگم ملكه بديعالزمانرا بهقنبر مرزای كوكلتاش بزنیداد درحاليكه هردو ملكه شوهران زندهداشتند. فقهائيكه اينفتویدادند همهاز برگزيدگان دولت گورگاني بودند زيرا خاصيت اين دولت در اداره كشور تكيه كردن برشهزادگان و فقهای افغانستان بود. آنگاه شيباني به پيشنهاد فقها لقب«امام زمان و خليفته الرحمن» اختيار كرد ونام او بههمين عنوان درخطبه خوانده شد. پساز آنكه شيباني موقوفات را ازبين برد وموسسات خيريه روبه زوال نهاد نيم دانگ دروزن تنگچه قديم افزود ولي ارزش قبلي را تغير نداد. همچنين سپاه اعزامي دشمن درمرو ومشهد نيز ابوالحسن مرزا ومحمد محسن مرزا واليان آنجارا درهم شكسته واعدام نمودند . ابنحسين مرزا حاكم قاين بعداز دفاع مختصری مغلوب وتسليم دشمن گرديد. قاسم مرزا كه برقشون دشمن درمشهد حمله نمود نيز مغلوب واعدام شد.

بديع الزمان فراری ازقندهار براه سيستان ومظفرحسين از راه ترشيز هردو بهجرجان رفتند ومركز موقتي ساختند، زنان سلطان حسين (سلطان بيگم وخديجه) نيز ازهرات بهجرجان پيوستند وبعضي از امرای تيموريه بدربار جديد سلطانين شتافتند ، مظفر حسين بمرد وبديع الزمان بحكومت استراباد قانع گرديد، اما يكسال نگذشته بود كه قشون دشمن بهجرجان رسيد وبديع الزمان بهآذربايجان فراركرد ومتعاقبا بدربار دشمن رفت وتسليم شد. شيباني بدامغان كشيد وبهجنگ پرداخت ولي فريدون حسين مرزا برادر ومحمد زمان مرزا پسر بديع الزمانهمدامغان راگذاشته بدربار شيباني رفتند. بعدها محمدزمان باجازه شيباني بهآذربايجان رفت وفريدون بدون اجازه بهسواحل اترك ميان تركمان كشيد وپسانتر بهكلات آمد واستيلا كرد ولي درهجوم دشمن بهكلات اونيز مغلوب وكشته گرديد.

ابن حسين مرزا حاكم قاين كهقبلا بهشيباني تسليم شده بود همچنان سالم ماند تا در ۱۵۱۲ دركاشان بمرد. بديع الزمان بعد ازتسليم مامور بهاقامت در ریشهر بعد ازكمي (خلاف قوليكه بهشيباني داده بود) سپاه بهتسخير استراباد كشيد واز عسكر شيباني مغلوب وپسرش محمد قلي درجنگ كشته شد. بديع الزمان ازاستراباد بهسند رفت ويكسال مهمانحاكم اوچه وتهتهماند. درسال ۱۵۱۲ مجددا بهافغانستان آمد وبدربار شيباني ماوراالنهر رفت. شيباني اورا اعزاز كرد وبهآذربايجانفرستاد، اما بديع الزمان ازكاركناره گرفت ودر شنب غازان نزديك تبريز مقيم شد، وشيباني روزانه يكهزار دينار معاش بهاو ميداد. در ۱۵۱۳ سلطان سليم عثماني تاتبريزبيش آمد ودر عودت بديعالزمان را باخود دراستانبول برد ومعزز نگهداشت، اما بديعالزمان بعداز چندماهي بمرد. اكنون ازخاندان تيموری افغانستان محمدزمان پسر بديع الزمان

در دربار شیبانی مانده‌بود. هنگامیکه سوقیات دولت عثمانی مجددا درایران آغازشد ودولت شیبانی بمدافعه پیش‌آمد محمد زمان ازفرصت استفاده کرده به‌استراباد رفت وحکومت را بدست آورد، اما ازسپاه شیبانی شکست خورد وبه‌افغانستان کشید ودر غرجستان حکومت تشکیل‌کرد. او درسال ۱۵۱٤ به‌بلخ حمله کرد ودر ۱۵۱۵ بلخ‌را از سپاه شیبانی مسترد نمود. اما میان او وامیر اردو شاه حاکم سابق بلخ که‌مرد مقتدری بود برهم خورد ومحمد زمان از شهر خارج شد وقوت تشکیل کرد وباز به‌بلخ پیش شد، امیر اردوشاه برای مذاکره حاضر شد ودرحین جریان مذاکره درسال۱۵۱٦ محمدزمان، امیر اردوشاه رابکشت وبلخ رامحاصره کرد. قوام‌بیگ جانشین اردوشاه که‌خود را دربرابر محمدزمان ازمدافعه عاجز میدید - زیرا مردم ازاوبرضد شیبانی‌ها حمایت میکردند - کتبا بابر مرزا راکه درکابل بود برای تسلیم گرفتن بلخ دعوت نمود. بابرهم باسپاه در رسید، محمدزمان تسلیم نشد وبه غرجستان رفت وبعد از عودت بابر بکابل مجددا عسکر به‌بلخ کشید، درجنگی که بین او وبابریان بلخ‌واقع شد محمد زمان اسیر گردید وبکابل فرستاده شد، بابر اورا پذیرفت ودختری از خانواده خود باحکومت بلخ به‌او داد ومحمدزمان ازآن به‌بعد بابابر وفادار بماند. به‌این صورت پس از مرگ سلطان حسین درمدت کوتاه یازده سال دولت مقتدر گورگانی حتی از ریشه در افغانستان برافتاد .

وضع اجتماعی افغانستان در زمان دولت گورگانی :

مدت عمر دولت گورگانی در افغانستان از ۱۳۸۰ تا ۱۵۰٦ تقریبا بیش از ۱۲۰ سال بود- ٦۰ سال اخیر آن- باصطلاح اروپائیها - جز قرون جدیده تاریخ جهان بشمار میرفت. قسطنطنیه درطی همین دوره (۱٤۵۳) از طرف نسل جدید عثمانی فتح شد وعیسویان هنر ور بیزانس که آخرین یادگار منجمد تمدن قدیم بودند با کتب ومجسمه ها و پرده‌های نفیس به اروپا پناه بردند، اروپائیان که استعمال باروت وقطب‌نمارا قبلا از آسیا گرفته بودند اینك صنعت چاپ را (۱٤۵۵) بمیان آورده ودر نشر معارف وعلوم قدم فوق العاده‌ئی برداشتند .

چون استیلای دولت عثمانی برقسطنطنیه راه های تجارتی قدیم بین شرق و غرب رابهم زده بود احتیاج اروپا به‌اموال مشرق زمین باعث جستجوی راه های جدید تجارتی ودر نتیجه منجر به‌کشف راه بحری هندوستان وشرق دور وبالاخره قطعه امریکا گردید. درحالیکه بعداز رنسانس ایتالیا وظهور هنرمندان مشهوری چون میکل آنژ، لیونارد دوونسی ورفائل فرانسه وانگلیس وآلمان وهالیند هم سر برافراختند، واستقرار ومرکزیت واستحکام دولت های اروپا در جای قدرت نامحدود فیودالهای قدیم موجود شد واصلاحات مذهبی لوتر وفرمان نانت مبنی برآزادی مذهبی در اروپا منتشر گردید. زیرا اروپا ازقرن دوازدهم وسیزدهم --یعنی هنگامیکه تمدن ممالك اسلامی متوقف ومنحط میشد - به‌جنبش فکری وصنعتی واقتصادی آغاز کرده بود وآن اروپائی که تاقرن دوازدهم ایمان را برعقل برتر می‌شمرد درقرن سیزدهم ازتقدم نظریات فلسفی استقبال مینمود. ازدیگر طرف بتدریج طبقه بورژوازی موجود وبرشهر هامسلط شده میرفت وبالاخره توانست آزادی‌تجارت‌رابمیان آورد. درقرن‌پانزدهم طبقه

بورژوازی در ساحه اقتصادی مهمتر از فیودال گردید وسلطنت قوی تر شده رفت.
این تحولات اقتصادی وسیاسی بااکتشافات جغرافي واختراعات جدیده یکجا شده تاقرن شانزدهم علوم وفنون را منکشف ساخت، وزبان وادبیات ملی در اروپا پدیدار گردید واسکولاستیك منهزم شد واین حوادث مهم بود که‌از نظر اروپا قرون وسطی را ازقرون جدیده جداکرد، زیرا درقرون وسطی فیودال مصروف جنگ بود ومجال تفکر علمی نداشت وگرچه درعوض آنان روحانیون آسوده وآرام (مثل مردم متوسط ومتمول یونان قدیم که از کارغلامان نان میخوردند وفرصت توجه به‌علوم داشتند وآثاری ازخود بجا گذاشتند) فرصت اشتغال به‌تفکرعلمی و فلسفی داشتند مگر مشغولیت علمی ایشان محدود وجامد بود وهم باشکل انحصاری درخدمت مذهب گماشته شده بود، البته روم شرقی که هنوز قسمتی از مواریث ارسطو را در دست داشت تاقرن پانزده عمر نمود ولی بالاخره اونیز دربرابر قدرت مشرق ازبین رفت. توده های مردم اروپا درقرون وسطی درظلمت جهل وفقر وخرافات وظلم غو طـه ور بودند .

اما قرون وسطی برای ممالك اسلامی شرق مفهوم اروپائی قرون وسطی رانداشت زیرا قرون وسطی عهد انکشاف تمدن وفرهنگ ممالك اسلامی درمشرق زمین حتی اسپانیا وبمراتبی بلند تر ازتمدن اروپا بود، البته درافغانستان وآسیای وسطی و قریب هجوم مغل در قرن سیزدهم تمدن اسلامی را ازپا درآورد مگر افغانستان مجددا قد برافراخت واز قرن چهارده تا آغاز قرن شانزدهم فرهنگ دوره گورگانی را در آسیای وسطی بوجود آورد وبعد از آن‌که خود ازبین رفت مواریث خودرا در ایران صفوی وهندوستان بابری تاقرون جدیده به‌یادگار بگذاشت واصفهان ودهلی بنقش پای هرات ــ در شئون اجتماعی ــ قدم برداشت، حتی بقول یکی از دانشمندان فرانسه ریشه فرهنگ ترکیه عثمانی را بایستی درمدنیت تیموریه یافت .
افغانستان که تاقرن دوازدهم ازنظر فرهنگ یکی ازبرجسته ترین ممالك جهان بود درقرن سیزدهم درزیر هجوم مغل خرابه ترین کشور های دنیا تحویل یافت، از آن بعد افغانستان تاقرن‌چهاردهم برای بهبود وپیشرفت زندگی‌خویش حرکات‌مذبوحی مینمود، اما در قرن چهاردهم به‌شکل حیرت آوری قدعلم کرد وتمدن وفرهنگ ازدست رفته را مجددا احیا نمود، استعداد مردم کشور ــ درطول دوره تاریخ ــ توانائی آنرا داشت که تمام مهاجمین چادرنشین را درخود به‌تحلیل برد وقوه آنان را مدافع‌تمدن وفرهنگ خویش قرار دهد، چنانیکه عنصر ترك واز آن‌جمله گورگانی‌ها درافغانستان‌ـ وهم درآسیای وسطی ـ درساحه هنر وادب خدمات درخشانی انجام دادند .
امیر تیمور که‌تمام عمر خودش را درجنگ وجهانگشائی بمصرف رساند البته فرصت توجه بفرهنگ نداشت وآنچه راهم داشت منحصر به‌فقه ومباحث مذهبی بود. ولی جانشین او درافغانستان که‌نیم قرن تمام فرصت مفصلی در دست داشت دریك فضای نسبتا پرامن داخلی به‌نشر معارف توجه نمود. خصوصا که هسته آن دردوره یکنیم قرنه دولت کرت پرورش یافته وهم وحدت سیاسی مملکت درزمان‌تیمور تامین شده بود. همچنین اخلاف شهرخ در افغانستان همه مردمان هنر دوست بودند. ملکه گوهرشاد زن شهرخ ومرزا بایسنقر پسر او درین زمینه توجه زیادی کردند، مخصوصا سلطان حسین مرزا که ۳۷ سال سلطنت طولانی داشت خود مرد فاضلی‌بود

وفضلائی چون جامی ونوائی درعهد اومیزیست ، داستان قدر شناسی وهمکاری رفیقانه این سلطان مقتدر ومستبد بامیر علیشیر نوائی واخلاص واحترام وپیروی صمیمانهٔ میرعلیشیر از عبدالرحمن جامی قابل تذکر است .

روی همرفته افغانستان درقرن پانزدهم مرکز عمده تمدن وفرهنگ واقتصاد در آسیای وسطی بود، وباوجود خرابی بند رستم وبایر ماندن حوزه هلمند، زراعت و آبیاری وپیشه وری در سایر حصص مملکت انکشاف زیاد کرد. گرچه مناسبات فیودالی در طریق استحکام خود روان بود واراضی وسیع وزرخیز که در اقطاع و تیول فیودالها داده شده بود مورروثی شده میرفت والبته دراین صورت وابسته‌گی دهقان روز افزون بود ودهقان بیزمین بیشتر شده میرفت. تجارت افغانستان دراین دوره ـ باآنکه راه‌های بحری جانشین راه‌های خشکه قدیم گردیده واهمیت تجارت بین المللی وترانزیتی افغانستان را صدمه سختی زده بود ـ هنوز رونق خودرا از دست نداده وباکشور های همسایه ماورالنهر ، ترکستان ایران وهندوستان به‌پیمانه معتنابهائی بعمل می‌آمد وهم بامملکت چین روابط تجارتی موجود بود. واحد پول در افغانستان مسکوك نقره‌ئی بوزن یك‌مثقال، بنام «شهرخی» بود، که بعدها مسکوك «تنگچه» باهمان وزن یك مثقال جای آنرا گرفت، اجزای تنگچه «دینار» وشش دینار کپکی مساوی یك تنگچه بود .

فرهنگ افغانستان دراین دوره گرچه ازنظر فلسفی جامد بود وبه پایه دوره قبل از هجوم مغل نمیرسید معهذا بعد از تخریبات مغل بجائی رسید که مرکزفرهنگی آسیای وسطی شمرده میشد واستادان، علما، شعرا وهنروران از ماورالنهر ، ایران وهندوستان درشهر هرات جمع میشدند، ومکتب هرات نمونه مثال فرهنگی این‌کشور ها محسوب بود، مدارس عالیه پایتخت بااستادان دانشمند وموقوفات گزاف، یازده هزار نفر شاگرد را ازهر دستی تدریس مینمود واین‌خود درآن روزگارانی که هنوز در اروپا تحصیلات خصوصی واشرافی بود، ارزش بسیاری داشت، نصاب تحصیلات عالی عبارت بود از : صرف ونحو، حدیث وتفسیر، فقه واصول، منطق وحکمت‌مشائی واشراقی، طبیعیات وریاضی .

البته درطی مراحل تحصیلی آزادی مباحثه وانتقاد واظهار عقیده معدوم بود، کتب معین تدریس میشد وبکلام قدما قناعت میگردید، گفتار مشایخ وتاویلات مذهبی در جای منطق واستدلال نشسته بود، واز تعلیم وباسواد شدن زن جلوگیری میشد. جلال‌الدین دوانی دانشمند مشهور همین دوره در کتاب معروف خود (اخلاق جلالی) راجع به «زن» زیرعنوان لمعهٔ سوم درسیاست اهل مینوشت که شوهر ، خودش را درنظر زن مهیب نماید تااز اطاعت اوامر ونواهي او تهاون نکند... اگر به‌محبت زن گرفتار شود از اومخفی نماید... درامور کلی بازن خود مشوره نکند. وبر اسرار ومال خوداو راآگاه ننماید وازاو پوشیده دارد... زن‌را ازنظر به‌اجانب واستماع حکایات مردان منع کنند وزن فرزند دار وزن بیوه وزن متمول رانکاح ننمایند . این نوشته موقف زن را درآن زمان نشان میدهد که چگونه دربند وقیود بود .

تربیت برمبنی دستاتیر مذهبی استوار ونفوذ مذهب در کلیه شئون زندگی و اجتماع مدنظر بود. صیانت نفس ازفساد وفحشا باانقیاد ازدولت، غایه تعلیم وتربیه بشمار میرفت واین تربیت هم درسایه زجر وسیاست بعمل می‌آمد .

ادبیات وتاریخ ونجوم وطب بیشتر طرف استقبال طبقات ممتازه بود. ولی‌ادبیات

دیگر آن روح مهیج ونشاط انگیز ویاحماسی ادب قبل از دوره مغل را نداشت. زیرا وحشت وفشار وفقر وظلم دوره مغل درنفوس افغانستان تاثیر منفی بجا گذاشته بود که مولود آن یاس وافسردگی ، تحقیر زندگی ودنیا وتوجه به‌عقبی بود، خرافات و اوهام، عقیده به‌جادو، نذر ونیاز، تعصب کورانه وزهد خشك هم میراث همان دوره بود، پس در دوره احیای مجددنیز آنروحیه منعکس میگردید، درنظم ونثر دری دل‌بر داشتن ازدنیا وتسلیم ورضا وصبر برشدایدوانقیاد وتملق بشکل پند واندرز ووعظ بیشتر جا میگرفت، نثر دری پرتکلف شد واستعاره و کنایه نامانوس وثقیل باطول وتفصیل وحشو وزواید معمول گردید واین مرض ادبی مخصوص افغانستان نی بلکه درایران وآسیای صغیر وهندوستان هم مستولی بود .

مکتب هرات نمایندگان مشهوری در ادبیات داشت که درزمان خود ممتاز بودند چون معین الدین حسین کاشفی واعظ درنثر دری ونورالدین عبدالرحمن جامی ومیر علیشیر نوائی درنظم . اولی درنثر آنروز اسلوب درخشانی داشت و دومی مقتدرترین شاعر ونویسنده دری عهد خودبود ، این‌مرد متصوف پیشوا ورهبر میرعلیشیرنوائی در ادب وتصوف بود، وآثار متعددی چون هفت اورنگ، سبحته الابرار، یوسف‌زلیخا، لیلا مجنون، خردنامه، نفحات الانس، سلامان وابسال، شرح ملا، بهارستان وغیره بیادگار گذاشت، جامی درسال ۱۴۹۵ بمرد. میر علیشیر نوائی که فی الواقع‌موسس ادبیات چغتائی وموثر مفید درزبان وادبیات آینده ترکی بود در راس ادب عصر خود قرار داشت، او ۲۹ ـ اثر درنظم ونثر زبان دری وترکی بنوشت، میر علیشیر که رفیق ووزیر سلطان حسین‌مرزا بود، اراضی وسیع داشت که‌حاصل روزانه‌آن ۷۵هزار دینار (دوازده ونیم هزار شهرخی) میشد، چون خانه اومرجع علما وهنروران‌افغانستان وماورالنهر و ترکستان وایران وآسیای صغیر بود، لهذا هرروزی پانزده هزار دینار بمصرف خانه او میرسید وبقیه عایداتش درنشر فرهنگ وتاسیس مدرسه وپل ورباط ونهر ومسجد وبقعه خیریه صرف میگردید، او ۳۰ سال دراین راه خدمت نمود و ۳۷۰ بقعه خیریه بساخت که هنوز آثار خرابه های آن در افغانستان پدیدار است. طوریکه خودمیر مینویسد دربرابر انجام امور جمهور هیچ مزد ومنتی ازهیچ طرف نمیگرفت وبرای آنکه به‌عسرت معاش دچار نشود، سلطان حسین مرزا امرکرد که بزراعت شخصی اشتغال ورزد. او درامور زراعت طبق‌شریعت رفتارمیکردونفع‌بسیاری میبرد ودرینجامیرچنین‌میگوید: «... ازعوایدآن نعمت‌بخود به‌اندك مایه پوشاك وخوراك میساختم و بقیه آن صرف امور خیریه وبنای بقاع مینمودم ...» مولانا لطیفی ومولانا بینائی وخواجه آصفی وامیر شیخم سهیلی نیز ازشعرای مشهور هرات‌اند .

تاریخ نویسی درافغانستان آن‌عهدنیز منکشف ترشد ونمایندگانی مشهور چون میرخوند وخوندمیر (مولفین تاریخ های روضته الصفا وحبیب السیر) داشت . خطاطی آنقدر پیش رفته بود که مثلا مولانا معروف کاتب در روزی ۱۵۰۰ بیت (مساوی ۱۵۰۰ سطر) باقلم خوش مینوشت. فن خوش نویسی و تذهیب وتجلید کتب پیشرفت کرده بود، این است که باکار وزحمت دانشمندان وعدهٔ بیشمار خطاطان ومذهبان وصحافان ونقاشان صدها کتاب وهزار ها نسخ خطی از پایتخت افغانستان در اطراف و اکناف منتشر میگردید و کتابخانه های قیمت داری در هرات بوجود می‌آمد، هنروران در تذهیب ونقاشی قلمدان همان اعتنائی نشان میدادند که در تذهیب وتجلید کتاب‌ارائه میکردند. خلاصه شعاع این مکتب ادبی افغانستان بود که از هرات تاایران وماورالنهر

در پهلوی این ادب وهنر «عرفان اسلامی» نیز در افغانستان تجدید حیات‌نمود، عرفان که قبل از دوره مغل جنبه‌های سرکش خودرا در تحت نفوذ فقها ودولت های مستبده از دست داده بود، درعهد مغل بکلی منحرف ومنحط ومنجر به‌ترك دنیا و انزوا گردید وجهان وزندگی منفور وقابل تحقیر شد، وعدهٔ هم شیادی وقلندری و مفت خواری را تصوف نامیدند، این طریقه دوام داشت تا درقرن چهاردهم صوفی مشهوری بنام خواجه بهاالدین محمد بن محمد بخارائی (متوفی در ۱۳۸۸) قیام نمود، او وسعت مشرب صوفیون سرکش قدیم را باشیوه جدید جمع کرد وشعار دادکه : خلوت در انجمن وسفر دروطن . باین معنی که او درعوض ترك دنیا اختلاط وآمیزش صوفی را دراجتماع پیش کشید وپاری بمردم را برزندگی شخصی صوفی مقدم شمرد. گرچه طریقه نقشبندیه خواجه بهاالدین (شاه نقشبند) در زیر شرایط محیط اجتماعی او درحد وسط بین طریقه «وحدت وجودی» عرفای قبل از دوره‌مغل وبین طریقه «وحدت شهودی» عرفای بعدی قرن هفدهم قرار داشت‌معهذا جنبهٔ عملی آن‌بیشتر بود. میتوان گفت‌نمونهٔ کامل پیروان این‌طریقه در افغانستان نورالدین عبدالرحمن‌جامی ومیرعلیشیر نوائی بود که آن‌یکی در لباس فقر وتقوا درنشر فرهنگ واخلاق حسن خدمت مینمود واین دیگری درزی امارت وریاست به تعمیم معارف کار میکرد .

این طریقه صوفیه نقشبندیه در افغانستان دوام داشت تا در اوایل قرن هفدهم مرددیگری ازاهل افغانستان (شیخ احمد مجددی) در هندوستان برخاست ومکتب جدیدی درتصوف نقشبندی باز کرد، این شیخ که معروف به‌امام مجدد الف ثانی سرهندی است وکتاب مکتوبات اومشهور است نظریه «وحدت وجودی» عرفای قبلی را باطل شمرد وگفت این‌نظر از مخالطات صوفیه و مانندهٔ مذهب سوفسطائیه است، واو نظریه جدید «وحدت شهودی» یعنی «همه ازوست» را درجای نظریه وحدت‌وجودی (همه اوست) گذاشت . ازآن بعد این طریقه جدید که در افغانستان هم نفوذ نمود، تصوف قدیم را درقالب ظواهر شرع در آورد وبه تدریج صوفیه افغانستان نیز درصف فقها قرار گرفتند. متوازی باسایر شئون اجتماعی صنعت وهنر افغانستان نیزدرعهد گورگانی منکشف بود، صنایع نساجی مخصوصا نساجی منقش وفلز کاری ومعماری باکاشیکاری ونقاشی وتذهیب وغیره پیش رفته بود، ودرجزء صنایع مستظرفه‌موسیقی هم مقام برجسته ئی داشت، استاد حسن نائی ازاستادان درجه اول موسیقی ومعاصر بامیر علیشیر بود، حتی خود میرهم در تالیف آهنگ های موسیقی مهارت داشت .

واما درنقاشی‌ورسامی افغانستان آنروز،سبکی جدید بوجودآمدکه بعدهابه «سبك چینی» معروف گردید گرچه عین سبك چینی نبود ولی ازهنر چین متاثر بود، چنانیکه این تاثیر قرن‌ها پیشترهم درنقاشی افغانستان بودائی مشهود بود، خصوصا که در عهد گورگانی روابط هنری وفرهنگی وسیاسی افغانستان باکشور چین تجدید شد، چنانیکه درسال ۱۴۱۹ هیئتی مرکب از نمایندگان شهرخ و شهزاده گان تیموری بریاست «شادی خواجه» نماینده شهرخ بدربار «امپراتوری مینگ» که ازقرن‌چهاردهم جای امپراتوری مغل‌را درچین گرفته بود، درپایتخت پیکنگ اعزام گردید. از جمله اعضای مهم این‌هیئت یکی هم خواجه غیاث الدین نقاش هراتی به‌حیث نماینده مرزا بایسنغر فرزند شهرخ است که تمام مناظر و مرایای صنعتی دربار پیکنگ را معاینه کرده وسفرنامه هیئت رانوشته است. سایر اعضای این هیئت عبارت بودند ازتاج الدین بدخشی نماینده شاه ملك امیرمحلی بدخشان و «جاتون او» نماینده سلطان احمد مرزا و «اردوان» و «ارغداق» وغیره. طبیعی است نقاشی که مثل غیاث الدین

به‌چین میرود وپنج ماه در دربارامپراتوراقامت میکند نقاشی های چنین کشور را نمیتواند ازنظر بیندازد ویاتاثیری راکه ازآن میگیرد دروطن خود فراموش کند. این هیئت که در ١٦ ذی القعده ۸۲۲ هجری (برابر باسال ۱۴۱۹ میلادی) ازشهر هرات به سمرقند واز آنجا به‌جانب چین حرکت کرده است وبعداز تقریبا یکسال سفر به پایتخت «خان بالیغ» (پیکنگ) رسیده وپنج ماه دردربار امپراتور توقف کرده است. درذیل هدیه‌هائی که این‌هیئت به‌امپراتور تقدیم کردیکی هم اسپی بود سیاه وپنج کلیان (چهار پا وپیشانی سفید) که امپراتور بسیار پسندید وروزی خود سوار شد، ولی اسپ سر کشی کرد وامپراتور درافتاد و متاثر شد وازهیئت اوصاف وامتیاز این اسپ بدلگام راپرسید. نماینده شهرخ فورا جواب دادکه چون این اسپ مخصوص سواری امیر تیمور گورگان بود، شهرخ خواست که در طویله امپراتور بماند. درهر حال هیئت در ایام توقف خود دربار وسپاه وشهر وجاه وجلال وجمال پیکنگ را بدقت مطالعه کرد، آنان در اردوی چین اسلحه ذیل را دیدند: ناخچ، دورباش، ژوبین، **حربه (تیغ دودمه)، خشت پولاد، تبرزین، نیزه، شمشیر وگرز درموزیك عسکری :** دهل، دمامه، سنج، نی‌وناقوس. دراطاق هیئت این اشیا بود: بالش اطلس وکمخواب، صندلی، منقل وآتش دان، دیگ ، کارد وقاشق. خوراك طبقه حاکمه وعالیه نیز به‌این قرار بود: گوشت گوسفند وقاز ومرغ، آرد، برنج، حلوا، عسل، سیر، پیاز، نمك، نقل و آش.

نقاشی افغانستان باتاثیری که از نقاشی چین داشت یکی از سبك های نفیس وقشنگ ومشهور مشرق زمین بود، نمایندگان هنری افغانستان دراین زمان چون استاد بهزاد ومیرعلی وسلطان محمد وسلطان علی‌دست‌کمی ازهنروران اروپای دوره رنسانس نداشتند. درمعماری افغانستان سبك نفیسی دراین دوره بمیان آمدکه باسبك های معماری چینی وهندی وعربی ومصر واسپانیا متفاوت ومستقل بود. امادراثر عوارض سیاسی ونظامی امروزبدون خرابه‌های‌مصلی ومیناره‌ها وقسمابقاع فروریخته‌در هرات نشانی ازآن معماری‌های زیباوفریبا نمانده است، تنها اثر زنده‌این معماری همان «مقبرهٔ مزارشریف» درولایت بلخ‌است که درسال ۱۴۸۰ درعهد سلطان حسین مرزا اعمار گردیده است : مردی بنام شمس الدین محمدکه خودش را به‌شیخ بایزید بسطامی صوفی معروف منتسب مینمود کتابی غیر موثوق به‌سلطان حسین نشان‌داد وگفت که در عهد سلطان سنجر سلجوقی (پادشاه افغانستان شمالی) تالیف گردیده وطبق تذکراین کتاب بایستی مزار امیرالمومنین علی بن ابی طالب درقریه «خواجه خیران» بلخ بوده باشد. چون صحت این روایت ازنظر تاریخ مشکوك بود، سلطان حسین وقتی که ازهرات به‌بلخ رفت قریه خواجه خیران راмورد تفحص قرار داد و گنبدی وقبری بالوحه سنگی دید، دراین لوحه سنگ عبارت ذیل رانوشته بودند: هذا قبر اسداله اخ رسول الله علی ولی‌الله . گرچه تاریخ چنین چیزی را تصدیق نمیکرد معهذا سلطان حسین امرکرد تابالای آن‌قبر عمارت موجود را بساختند وبازار برآوردند وحمامی بنیاد نهادند. سلطان «نهر شاهی» را براین مزار جدید الاحداث وقف کرد وسید تاج‌الدین حسن اندخوئی را به‌نقابت، وهمان شمس الدین محمد (شیخ زاده بسطامی) را به‌شیخی مزار معین کرد وکارکنانی هم برای موقوفات آن مقرر نمود. از آن بعد است که قریه خواجه خیران،نام «شهر مزار شریف» گرفت وبتدریج آبادتر شد وعوض بلخ قدیم مرکز ولایت گردید، دراین ضمن شیخ زاده بسطامی به‌آنچه میخواست رسید یعنی مقام روحانی حاصل کرد وهم تمول سرشاری ازنذر ونذور بدست آورد .

فصل یازدهم

تجزیه وانحطاط کشور در اثر نفوذ دولتهای خارجی
ومبارزه مردم افغانستان
(از قرن ۱٦ تاقرن ۱۸ میلادی)

از آغاز قرن شانزدهم حوادث سیاسی که در داخل افغانستان وممالك همجوار ان واقع شدهمه بهضرر اینکشور تمام گردید. در داخل ازشروع قرن شانزدهم (بعد ازمرگ سلطان حسین در ۱۵۰۵) دولت مرکزیت وقدرت اداری خودرا از دست داد و فیودالهای مقتدر محلی وتجزیه طلب ازهرگوشه وکنار قدعلم کردند ودر جدال با همدیگر شدند. درماورالنهر دولت شیبانی در ۱۵۰۰ ودرایران دولت صفوی در ۱۵۰۲ ودر هندوستان دولت بابری در ۱۵۲۵ تشکیل گردید. این دولتهای جدید الظهور از شمال وغرب وشرق افغانستان دست تجاوز دراز کردند وبالاخره مملکت را درسه حصه شمالی وغربی وشرقی تجزیه وتقسیم نمودند، دولت شیبانی در ولایات شمالی ودولت صفوی در ولایات غربی ودولت بابری درولایات شرقی افغانستان مسلط شدند واین مدت تسلط اجانب ازسال ۱۵۰٦ بهبعد تا ۱۷۰۸ و ۱۷۱٦ در ولایات غربی و تا ۱۷٤۷ در ولایات شرقی وشمالی کشور تقریبا دونیم قرن طول کشید.

درطی این زمان دولت سرتاسری افغانستان وجود نداشت، لهذا مرکزیت اقتصادی معدوم شد ومعارف عمومی ازبین رفت، فقدان وحدت سیاسی باادارمدولت های متخالف ومتخاصم خارجی، بنیان وحدت ملی افغانستان را چنان شگاف عظیمی داد که خطرانحلال ملت درکشور های همسایه پیش آمد. چون استیلا گران خارجی هریك کانونی مستقل در ماورالنهر وایران وهندوستان داشتند ولایات متصرفهایشان در افغانستان بشکل ولایات دور دست وتابعی اداره میشدکه فقط مالیه میپرداخت ومصارف حکام ونظامیان ایشان را تادیه میکرد، یعنی افغانستان باتحمل خساراتواردہ ازاین استیلاگران خارجی بدون از استحکامات نظامی ووسایل سوق الجیشی چیزی حاصل نکرد، بعلاوه خساره لشکرکشی های مخاصمانه اینسه دولت رابرضد همدیگر درخاك خود تحمل مینمود، در حالیکه تمدن و فرهنگ افغانستان روزبروز درسراشیبی انحطاط لغزیده میرفت وشهرهای بزرگ آن بشکل قصبهئی میدرامد، زیرا مراکز بزرگ علمی وسیاسی دربخارا وسمرقند واصفهان ودهلی قرار داشت نه درافغانستان تجزیه شده وتابع دول بیگانه. گرچه درشمال مغرب کشور شهر مشهد ازلحاظمذهبی طرف توجه دولت صفوی قرار داشت ودرشهر بلخ بعضی حکام ازبك ازاعمار مدرسه وتعلیم وتدریس خودداری نمینمود ویا دولت بابری درکابل وقندهار باغی یامسجدی میساخت مگر روی همرفته افغانستان تجزیه شده دیگر ازوحدت سیاسی وملی واز تمدن وفرهنگ قرن پانزدهم خود محروم شده بود. این انحطاط افغانستان از لحاظ سیاسی تاقرن هژدهم واز لحاظ فرهنگی واقتصادی تا قرن بیستم شدیدا محسوس بود ودر نتیجه کشور درخط سیر تکامل اجتماعی ازتمام ملل زنده ومتحرك جهان عقبتر ماند.

یکم

افغانستان ودولت شیبانی ماورالنهر

ازبک‌ها اصلا به قبایل نایمن وقبچاق منسوب اند وبعد ازآنکه برهبری ازبک خان امیر (اردوی مطلا) درقرن چهارده دیانت اسلام پذیرفتند، خویشتن را برای تمایز ازسایر قبایل بنام ازبک خواندند. ازبکها درقرن پانزدهم متحد گردیده ویک قسمت قبایل دیگر را مطیع خود ساختند واز سواحل ارال رو به‌جنوب حرکت کردند. این‌ها درحصص سفلی مجرای جیحون باچغتائی ها مختلط شده قوم مستقلی تشکیل نمودند، وهر قبیله‌ئی ازقرغز وقزاق وغیره راکه دربین خود ساکن یافتند درخود به تحلیل بردند وبتدریج بشکل یك قوت بزرگی درآمدند.

محمدخان شیبانی ازاحفاد جوجی پسر چنگیزخان ، مرد دلیر وموسسی بودکه خاندانش درسایبریا زمامدار بودند وخودش به‌حیث قاید مردم ازبك درقرن پانزدهم وارد ماورالنهر شد . اودرك میکرد که بعدازکشته شدن سلطان ابوسعید گورگانی (در جنگ آذربایجان درسال ۱٤٦٨) وزمامداری ۲۵ ساله سلطان احمد مرزا جانشین ابوسعید درماورالنهر ، بتدریج ماورالنهر ضعیف شده رفته واینك سلطان محمود جانشین سلطان احمد درماورالنهر فاقد توانائي اداره کشور است. خصوصاً که‌دولت گورگانی افغانستان نیز دچار جنگهای شهزادگان بوده فرصت حمایت ودفاع از ماورالنهر ندارد. در چنین فرصتی سلطان محمود مرزا درسال ۱۵۰۰ بمرد وپسران سه‌گانه او برسر جانشینی پدر به‌گردن همدیگر افتادند. این‌است که‌محمد خان‌شیبانی باقوت تازه دم ازبك قیام کرده ماورالنهر را ازمدعیان تاج وتخت تصفیه وخود در سال ۱۵۰۰ پادشاهی شیبانی را اعلام نبود .

چهارسال بعدعین این‌واقعه در افغانستان رخ داد وبعد ازمرگ سلطان حسین مرزا آتش نفاق بین شهزادگان گورگانی مشتعل شد ومحمدخان شیبانی عملیهٔ ماورالنهر را در افغانستان شمالی وغربی تجدید نمود. این است که درسال ۱۵۰٦ ولایت بلخ و در ۷-۱۵۰ اندخوی ومروچاق فتح وبعداز جنگ بادغیس، هرات ومرو ومشهد وقاین تسخیر، ودولت گورگانی افغانستان منقرض گردید. گرچه شیبانی بواسطه اعزام عبیداله سلطان درقندهار توانست شهر قندهار را فتح ومرزا ناصر برادر بابر راکه تازه درسال ۱۵۰۸ حاکم قندهار شده بود منهزم نماید مگرمجال‌توقف نداشت وقندهار را به‌محمد مقیم پسرامیر ذوالنون حاکم سابق قندهار ورقیب بابر مرزا داد وخود به‌هرات ومرو برگشت. امیر سلطان علی ارغون حاکم سیستان هم کتبا اظهار اطاعت نمود. گرگان ایران هم در ۱۵۰۸ فتح شد. محمدخان شیبانی تا ۱۵۱۰ در مدت ده‌سال سلطنت خود سمرقند وتاشکند وتمام ماورالنهر را از زمامداران تیموری چون بابر مرزای مشهور واخلاف سلطان محمود مرزا، وهمچنین ولایات بلخ وفاریاب وبادغیس وهرات ومرو ومشهد وقاین وکلات را ازشهزادگان وحکام و سلطانان گورگانی افغانستان (بدیع الزمان ومظفر حسین) ودامغان وجرجان ایران را تسخیر نمود. اما درلشکر کشی هائی که درگرم سیر وزمین داور وقندهار نمود به سبب مقاومت جدی مردم هزاره وتکودری موفقیت محکمی بدست نیاورد. محمد خان

شیبانی حکومت هرات را بجان وفا مرزا، وزارت هرات را به‌خواجه ابوالوفا، حکومت بلخ‌را به‌خرمشاه تیمرزی، حکومت مشهدرا به‌سید هادی خواجه، حکومت سمرقندرا به‌محمد تیمور سلطان، وحکومت بخارا را به‌عبیداله سلطان (پسران خود) داد.

محمدخان شیبانی مکررا قوای دست قبچاق راهم شکست داد ولی بارآخر در سال ۱۵۰۹ درجنگ باقاسم سلطان فر ن روای دشت قبچاق شکست سختی خورد وافسران بسیاری ازدست داد. محمدخان که درسال ۱۵۱۰ بعد ازشکست درگرمسیر وزمین داور به‌هرات برگشته بود همینکه شنید دولت صفوی قوت گرفته وبه عزم تسخیر افغانستان سوقیات نموده است، پایتخت هرات را ترك گفته وبه جانب مرو حرکت نمود. اسمعیل شاه صفوی که‌طوس ومشهد وسرخس را گرفته بود بمرو شتافت ودر جنگی که‌بین او ومحمد شیبانی درحوالی قریه طاهرآباد مرو واقع شد سپاه شیبانی درهم شکست وقسما درمحوطه‌ئی محصور گردید، درطی این جنگ محوطه، صفوی غلبه کرد وشیبانی بفرار مجبور شد، ولی محمد خان شیبانی درحین زدوخورد درزیر پای سپاهیان فراری خود گیر آمده وکشته گردید ومرو ازطرف‌دولت صفوی فتح شد وعجالتا ولایات هرات، میمنه، فاریاب، جوزجان وبلخ بدست صفوی افتاد، ومرزا سلطان اویس والی بدخشان هم اظهار اطاعت نمود. خواجه کمال‌الدین محمود سفیر صفوی از طرف اخلاف محمد شیبانی (تیمور سلطان زمامدار سمرقند، عبیداله فرمان فرمای بخارا، وجانی بیك حاکم کرمینه) پذیره شده ومتعهد گردیدند که‌در ولایات جنوبی جیحون دعوی نداشته باشند، اما البته این تعهد موقتی بود و تاقرن هژدهم حکومت ازبکی ماورالنهر در افغانستان شمالی بشکل خود مختاری باقیماند.

محمدخان شیبانی مردادیب بود ودرترکی شعر میسرائید ونصاب ترکی رابرای قاضی اختیارالدین هروی منظوم نمود، این‌شخص درطی جنگهای عدیده وباتحمل شکست ها دولت ازبکی‌را درماورالنهر تاسیس نمود. دولت شیبانی از ۱۵۰۰تا ۱۵۹۹ مدت صد سال طول کشید ودوازده نفر پادشاهان ازبکی حکومت نمودند، سمرقند پایتخت دولت شیبانی بود وگاهی شهر بخارا بر سمرقند پیشی میگرفت. درخوارزم نیز یك دولت مستقل ازبکی درسال ۱۵۱۵ تاسیس یافت که تابسط نفوذ دولت زاری روس درقرن نزدهم (۱۸۷۲) باقیماند. جانشین دولت شیبانی هم دولت جنیدی استرا خانی گردید که باوصلت زنانه باخاندان شیبانی متصل شده بود، عمر دولت جانشین دراز تربود و۱۸٦ سال را دربر گرفت (از ۱۵۹۹ تا ۱۷۸۵) درطول این مدت دوازده نفر دیگر سلطنت کردند. بعضی از اینان به‌ادب وتعمیرات توجه کرده وشهر بخارا را آبادتر ساختند وهم دربلخ به‌اعمار مدرسه پرداختند. مگر تاخت وتاز ایشان درهر کنج وکنار مملکت وزد وخوردی که بادولت های صفوی ایران وبابری هندوستان در افغانستان داشتند نه‌اینکه سیر تکاملی کشور را متوقف میساخت بلکه برویرانی عمارات وخرابی زراعت واقتصاد می‌افزود وفرهنگ را به‌انحطاط سوق میداد، ازنظر اداره هم ولایات شمالی هندوکش درخان نشین های کوچکی منقسم میگردید که با استقلال داخلی فقط اطاعتی بمرکز بلخ نشان میدادند ومالیاتی تادیه میکردند. مرکز بلخ هم نظر به‌زمان، روش‌های جداگانه در پیش میگرفت، وگردولت های شیبانی و جنیدی درسمرقند وبخارا دارای قوت مرکزی میبودند، این‌ها نیز به‌ایشان اطاعتی

نشان میدادند؛ والا طبل خودمختاری واستقلال میکوفتند. مثلا ولی محمدخان جنیدی که خودازسال ۱۵۹۸ حکمران بلخ بودتا ۱۶۰۵ ، همچنین ندرمحمد خان، سبحان قلیخان وعبداله خان جنیدی ،که هریك قبل ازجلوس به‌مسند خانی، دربلخ حاکم و متمرکز ومستقل بودند .

ولایت بدخشان بیشتر از بلخ توسط امرای محلی ویا امرای باقیماندهٔ خاندان گورگانی، استقلال داخلی خودرا حفظ مینمودند چنانیکه ولایات کابل وزابل وقندهار وپشاور این کاررا میکردند البته بیشتر توسط امرای گورگانی، تاوقتیکه بابر شاه‌هند راگرفت ومستقیما این ولایات راتحت اداره بابری قرار داد .

درهرحال حکومت ازبکی درشمال کشور گاهی بغرض تحکیم وتوسیع نفوذ در سایر ولایات افغانستان میتاختند وگاهی بمدافعه ازبلخ مجبور میشدند. چنانیکه بعد ازمرگ محمدخان شیبانی، بازعبیداله سلطان وجانی بیگ‌خان درسال ۱۵۱۲ به‌هرات عسکر کشیدند و به‌جنگ حصار پرداختند، هرات دوماه دفاع نمود ودر طی این‌زمان بین سرداران ازبك اختلافاتی پیدا شده جانی بیگ بمنطقه حکمرانی خود «کرمینه» مراجعت کرد وعبیداله به‌مرغاب رفت. درعوض تیمور سلطان باعبیداله متفقا به‌هرات حمله نمودند وحاکم وافسران دولت صفوی به‌ایران فرار کردند، زیرا مردم هرات از ظلم وتعصب مذهبی آنان متنفر بودند. عبیداله داخل هرات شد وبامردم بسیاربامدارا پیش آمد، هراتیان دونفر واعظ وموذن صفوی راکه درهرات باقیمانده بودند بکشتند، وعبیداله به‌شهر مشهد عسکر کشید وگرفت. دولت صفوی نیز بغرض جنگ پیش آمد ولی تیمور سلطان ازهرات وعبیداله از مشهد به‌ماورالنهر عقب کشیدند. مردم بلخ نیز مثل هرات برضد دولت صفوی برخاستند وکمال الدین محمود حاکم صفوی را اخراج کردند تا در کشم بدخشان به پناه بابری گورگانی رفت. مناسبات بابرباشاه اسمعیل صفوی بسیار دوستانه بود، چنانچه اسمعیل صفوی درجنگ مرو خواهربابر را جزء اسرای مرو گرفته وبااحترام نزد بابر فرستاده بود و هم درجنگهای بابر بر ضد ازبك ها کمك‌های نظامی داده بود. وقتیکه عبیداله وتیمور به‌ماورالنهر عقب نشستند کمال الدین محمود ازکشم به‌بلخ برگشت ولی مردم اورا به‌شهر نگذاشتند، اوبه‌قصد ایران حرکت کرد اما درحد «بلچراغ» ازطرف ادهم سرکرده گرزیوان کشته شد .

درسال ۱۵۲۰ عبیداله باردیگر از ماورالنهر به‌هرات حمله کرد ولی بعد از دوازده روز جنگ بدون اخذ نتیجه مراجعت نمود. دولت شیبانی بعداز مرگ اسمعیل صفوی حمله خودرا درهرات تکرار نمود اما بازنتیجه نگرفت. چون این حملات بیشتر شکل یغما و چپاول داشت اسباب ویرانی وبربادی ملك ومردم میگردید. شیبانی های بلخ بعد ازسال ۱۵٤۵ بکامران مرزا برادر ورقیب همایون مرزا کمك نظامی مینمودند تابغلان رابگرفت وبه‌تسخیر بدخشان پرداخت. همایون که‌ازاین حرکت شیبانی بر آشفته بود ازکابل به‌بدخشان رفت وکامران را مغلوب وعفو کرد وخود پسانتر ازکابل به‌جنگ شیبانی های بلخ عسکر کشید، ولی درمقابل قوای شیبانی کاری انجام داده نتوانست وبکابل برگشت. عبداله ثانی پادشاه شیبانی دراواخر قرن شانزدهم شدید ترین هجوم خودش را در افغانستان شمالی عملی نموده درسال ۱۵۹۷ بعلاوه ولایت بلخ ولایات تخارستان وبدخشان راگرفت وولایات هرات واسفزار ونیشاپور ومشهد

وتون وطبس را تاختتاز کرد، اماشاه عباس صفوی قوای ازبك را درنواحی هرات درهم شکست. به‌همین سبب بودکه صفوی ها در راه حمله ازبك‌ها دربعضی حصص ولایت هرات به‌تعمیر معسکر های دفاعی پرداختند .

دولت - بدی ازبك ماورالنهر که ازفتح ولایات شمال مغربی افغانستان مایوس شد در عوض . یت قندهار را هدف قرار داد ودرقرن هفدهم (بین سالهای ۱٦٤۰ و ۱٦٤۲) باسوقیات نظامی قندهار رامسخر کرد، اماقندهار که درسر راهٔ تجارتی و ترانزیتی هندوستان وایران وماورالنهر قرار داشت آنقدر مهم بودکه دولت صفوی ایران ودولت بابری هندوستان درسر تصرف آن ازهیچ‌گونه مساعی‌دریغ نمیورزیدند، ودولت دور دست ازبك ازتصرف دائمی آن‌عاجز بود، پس شام جهان هندی عجله‌کرد وقندهار را بازور سپاه ازدست قوای ازبك بیرون کشید. عباس ثانی صفوی نگذاشت وبادولت جنیدی ماورالنهر روابط حسنه برقرار کرد ودرسال ۱٦٤۸ مجددا قندهار را اشغال کرد، ودولت هند ازآن بعد هرقدر کوشید به‌قندهار دست نیافت .

دولت ازبك که بعداز تصرف بلخ درعهد عبداله خان ثانی ولایت بدخشان را درسال ۱۵۸۳ تحت نفوذ خودقرار داده ومرزا شاهرخ حاکم بدخشان رابفرار در هندوستان ودربار اکبر جلال الدین مجبور نموده، وهم بااکبر توسط نامه وسفیری ارتباط دوستانه برقرار کرده بود درسال ۱٦۲٤ سوفیاتی بکابل نمود، ولی بدون اخذ نتیجه مراجعت کردند. درعوض دولت هند درسال ۱٦٤۰ درصدد سوقیات بولایات شمالی افغانستان شد، شهزاده مرادبخش با اردوی مرکب از پنجاه هزارنفر عسکر ویکهزار وهفتصد افسر ودوهزار تفنگدار بجانب بلخ حرکت کرد، ومتعاقبا اورنگ زیب مشهور برادر مرادبخش قوت الظهر اوشد. ندر محمدخان حاکم بلخ با پسرانش سبحان قلیخان وبهرامشاه وقتلغ محمد، بلخ راتخلیه کرده به‌اندخوی و بخارا وایران بغرض استمداد رفتند. بلخ باخانواده حکمران وهفت ملیون دارائی‌شان بدست قوای مرادبخش افتاد وحکام اودر بلخ وبدخشان ومیمنه وشبرغان اعزام‌گردید. متعاقبا ندرمحمد خان وپسرانش باقوای امدادی ماورالنهر برگشته‌وبه جنگهای‌ناگهانی پرداختند. این جنگها آنقدر طول کشید که‌سپاه هندی خسته وکوفته گردید وزمستان نزدیك شد. اورنگ زیب ضعف قشون خودرا احساس کرد وخطررا نزدیك دید، لهذا به‌مصالحه تن‌داد وولایات بلخ وبدخشان را بدولت ازبك گذاشت وخود بکابل مراجعت کرد وبقول مرتضی حسین بلگرامی (حدیقته الاقالیم) بیست ملیون روپیه هندی‌مصرف این سفربری شده بود درحالیکه مالیات سالانه آنروز بلخ وبدخشان وخود ماورالنهر دوازده ملیون روپیه خام مساوی سه‌ملیون روپیه هندی میشد .

ازاین بعد تسلط دولت های ازبکی ماورالنهر در ولایت شمالی افغانستان از دستبرد دولت های هند وایران محفوظ ماند. ولی بتدریج ضعف دولت مرکزی ازبك درسمرقند وبخارا ومستحکم شدن ملوك الطوایفی درماورالنهر (خوقند وفرغانه و بخارا وسمرقند وغیره) نفوذ آنانرا درافغانستان شمالی هم محدود نگهداشت . ولایات خلم، بلخ، جوزجان، فاریاب وغیره شکل ملوك الطوایفی مستقل ونیمه مستقل پیدا کرد وبسته‌گی آنها بمرکز واطاعت به دولت های ازبکی ماورالنهر برای نام باقیم د. روی همرفته ازآغاز قرن هفدهم (۱٦۰۵) به‌بعد تااوسط قرن هجدهم (۱۷٤۹) بتدریج دولت جنیدی ازبکی بخارا وماورالنهر درسراشیبی ملوك الطوایفی لغزیده میرفت تا

جائیکه تمام مناطق قلمرو او درتحت امرخانها وبیگ های هرمنطقه شکل خود مختاری به‌خود گرفته ومحض برای نام تابع پادشاه مرکزی شمرده میشدند. این ضعف و تنزل دولت ازبك منحصر به‌ماورالنهر نبود بلکه درخوارزم حالتی بدتر از ماورالنهر داشت، دراواخر قرن هفدهم واوایل قرن هجدهم درمدت کمتر از چهل سال ده‌نفر پادشاه آمد ورفت وهرکدام ازآنها یاخلع ویاکشته شدند. بهرصورت هرقدر که‌ضعف دولت مرکزی ازبك بیشتر میشد حکومت ازبکی بلخ مستقل‌تر میگردید، این استقلال ولایتی که قوت الظهر خارجی نداشت طبعا بتدریج دراجتماع ولایت می‌آمیخت وچون دردین ومذهب نیز وحدت داشتند اینك درسایه ازدواج واختلاط درمنافع هم مشترك گردیدند، ومردمان ازبك که در ابتدا به‌صفت گروه های مهاجم درولایات بلخ وجوزجان وفاریاب ومیمنه وتخار وغیره فرود آمده بودند بمرورزمان حیثیت مردمان محلی پیدا کردند زیرا ایشان دیگر مهاجرین زودگذر نبوده‌بلکه هموطن دایمی مردم محلی‌بشمار میرفتند.

امرای ازبکی بلخ گرچه توانائی آنرا نداشتند که ولایات شرقی وغربی کشوررا از سلطه رقبای صفوی وبابری نجات دهند ولی توانستند که زبان وادب وفرهنگ دری افغانستان را پذیرائی نمایند وخود رکنی ازارکان ملت افغانستان قرار گیرند، این حقیقت وقتی خوبتر تبارز کرد که دولت ابدالی افغانستان در قندهار تشکیل شد و همینکه در ۱۷۴۹ نماینده این دولت (شاه‌ولیخان) در ولایات شمالی کشور رسیدتمام حکومت های محلی وازبکی ازمیمنه تابلخ وخلم مثل ولایات بدخشان وکابلستان و تخارستان وزابلستان وپشاور وغیره یکسان وبدون آنکه بینی کسی خون شودبدولت مرکزی قندهار ضم شده وبعدا درتمام جنگهای ملی دربرابر تجاوز کاران خارجی با سایر مردم کشور یکسان شرکت کردند .

دوم

افغانستان ودولت صفوی ایران

در آغاز قرن شانزدهم درکشور ایران دولت جدیدی بمیان آمدکه در راس آن یك خاندان صوفی وروحانی قرار داشت، این دولت تانصف اول قرن هجده‌هم عمر نمود وموسس آن درسال ۱۵۰۲ــ اسمعیل صفوی بود، این شخص مذهب امامیه را در ایران رسمی ساخت وفرمان داد تادر قلمرو اوخطبه بنام ائمه‌اثنا عشر خوانده شود واقامت نماز وروزه وعبادات اسلامی بطریقهٔ مذهب امامیه بعمل آید، بعلاوه امر کردکه مخالفین این مذهب اعم از سنی وخوارج باضرب «غازیان» وسپاه برانداخته شود، این حکم شاه اسمعیل آتش نفاق های مذهبی راکه ازقرن ها ریشه گرفته‌بود مشتعل تر ساخت ومردم بسیاری ازپیروان طریقه تسنن وخوارج ایران مجبور بفرار گردیدند ، درجنگهائی که ازعهد سلطان سلیم عثمانی به‌بعد باایران واقع شد بیشتر جنبهٔ تعصبات مذهبی مورد استفاده قرارگرفت وبعدها دول استعماری اروپا درآسیای وسطی ازاین اختلافات مذهبی دول سنی مذهب وشیعه مذهب استفاده های بسیاری نمودند. همچنین عرفای اسلامی ایران‌هم باخانقاهای خود سرکوب وویران گردیدند و دانشمندان اغلب به‌هندوستان هجرت نمودند ودیگر در دورهٔ دولت صفویه علما و شعرای نامداری مثل گذشته درایران پیدا نشد، درعوض عقیده بجادو واستخاره و خرافات تقویت گردید ، شاه عباس خود ازاصفهان پیاده تامشهد بزیارت برفت چون مذهب شیعه در حالت مد بود قدرت نامحدودی بروحانیون این مذهب بخشید، لهذا علوم دینی جای علوم طبیعی وریاضی وحتی ادب راگرفت ومراسم سوگواری احیاشد، زبان ترکی نیز در دوره دولت صوفیه درایران مروج گردید، درهمان اوایل این دولت ، طرفداران شاه اسمعیل که‌کلاه ترکی سرخ میپوشیدند موسوم به «قزلباش» گردیدند وبعدها طرفداران قبیلوی شاه عباس به زبان ترکی «شاهسون» خوانده شدند.

دولت صفوی باچنین قوائی که‌متهیج ازاحساسات مذهبی بود به‌سهولت‌توانست ایران رابار دیگر وحدت سیاسی بخشد ومتجاوزین خارجی را ازآن دور نگهدارد. بعلاوه دولت صفوی برعکس انحطاط علمی ایران توجه نمود تاهنر های زیبا به‌پیروی از مکتب هنری هرات سر برکشد. اسمعیل صفوی که دولت صوفیه را اساس گذاشت عراق عجم وفارس ورستمدار وغیره رابگرفت ومخالفین مقاوم خودرا بعضا در آتش سوخت وبعضا مثل مرغی در قفس آهنین محبوس نمود. اوباچنین روشی درهشت سال مرکزیت دولت ایران را تامین کرد وبغداد رابگرفت ودرسال ۱۵۱۰ متوجه افغانستان شد. شاه اسمعیل طوس ومشهد وسرخس راگرفته ومحمد شیبانی خان را باسپاهش درمرو شکست داده وکله منارهائی ازکشته شدگان برپا نمود. آنگاه قشون اسمعیل به‌هرات آمد، اشراف شهر قبلا تسلیم شده بودند ودر مسجد جامع منشور فتح صفوی قرائت شد، امر پادشاه دراین جا از طرف حافظ زین‌الدین هراتی نقض شد وحفظ لب بطعن خلفا ومخالفین امیرالمومنین علی ابن ابی طالب نگشود، لهذا افسران اسمعیل که از تعصب مذهبی میلرزیدند حافظ را درهمان مسجدبکشتند،

مردم هرات متنفر ومتفرق شدند. اما اسمعیل خود به‌هرات امد وبامردم سلوك‌مدبرانه نمود. اوامر کردکه آینده درمنابر فقط بتذکار نام وفضایل ائمه اثنا عشر اکتفا شود، همچنین اوآن اشراف درباری خودرا که‌خلاف مذهب شراب نوشیده بودند اعدام نمود.

ازآن پس شاه صفوی بولایات میمنه وفاریاب کشید وحکومات آنجا را بابلخ و اندخوی وجوزجان وغرجستان زیرنظارت بیرم‌بیگ گذاشت وحکومت سلطان اویس حاکم بدخشان را تصدیق نمود. چون بعد ازمرگ محمدخان شیبانی، حکام ازبکی افغانستان شمالی را تخلیه‌کرده ودر ماورالنهر عقب نشسته بودند، شاه اسمعیل به بابر مرزای گورگانی (که قبلا درسال ۱۵۱۱ باسپاه زابل واتفاق بدخشان وحصار شادمان را ازسپاه ازبك باختلان وقندز وبغلان گرفته بود)امداد نظامی نمودتا ماورالنهر را ازحکومت ازبك بگیرد. بابرموقتا توانست چنین کند وبر ماورالنهر مسلط شود ولی همینکه اخلاف محمدخان شیبانی درسمرقند وبخارا وکرمینه خودرا جمع کردند، درسال ۱۵۱۲ بابر را مغلوب وقشون امدادی صفوی را معدوم نمودند، ودر همین سال بوپای سلطان برادر جانی بیك به‌بلخ آمد وتیمور سلطان به‌هرات وعبیداله به‌مشهد داخل شدند. مردم که ازظلم وتعصب مذهبی صفوی کوفته خاطر شده بودند در افغانستان بیشتر طرف دولت ازبکی را درمقابل دولت صفوی التزام نمودند. این است‌که در بلخ حاکم ازبك راپذیرفتند وحاکم صفوی را (کمال الدین محمود) مجبور بفرار کرده وبالاخره بکشتند. درهرات نیز ازتیمور سلطان پذیره کردند ودو نفر واعظ وموذن صفوی رابه خون حافظ زین‌الدین بکشتند. بعداز آنکه سپاه صفوی‌مجددا به‌هرات آمد وتیمور سلطان وعبیداله ازهرات ومشهد به ماورالنهر عقب کشیدند — ابوالقاسم بخشی وخواجه شهاب الدین غوری وقاسم کرخی وامیر نظام الدین و عبدالقادر وغیره برضد استیلای صفوی برخاستند ودر صدد اشغال شهر هرات‌شدند اما سپاه صفوی آنقدر قوی بودکه مشهد وهرات را بگرفت وشورشیان را باکشتار شهاب الدین غوری وقاسم کرخی وسه صدنفر دیگر سرکوب نمود.

شاه اسمعیل که خود درمشهد بود دیو سلطان وامیر سلطان را باقشونی بسر کوبی ولایات شمالی افغانستان سوق نمود، مردم اندخوی برهبری قرابقال جلوسپاه صفوی راگرفته وبعد از یکهفته جنگ مغلوب شدند، قوماندان صفوی بعد از غلبه اندخوی راتاراج ونفوس آنجا را (زن ،مرد وطفل) کشتار دسته جمعی نمود، وشبرغان وبلخ تسلیم شد. دراین وقت شجاع بیگ ذوالنون والی سابق قندهار که درمحبس ارگ هرات بود ازمحبس بطرف قندهار فرار کرد واسمعیل صفوی حکم نمودکه هرجا کسیرا ازسپاه خراسان (افغانستان) یابند ازدم شمشیر بگذرانند. افسران صفوی در هرات دست به‌این کار زدند ومردم بسیاری را از زن‌ومرد بکشتند وتاراج کردند، همچنین شهرخ افشار باسپاهی درقندهار اعزام گردید تاقندهار را مسخر وشجاع بیگ را معدوم نماید. این‌سپاه باجنگهائی‌که نمود ازفتح قندهار عاجز آمد ودرعوض به‌مستونگ بلوچستان — بغرض سرکوبی شجاع بیگ کشید، اما شجاع بیگ بدست نیامد ومردم بیگناه مستونگ کشتار وتاراج شدند، عجالتا سپاه صفوی به‌ایران بر گشت واسمعیل ازمشهد به‌تبریز پایتخت خود رفت.

این عسکر کشی های دولت صفوی ودولت شیبانی بزراعت ولایات شمالی و غربی افغانستان صدمه سختی زد ودرسال ۱۵۱۲ قحطی بزرگ افتاد مخصوصا درشهر

هرات. درسال ۱۵۱٤ مردم غرجستان وچقچران بقیادت محمدزمان مرزا وامیر اردوشاه برضد دولت صفوی قیام کردند ولی بجائی نرسید در حالیکه اسمعیل یکسال بیشتر درجنگ آذربایجان مغلوب سلطان سلیم عثمانی شده وتبریز پایتخت کشور رانیز از دست داده بود. اسمعیل که ازاین بعد بر ولایات شمال مع بی افغانستان ـ مشهد و نیشاپور وهرات وغیره ـ مسلط بود درسال ۱۵۱۵ حکومت این ولایات را بنام «خراسان» به‌پسر وولیعهد خود طهماسب مرزا داد واوبا وزیر خراسان شیخ مجدالدین کرمانی در شهر هرات متمرکز گردید اما بعد ازآنکه عبیداله سلطان شیبانی درسال ۱۵۲۰ یك حمله مکرر وبی نتیجه به‌هرات نمود اسمعیل صفوی حکومت هرات را به‌پسر دیگر خود «سام مرزا» داد. زیرا امیرخان کارگذار طهماسب مرزا درهرات دست ظلم دراز کرده و بغرض تحصیل پول ومال، مردم راسرشماری کرده ومبلغ گزافی برآنها حواله نموده بود، شاه اسمعیل صفوی شهر مشهد رابوسطه مزار ثامن الائمه مرکز اداری ولایت خراسان ومرکز مذهبی کشور ایران قرار داد وتوجه کامل مردم ایران رابه‌حفظ وتقدیس آن متوجه نمود، خصوصا که‌بعدها مقامات مذهبی نجف وکربلا از دست‌دولت ایران برآمد وتمام توجه مردم ایران منحصر به‌مشهد گردید. شاه اسمعیل در۱۵۲۲ گرجستان رافتح کرد ودر سال ۱۵۲٤ ازجهان گذشت .

شاه طهماسب پسر وجانشین اسمعیل (سلطنت او ازسال ۱۵۲٤ تا ۱۵۷٦) قزوین را عوض تبریز پایتخت قرار داد وبعداز مرگ اسمعیل حمله دولت ازبك را درهرات جلوگیری نمود وباحملات دولت عثمانی دچار گردید . سلیمان قانونی پادشاه عثمانی درسال ۱۵۲۳ بین‌النهرین وآذربایجان را فتح کرد ودوباره تاسلطانیه پیش‌آمد وبرگشت تادر ۱۵۵٤ بین ایران وعثمانی مصالحه برقرار گردید. طهماسب بعداز مغلوبیت همایونشاه بابری ازشیر شاه سوری در هندوستان (۱۵٤۰) اورا درهرات پذیرائی و در ایران قبول نمود . پذیرائی‌همایون درهرات‌طبق فرمان‌طهماسب بحساب افغانستان بعمل آمد، دراین منشور گفته شده بودکه : ۵۰۰ سوار اشراف ازهرات همایون را درعرض راه استقبال کند ویکصد اسپ بایراق طلائی از طرف طهماسب و ۳۰ـ اسپ بالگام زربفت وزین منقش لاجوردی ازطرف امیرخان حاکم هرات پیش کش نماید وجل این اسپان مخمل زرد وسرخ باشد، بعلاوه کمربند وخنجر جواهر نشان اسمعیل صفوی، چهارصد توپ‌مخمل واطلس فرنگی،پنجاه جامه، قالیچه مخمل دوخوابهٔ طلاباف، نمد تکیهٔ کرك استراتلس، سه قالین دوازده زرعی، دوازده خیمه قرمزی وسفید بنام طهماسب پنجاه خیمه باقالین های چهل ـ بیست ـ دوازده‌زرعی، صد اشتر، پنجاه طبق چینی ازطرف حاکم هرات تقدیم شود. خوراکه مجلس همایون شاه هم مرکب باشد از روزانه پنجصد غوری و در مهمانیها ۱۵۰۰ غوری طعامهای رنگارنگ در طبق نقره‌ئین ولنگری های طلائی وچینی باسر پوشهای طلائی ونقره‌ئی، نمك‌دانهای مرصع، نانهای خمیرشده باشیر وروغن وخاشخاش درسنی های‌خطائی معطر باگلاب وعنبر ومشك، شربت آب لیموی گلاب‌دار، مربای سیب ، تربوز وانگور، مفرحات وحلوا وفالوده ، ودسترخوان ها همه قلم کارباشد. جیب خرج افراد معیت همایون شاه روزانه فینفر دوتومان وازخود او دوهزارتومان (یك تومان مساوی ده مسکوك نقرئین رایج آنوقت) داده شود، روزهای شکار باز وچرخ وشاهین‌بکارانداخته شودودرمجلس همایونشاه سرایندگان ونوازندگان هراتی چون حافظ صابر، حافظ

دوست، قاسم قانونی، استاد شاه محمد نائی واستاد یوسف کمانچه حاضر باشد، درروز ورود همایونشاه درشهر هرات ۳۰ هزار سواره وپیاده ازاو استقبال کند، بازار ها تزئین وطاق ها نصب وحمامها سفید ومعطر شود، کلانتر حسین هراتی روز نامچه این وقایع را باصورت مذاکراتی که درمجلس همایونشاه بعمل می‌آید بنویسد وبه‌اصفهان ببرد (صفحه ۳٤٦ ــ حدیقته الاقالیم طبع نولکشور هند) . ازاین نوشته مصرف گزاف دربار این دوره آشکار میگردد ونشان میدهد که مردم تحت چه‌استثماری قرار داشته‌اند تاطبقه حاکمه راچنین مرفه نگهدارند .

طهماسب در ۱۵٤٤ باده هزار عسکر همایونشاه راکمك نمود که به‌افغانستان برگردد وقندهار وزابل وکابل را از برادران مخالف خود باز ستاند بشرطیکه همایون قندهار را به‌شهزاده مراد صفوی بگذارد. همایون آمد وقندهار را ازمرزا عسکرِبابری بگرفت وبه مراد مرزای صفوی که باوی آمده بود بداد وخود بکابل آمد و مستقرشد. اما مرادمرزا بزودی درقندهار بمرد وهمایون ازکابل برفت وبوداغ خان نائیب مراد مرزا را به‌ایران فرستاد وخود قندهار را بگرفت وبحاکم خود بیرام خان سپرد وخود بکابل برگشت. اما طهماسب در ۱۵۳٦ مجددا عسکر سوق کرده قندهار را که این وقت در دست کامران مرزای بابری بودبگرفت. بعداز کمی کامران برگشت وقندهار را ازدست حاکم صفوی مسترد نمود، وشاه طهماسب در ۱۵۵٦ باردیگر قندهار را تسخیر نمود.

شاه طهماسب نمایندگان تجارتی کمپنی شرقی انگلیسی راکه در ۱۵٦۱ برای تاسیس تجارت خانه درایران آمده وپیامهای‌الیزابت ملکه انگلستان راهم آورده بود، بنام عیسوی وکافر ردکرد وخود در ۱۵۷٦ توسط یکی اززنان حرمش مسموم گردید وبمرد. جانشینان طهماسب تاسال ۱۵۷۷ هردو نفر «حیدر واسمعیل دوم» یکی پی دیگری بدون آنکه کاری انجام داده باشند بدست امرای درباری کشته شدند وسلطنت به‌پسر دیگر طهماسب «محمد خدا بنده» رسید، ولی اوگرفتار حملات دولت عثمانی بود. فرزندش عباس درسال ۱۵۸۷ سلطنت خودش را اعلان کرد وتا ۱٦۳۹ حکمرانی کرد . شاه عباس چون با پیش قدمی نظامی دولت عثمانی مقابل شد ولایات تبریز ، شیروان، گرجستان ولرستان را در ۱۵۸۸ ضایع کرد، اما برعکس توانست قوای مهاجم دولت ازبکی ماورالنهر را در ۱۵۹۷ درجوار هرات بشکنند .

چون دولت توانائی مقابله را بادولت عثمانی نداشت وهم دولت عثمانی در اروپا وسواحل مدیترانه اسباب تشویش وهراس دول توسعه طلب را فراهم کرده بود لهذا افسران انگلیسی که درجامه اهل تجارت ووابستهٔ برادران شرلی به‌ایران رفته‌بودند در صدد تنظیم وتجهیز اردوی ایران برآمدند. شاه عباس توانست بزودی در ۱۵۹۸ یك اردوی ۳۲ هزار نفری منظم ومجهز باتوپ خانه آماده نموده ویك قوت قبیلوی «شاه سون» رابران بیفزاید . این است که‌او درسال ۱٦۰۳ تبریز را باقوت ازعثمانی مسترد نمود، وبار دیگر در حوالی دریاچه اورومیه قشون عثمانی را شکسته ایروان و شیروان وقارص رابگرفت، بعلاوه او آذربایجان، کردستان، بغداد، موصل ودیار بکر، کربلا ونجف رانیز مسخر نمود، فقط در قراریکه در ۱٦۱۱ داده شد ایران پرداخت سالانه دوصد بار ابریشم را بدولت عثمانی تعهد کرد. صادرات سالانه ابریشم‌ایران در آنوقت بالغ بر ششصد وسی وچند هزار من ایرانی میشد. شاه عباس در ۱٦۱۵به کمپنی انگلیسی تجارتی هند امتیاز خرید ابریشم ایران وتاسیس تجارت خانهٔ در

جاسنك داده وباز گذاشتن بنادر خلیج فارس رابرخ کشتی های شان قبول کرد. ازآن بعد در ۱۶۲۰ بحریه انگلیس قوای پرتگال را درجاسك بشکست وجزیره قشم را از پرتگال برای ایران گرفت، وایران برجزیره هرمز دست یافت وتا ۱۶۲۵ به‌کمك انگلیس وهالند تمام متصرفات بحری پرتگال را در خلیج فارس تصرف نمود وبه‌این صورت نفوذ اقتصادی وسیاسی انگلیس در ایران ریشه گذاشت .

شاه عباس درسال ۱۶۲۰ سپاهی به‌قندهار اعزام کرد وشهر را که‌این وقت در تصرف عبدالعزیز حاکم جهانگیر پادشاه بابری هندوستان بود قهرا مسخر ساخت . اما بعد از هفده سال (۱۶۳۷) شاه جهان بابری بعزم فتح قندهار از دهلی به‌پنجاب آمد وعلی مردان خان حاکم صفوی خطبه بنام اوخواند، ابوسعید حاکم بابری کابل به‌قندهار کشیده وعلیمردان رابه دربار شاه جهان فرستاد وسیاوخش قوماندان‌نظامی صفوی راکه مقاومت نشان داد مغلوب نمود. دوسال بعد ازاین واقعه شاه عباس در ایران بمرد وچون قبلا دوپسر خودرا کورکرده ویك پسر خودرا کشته بود لابدسلطنت به‌نواسه او «شاه صفی» رسید که از ۱۶۳۹ تا ۱۶۴۲ دوام کرد، در دوره کوتاه شاه صفی قوای ازبك قندهارراگرفت‌وقوای عثمانی همدان وبغداد رامسخر نمود .

عباس ثانی (۱۶۴۲ ــ ۱۶۶۷) درسال ۱۶۴۸ به‌قندهار سوقیات کرده وآن‌شهر مشهور ومستحکم را مسخر نمود، ازاین بعد قندهار مثل ولایات سیستان وهرات و مشهد ونیشاپور تاقرن هژدهم دردست دولت صفوی ماند. گرچه شاه جهان بابری دوبار دیگر تاسال ۱۶۵۱ سپاه مکملی به‌قیادت شهزاده اورنگزیب وسعداله حاکم‌کابل برای تسخیر قندهار فرستاد مگر باکثرت سپاه بابری (۷۰ هزار سوار وپیاده) فتح قندهار میسر نشد واورینگزیب ناکام به‌هند رفت. عباس ثانی با دولت ازبکیه راه مدارا درپیش گرفت، اما درایران دچار مخالفت امرا ودرباریان گردید زیرا عباس از مذهب امامیه تبرا کرده وحتی خویشاوندان نزدیك خودرا که مذهب امامیه داشتند بکشت، لهذا مخالفین او توسط خواهرش اورا دراندرون حرمسرا مسموم نمودند. سلیمان صفوی پسر وجانشین شاه عباس ثانوی (۱۶۶۷ ــ ۱۶۹۴) کارتازه‌ئی در افغانستان نداشت جز آنکه مالیات ولایات مقبوضه را بگیرد. شاه حسین صفوی پسر شاه سلیمان هم مثل پدر بود واز ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ سلطنت نمود .

بعد از شاه عباس دولت صفوی داخل دوره انحطاط شده بود واین انحطاط در عهد شاه حسین بدرجه نهائی رسید، مرکزیت دولتی ضعیف شده ووزراء وافسران رقیب ، روحانیون، خواجه سرایان وفال بینان در دربار مشغول مجادله باهمدیگر بودند، فیودالهای مقتدر محلی درولایات مربوطه شکل خود مختاری ونیمه خودمختاری بخود گرفتند ، واز تادیه مالیات بدولت مرکزی فرار میکردند، چون خزانه دولت‌کسر میداشت دولت هم عوض معاش بمامورین خود زمین میداد، این‌زمین که موروثی نی بلکه موقتی بود، صاحب آنرا وامیداشت که منافع آنی را درنظر گرفته وتاجائیکه‌ممکن بود از زمین وزارع بدوشد واز ادای مالیات دولتی سرباز زند، همچنین اراضی وسیع وقفی بدون ادای مالیات در دست روحانیون ومزارات مذهبی بود، قشون ازنرسیدن معاش ومردم از جورحکام وفیودال متنفر ونالان بودند، واین زمینه سقوط دولت مرکزی را فراهم میساخت. ملت ایران درزیر چنین اداره فاسد ونالایق شاکی ونالان بودند ودر جاهای دورتری که میتوانستند برضد دولت قیام میکردند، در اوایل قرن

هزدهم لزکی های ایران سر بهشورش برداشته وشیراز را گرفتند، همچنین لرستانی ها قیام کرده وتا کردستان تاثیر کردند، در جنوب ایران نیز مردم بلوچ پرچم‌مخالفت افراشته وبندر عباس را اشغال نمودند، گرچه این قیامهای داخلی ایران فورا باعث سقوط دولت مرکزی نشد ولی قیام مردم افغانستان کار را یکسره نمود .

سوم

افغانستان و دولت بابری هند

دولت بابری هند بالشکر کشی های متعدد خود به افغانستان باعث صدمه اقتصادی وفرهنگی کشور شد. محمد بابر یکی از شهزادگان تیموری پسر عمرشیخ حکمران اندیجان ماورالنهر وکواسه امیر تیمور معروف است. او درسال ۱۴۸۳ در اندیجان جانشین پدر (بهعمر یازده سالگی) گردید ودر ۱۴۹۷ سمرقند را ازکاکای خود سلطان احمد گرفت . در ۱۴۹۹ مجددا اندیجان را ازبرادر خود جهانگیر ودر ۱۵۰۰ سمرقند را ازمحمد شیبانی موسس دولت تازه ازبك متصرف شد. امایکسال بعد مورد حمله دولت محمدشیبانی قرار گرفت وبه تاشکند نزد ماماى خود سلطان محمود فرار کرد. محمود اورا کمكنمود تا مجددا دراندیجان حمله نمود. بابر دراین حمله زخمی شد وبه ترمز فرار کرد، زیرا تاشکندرا محمد شیبانی اشغال کرده بود. در ۱۵۰۱ بابر ازترمذ بهافغانستان آمد، این وقت اقتدار دولت گورگانی افغانستان مشرف بزوال بود وبدیع الزمان مرزا درمیمنه اقامت داشت، حکومت تخارستان در دست خسرو شاه امیر محلی بودکه قشونی بالغ برهشتهزار نفر داشت ، اینشخص درمرکز قندز ازبابر پذیرائی وحمایت نمود. ولی بابر سپاه اورا بهخود جلب کرد و خسرو شاه را بهفرار نزد بدیع الزمان مجبور نمود. بابر بالشکر قندز هندوکش را بهقصد تصرف کابلستان عبور کرد وکابل دراین وقت اسما تحت حکمرانی مرزا عبدالرزاق گورگانی وعملا زیر اداره محمدمقیم ارغونی حکمران گورگانی قندهار و زمین داور قرار داشت. محمدمقیم همینکه انحطاط دولت گورگانی را احساس کرد بکابل آمد وبقوت حکومت کابل را باخواهر مرزا عبدالرزاق یکجا گرفت، عبدالرزاق بجانب لغمان فرار کرد اما محمدمقیم در برابرحمله بابر مقاومت نکرد وشهر را تسلیم کرد وخود به قندهار رفت .

بابر در ۱۵۰۵ که دولت گورگانی با مرگ سلطان حسین درهرات روبه سقوط میرفت ازکابلبهغزنی وقلات کشید وزابلستان را ازحکام ارغونی قندهار گرفته به برادر خود جهانگیر داد. وخود در ۱۵۰٦ براه هزاره درهرات رفت. این وقت بدیع الزمان ومظفر حسین پادشاهان دوگانه افغانستان درکناره رود مرغاب به انتظار حمله دولت شیبانی شکل وضع الجیشی اختیار کرده بودند. بابر میخواست با اتفاق پادشاهان گورگانی بامحمد شیبانی دشمن مشترك شان بجنگد ولی زمستان رسید و جنگی باشیبانی واقع نشد. کابل راهم رقیب خویشاوندش «جان مرزا» اشغال کرده بود، پس بابر بهعجله برگشت وکابل را بگرفت وجان مرزا را بهقندهار مرخصنمود، بابر در ۱۵۰۷ بالای خلج های غزنین بتاخت وبعد از قتال چندین هزار گوسفند و حیوانات شانرا اغتنام نمود وتنفر مردم رانسبت بهخود برانگیخت. محمد شیبانی که با اشغال هرات دولت گورگانی را منقرض کرده ومتوجه جنوب شده بود، محمدمقیم وشاه بیگ ارغونی حکام قندهار را بترس انداخت . آنها از بابر استمداد نمودند تا وقتیکه بابر به قندهار رسید آن دوبرادر بهشیبانی ها کهزودتر رسیده بودند اظهار اطاعت کرده وبه حکومت خود باقیمانده بودند. لهذا برای طرد بابر سپاه آراستند

وبابر به‌جنگ پیش آمد وسپاه هردو برادر را درهم شکست، محمدمقیم به‌زمینداور و شاه بیگ درشال بلوچستان فرار کردند. بابر حکومت قندهار را به‌برادر خود ناصر مرزا داد وخود بکابل برگشت. اما دوبرادر باکمك شیبانی به‌قندهار باز گشته ناصر مرزا راجانب کابل فراری ساختند ومحمدخان شیبانی هم از زمینداور به‌هرات مراجعت کرد وقندهار دردست برادران ارغونی ماند .

بابر قضیه قندهار را لاینحل گذاشته در ۱۵۰۸ متوجه ولایت ننگرهار شد،مرزا عبدالرزاق حاکم سابق کابل درجنگ بابابر مغلوب واسیر و اعدام شد وننگرهار ضمیمه‌حکومت‌بابر گردید.این‌وقت مردم‌بدخشان‌به‌قیادت«زبیرراعی» (چوپان)برضدحکام گورگانی قیام کرده وآن ولایت را متصرف شدند، بابرکه مصمم بود درافغانستان جانشین دولت گورگانی گردد فورا سپاهی به‌قیادت جان مرزا دربدخشان فرستاد و آن ولایت را اززبیر راعی بگرفت. همینکه بابر از کشته شدن محمدخان شیبانی در جنگ مرو اطلاع گرفت، بفکر تاسیس دولت در ماورالنهر افتاد وبعجله در قندزرفت واز اسمعیل صفوی استمداد نظامی نمود. آنگاه (۱۵۱۱) بماورالنهر کشید وبخارا و سمرقند را اشغال نمود. شیبانیها به‌حمله پرداخته وسمرقند وبخارا را مستردکردند وبابر را در ۱۵۱٤ به‌جانب افغانستان فراری ساختند. ازاین بعدبابر ازخیال ماورالنهر گذشت وچون دولت صفوی راهم درولایات شمال مغربی افغانستان قایم وقوی میدید پس به‌افغانستان شرقی متوجه شد وبر قبایل آزاد بتاخت ودر باجور وسوات سه هزار مرد راهلاك نمود وحکومت آنجارا به‌خواجه کلان بیگ داد ومرزا ناصر را به غزنین فرستاد .

بابر بزودی آنقدر قوی شد که در ۱۵۱۸ توانست برای تسخیر هند رودسندرا عبور وتاچناب را بگیرد وبرگردد. سال دیگر بابر بعداز حمله برقبیله یوسف زائی، رود سندرا از حدانك عبور کرد ومحمد سلطان را باچهار هزار سواره بتاخت لاهور مامور نمود وخود بکابل مراجعت کرد. درسال ۱۵۱۹ بابر به‌پنجاب کشیده سیالکوت را با ۳۰ هزار اسیر گرفت وبعد ازتاراج پشتون های سید پور بکابل برگشت . اودر ۱۵۲۰ همایون را دربدخشان فرستاد‌وخود به‌قندهار رفته شاه‌بیگ ارغونی‌را محاصره نمود، شاه بیگ سال آینده قندهار را به‌بابر تسلیم کرده وخود به‌حکومت بلوچستان قناعت نمود وبعدها او واولادش درولایت سند هم مسلط شدند. بابر حکومت قندهار را به‌مرزا کامران داد وبکابل مراجعت نمود .

در چنین وقتی دولت افغانان لودی هندوستان رو به انحطاط نهاده و آتش نفاق داخلی مشتعل گردیده بود تاجائیکه علاء الدین عالم‌خان کاکای سلطان ابراهیم لودی برضد برادر زاده خود بدربار بابر درکابل پیوسته بود ودولت خان لودی والی‌مقتدر پنجاب بابر را به‌تسخیر هندوستان وانقراض سلطنت دهلی تشویق مینمود. این است که‌بابر در ۱۵۲۳ عسکر به‌پنجاب کشید در حالیکه قبلا مردم نیرومند یوسف زائی‌را در سایه ازدواج بادختری از متنفذین آنان بخود جلب کرده بود. بابر دراین سوقیات پشتونهای مدافع لاهور را شکسته شهر رافتح‌کرد وبه مرزا عبدالعزیز سپرد و سیالکوت ودیبالپور را بعد از کشتار دسته جمعی در دیبالپور به‌حکام خود داده وبکابل برگشت . حاکم او درسیالکوت عالم خان کاکای سلطان دهلی بود. این شخص در عوض مقابله بااجنبی به‌اتفاق غازیخان پسر دولت خان لودی عسکر به دهلی کشید

ولی از سلطان ابراهیم منهزم شد و به‌سیالکوت برگشت. دوسال بعد (۱۵۲۵) بابر باسپاه کابل وبدخشان وقندهار (۲۱ هزار نفر) ضربت قاطع بدهلی وارد کرد. ابراهیم شاه لودی درمیدان‌جنگ پانی‌پت با مدافعین دلیر خود یکجا کشته شده وخطبه شاهی بنام ظهیر الدین محمد بابر خوانده‌شد. ازاین بعد بابر پادشاه کابل وشهنشاه هندوستان گردید. حکومت غزنه وزابلستان به‌خواجه کلان بیگ وحکومت کابلستان و بدخشان به شهزاده همایون وبه وکالت اوبعدها به‌سلطان اویس تیموری و حکومت قندهار به شهزاده کامران وپسان بوکالت او به‌برادرش مرزا عسکری رسید، اما پسانتر حکومت بدخشان به‌عموزاده بابر مرزا سلیمان داده شد که‌مدت ها او واولادش درآن ولایت حکمران ماندند.

بابر درسال ۱۵۲۹ در هندوستان چشم از جهان پوشید. چون جواني وشباب خودش را در افغانستان گذشتانده ودلبسته این‌خاك بود درحین موت‌وصیت کرد که اورا درکابل دفن نمایند. همچنین وقتیکه بابر اگره رافتح وخزائن دولت لودی رامالك شد بهرنفر از نفوس شهر کابل یکمقدار پول بخشش نمود. بابر مرد باعزم وهم‌شاعر ونویسنده درنظم ونثر دری وترکی بود، او همچنین یك سپهدار وسپه‌کش جنگ جو بود که در هندوستان کنون فرهنگ افغانستان عهد گورگانی را زنده نگهداشت واخلافش چون همایون واکبر جلال الدین وجهانگیر وشاه جهان تعهد اورنگزیب در انکشاف این فرهنگ توجه نمودند. ولی در افغانستان هیچ کدام مصدر خدمت شده نتوانستند بلکه ولایات متصرفه رابشکل تیول وجاگیر شهزادگان وافسران و حکام مطلق العنان خود درآوردند، همچنین بواسطه عسکر کشی ها وجنگ های داخلی به اقتصادیات کشور لطمه زدند وسیر تجزیه وانحطاط آنرا دوام دادند، این است که طرف کینه ومقاومت مردم قرار گرفتند تا ازپا درآمدند.

همایون پسر بزرگ بابر که درکابل تولد شده ودر افغانستان پرورش یافته‌بود بعد از مرگ پدر به‌عمر ۲۴ ساله‌گی پادشاه هندوستان شد. او در افغانستان و هندوستان رقبای سر سخت ازخود وبیگانه داشت که نمیتوانست برهمه غلبه نماید. ازهمه پیشتر برادرش کامران مرزا که حکومت کابل وقندهار در دست داشت برضد همایون به هند عسکر کشید ولاهور را اشغال کرد. همایون برای دفع الوقت حکومت ولایات جنوب هندوکش در افغانستان وپنجاب را در هندوستان بدون منازعه به او گذشت. کامران در ۱۵۴۵ سپاه حمله آور سام صفوی برادر شاه طهماسب را در قندهار بعد از هشت ماه محاصره درهم شکست وسال دیگر حاکم فاتح صفوی را در قندهار به‌تسلیم مجبور نمود، لهذا حکومت مستقل او ازبامیان تاقندهار ولاهور تامین گردید. اما همایون در ۱۵۳۸ با مخالفت برادر دیگر خود مرزا هندال در هندوستان دچار شد، هندال نه‌اینکه دراگره اعلان استقلال نمود بلکه عسکر کشیده ودهلی را محاصره‌نمود وکامران هم دراین جنگ شرکت کرد، همایون که متزلزل شده بود متعاقبا باحریف زبردست دیگری مثل شیر شاه سوری مقابل گردید. شیر شاه که خودش را وارث دولت افغاني هند میدانست درسال ۱۵۳۹ همایون را در «بهوجپور» وسال دیگر (۱۵۴۰) در ساحل گنگا به‌سختي درهم کوفت و خود مجددا دولت افغاني هندوستان را اعلام نمود. البته تشریح سلطنت این پادشاه مدبر متعلق بتاریخ هندوستان است.

همایون بعد ازاین مغلوبیت دل از سلطنت هند برداشت وخواست به پادشاهی

ولایات متصرفه در افغانستان قناعت نماید، لهذا بعد از یازده سال پادشاهی در هند به افغانستان برگشت. ولی درعرض راه برادرانش او را تنها گذاشتند، کامران و عسکری مرزا بکابل کشیدند و هندال به‌قندهار رفت. کامران توانست که بدخشان وقندهار را به‌تسلیم وادارد وخطبه شاهی بنام خود بخواند، همایون از راه سند و بلوچستان وگرمسیر وسیستان بشهر هرات رفت تا ازدولت صفوی برضد برادران خود به‌مقصد اعاده پادشاهی خویش در حصص مقبوضه افغانستان استمداد نماید. دولت صفوی او را درسال ۱۵٤٤ در پایتخت قزوین پذیرفت وکمك نظامی (۱۰ هزار سپاهی) دادکه افغانستان شرقی را از برادران خود مسترد نماید، بشرطیکه قندهار را بدولت صفوی بسپارد . همایون درسال ۱۵٤٤ به افغانستان برگشت وبه‌قندهار حمله نمود، عسکری مرزا مغلوب شد وشهر قندهار بدست همایون افتاد. همایون بکابل کشید وشهر را در ۱۵٤٥ قهراً ازکامران بگرفت، کامران به‌سند گریخت و همایون به تخارستان رفت. سلیمان مرزا حاکم بدخشان وتخارستان در اندراب بدفاع برخاست ولی منهزم شد وفرار کرد. همایون پیش رفت وتالقان وکشم را تابدخشان گرفت وبه حکام خود سپرد. درجنگ بدخشان همایون برادر خود ناصر مرزا را بکشت وچون شنید کامران ازسند برگشته وکابل را اشغال کرده است بکابل مراجعت نمود.

کامران در جنگ مغلوب وبه جانب بدخشان فراری شده علاقه های غوری وبغلان وتالقان را اشغال نمود. وهمایون در ۱۵٤٦ کامران را در تخارستان تعقیب ودرشهر تالقان محصور نمود ، کامران تسلیم شد و عفو خواست ، همایون که نمیخواست برادر دیگرش راهم مثل ناصر مرزا بکشد اورا عفونمود وعلاقه کولاب را به‌او داد و بکابل برگشت. اماکامران لجوج وخیره سر این‌بار باپیر محمد خان حکمدار ازبکی‌بلخ سازش نمود وامداد نظامی گرفت ودرسال ۱۵٤۷ بدخشان وتالقان را ازحکام‌همایون گرفت. همایون مجبور بودکه بتخارستان برگردد ودر نواحی تالقان کامران را مغلوب نماید. همایون بعد از غلبه برکامران در ۱۵٤۸ برای سرکوبی پیرمحمد خان آهنگ بلخ نمود وباآنکه در حمله اول سمنگان را ازمحافظین ازبك گرفت، در جنگ بلخ مغلوب قوای ازبك گردید وزخمی شد و بکابل برگشت . در ۱۵٤۹ کامران از راه هزاره وبامیان به‌غوربند رسید وهمایون به‌مقابله پیش‌آمد ، اما شکست خورد وبه بدخشان عقب کشید، کامران نیز کابل را اشغال نمود. بعداز تجدید قوا همایون از بدخشان فرود آمد وکامران درمحل اشتر گرام بدفاع برخاست، همایون اورا مغلوب ومنهزم بجانب لغمان ساخت وخود بکابل آمد، سپاهیان همایون تاجلال آباد کامران را تعقیب مینمودند تا او به‌پشاور گریخت. بعد ازکمی کامران به‌جلال آباد برگشت و همایون بمقابل اورفت، کامران جلال آبادراگذاشته به‌غزنی کشید وچون کابل خالی بود حمله کرد وشهر را اشغال نمود. همایون از جلال آباد برگشت وکامران فرارکرد، ودر ۱۵۵۰ باز کامران به‌جلال آباد آمد وجنگ او باهمایون درسرخ آب درگرفت ، دو برادر دیگر همایون (مرزا هندال ومرزا عسکری) نیز دراین جنگ کشته شدند و کامران به‌شرق گریخت وبه «سلطان آدم» حاکم کهکر پناهنده شد. وقتیکه همایون در ۱۵۵۲ رود سند راعبور نمود سلطان آدم ترسیده وکامران را به همایون تسلیم کرد. همایون اورا کورکرد ودر ۱۵۵۳ بکابل برگشت .

همایون که در مدت تقریبا ده سال باخون ریزی زیادی حکومت خویش را در ولایات بدخشان وتخارستان وکابلستان و زابلستان وقندهار تحکیم نمود اینک حکومت زمینداور را به بهادرخان سیستانی ، قندهار را به‌شاه محمد کلاتی، بدخشان را به سلیمان مرزا داد وخود درکابل مرکز گرفت که از این جا تا دریای سند رانظارت مینمود. همایون بعد از تامین امور داخلی درسال ۱۵۵٤ با ۱۵ هزار سپاهی به‌قصد تسخیر هندوستان دریای سند را عبور نمود، او ازنفاق داخلی سرداران افغانی و اختلال امور دولت سوری بخوبی آگاه بود، این است که به سهولت توانست سکندر شاه سوری را درهم شکند ودولت افغانی را منقرض نماید، در هر حال خطبه سلطنت هند بعد از ۱۵ سال بنام همایون درشهر دهلی خوانده شد اما سال دیگر همایون از بام افتاد وبمرد .

اکبر جلال الدین پسر و جانشین همایون درهند بیشتر گرفتار قیام های افغانان شد که حکومت های مستقل میخواستند، در افغانستان هم قشون صفوی در ۱۵۵٦ قندهار را مسخر نمود. مرزا سلیمان والی بدخشان درسال ۱۵۵۹ خواست ولایت بلخ را از حکمرانی دولت ازبکی ماورالنهر برهاند وبه همین مقصد سوقیاتی نمود ولی از قوای پیر محمد خان حکمدار بلخ شکست سختی دریافت. در سال ۱۵٦۳یکی از رجال آزادی خواه افغانستان بنام «شاه ابوالمعالی» که در داخل هند برضد اکبر جلال الدین فعالیت کرده ومغلوب شده بود به کابل‌آمد، این وقت حکمران کابل‌شهزاده کوچك بابری «محمد حکیم مرزا» پسر همایون واجرای امور بدست مادرش بود. شاه ابوالمعالی اول دختر همایون را ازمادر محمد حکیم بزنی گرفت وبعد از آن مادرمحمد حکیم را بادیگر سران مقتدر بابری بکشت وخود بادر دست داشتن محمد حکیم امور حکومت را در دست گرفت. سلیمان مرزا والی بدخشان مجال نداده وسپاه بطرف کابل کشیده ابوالمعالی را درجنگ غور بند مغلوب ودر چهاریکار اسیر واعدام نمود وحکومت محمد حکیم را تامین کرد. مامورین کابل تسلط سلیمان را نمیخواستند و ضدیت مینمودند، سلیمان بار دیگر بکابل آمد ومحمد حکیم فراری را تا پشاور تعقیب کرد وبرگشت ومامورین سرکش را با شهر کابل محاصره نمود. اکبر جلال الدین از هند محمد حکیم را تقویت نظامی نموده بکابل فرستاد وسلیمان که توان مقابله نداشت در سال ۱۵٦٤ به بدخشان مراجعت کرد وحکیم به‌حکومت کابل وغزنه مستقر ماند .

سلیمان بعد از تجدید قواباز بکابل حمله ومحاصره نمود ومحمد حکیم مرزا به پشاور گریخت. اکبر جلال الدین، فریدون مامای محمدحکیم مرزا را به‌کمك خواهر زاده‌اش در پشاور فرستاد، امااین دونفر برای تسخیر لاهور عسکر کشیدند واکبر جلال الدین در ۱۵٦٦ شخصا به قصد لاهور از اگره حرکت کرد. تااین وقت‌سلیمان مرزا ازکابل به بدخشان برگشته بود وحکیم مرزا ازلاهور به‌پشاور پس کشیده وجای خود را در کابل گرفت. سلیمان ازآنجا به بدخشان رفت که امرای بدخشان شهرخ هفت ساله نواسه سلیمان را بروی او کشیده بودند، پس در قندز واطراف آن‌بین جد ونواسه جنگ های زیادی واقع شد، عاقبت سلیمان حکومت تخار وبدخشان را اسما به‌نواسه خود گذاشت ودر سال ۱۵۷۵ بنام حج رفت، اماحج نرفت وبه‌ایران رفته از طهماسب صفوی استمداد نظامی نمود تا مطامع خود را در افغانستان تامین نماید. سلیمان هنوز در هرات بودکه طهماسب بمردوسلیمان مایوس گردید پس مجبور بود

که از راه قندهار بکابل آید واز محمد حکیم مرزا کمك بخواهد. محمد حکیم به او امداد کرد تا در تالقان باپسر زاده خود شهرخ جنگ نمود، شهرخ مغلوبا به کولاب رفت و تخارستان از هندوکش تاتالقان به‌سلیمان رسید ومحمد حکیم از تخارستان بکابل عودت نمود. متعاقبا محمدحکیم به‌لاهور عسکر کشید اما از اکبر جلال الدین برادر بزرگ خود در ۱۵۸۰ شکست خورد وبکابل برگشت، اکبر اورا تاکابل تعقیب نمود، محمد حکیم تسلیم شد وعفو خواست ومجددا بفرمان فرمائی کابلستان و زابلستان مقرر گردید .

بعد از عودت اکبر به‌هند، عبداله خان ازبك درسال ۱۵۸۳ عسکر به‌بدخشان کشیده وآن ولایت را اشغال کرد ومرزا سلیمان وشهرخ نواسه‌اش یکجا بکابل فرار کردند. مرزا محمد حکیم والی کابل شهرخ را بدربار اکبر ومرزا سلیمان را ـ بااقطاع وتیول ـ درلغمان فرستاد. سلیمان در ۱۵۸٦ باز به‌بدخشان تاخت ولی از قوای عبدالمومن خان فرمان فرمای بلخ ومحمود سلطان ازبك شکست خورد، واز راه کابل بدربار اکبر رفت ودر ۱۵۸۸ درلاهور بمرد، درحالیکه محمد حکیم مرزا در ۱۵۸٤ قبلا درکابل مرده بود. اکبر پسران اورا (کیقباد وافراسیاب) در راولپندی بدربار خود پذیرفت . کابل که بعد ازمرگ محمد حکیم در دست قوای اکبر رفته بود اکنون به «کنورمان» هند وبه‌حیث والی به‌صدارت میر شریف داده شد وسال دیگر (۱۵۸٦) زین‌خان کوکه حاکم کابلستان مقرر گردید، زین‌خان برای حفظ راه های ارتباط بین کابل تا دریای سند موظفین متعدد گماشت که راها را محفوظ ومامون نگهدارند تا از دست برد مهاجمین آزادی خواه افغانی منقطع نگردد. اکبر جلال‌الدین مثل همایون و بابر اتصالا پشتون های بین خیبر وسند را میکوفت ودر سال ۱۵۸۸ خود بکابل آمدو باغ بابر را بنانهاد وحکومت کابلستان را به‌قاسم خان کابلی داد وبه‌هند برگشت .

اکبر در ۱۵۹٤ سپاهی به قیادت شاه بیگ کابلی در قندهار فرستاد. حاکم صفوی قندهار چون توان مقابله نداشت شهر را تسلیم کرد وخطبه بنام اکبر خواند، اکبر که قسمت بزرگ هند را ازنفوذ افغان های مخالف تصفیه کرده بود متوجه سند شده وحکمرانان ارغونی آنجا را ازبین برد وسند را تحت ادارهٔ مستقیم هند قرارداد. شاه‌بیگ کابلی حاکم قندهار هم گرمسیر را الحاق کرد وقیام کاکرهای ژوب را در ۱۵۹۵ سرکوب نمود. همچنین درسال ۱٦۰۰ شورش هزاره ها را تحت رهبری مرزا حسن پسر شهرخ (حاکم سابق بدخشان) در شمال قندهار خاموش نمود وبعد از شکست شورش مرزا حسن جانب غور فرار نمود .

بالاخره اکبر جلال الدین پادشاه مقتدر هند درسال ۱٦۰۵ درهند بمرد وجایش را شهزاده سلیم باعنوان جهانگیر بگرفت ودر اگره جلوس کرد. درعهد همین پادشاه بود که قشون صفوی به قیادت حسین خان حاکم هرات بر قندهار حمله کرد ، ولی شاه بیگ حاکم قندهار باقوت الظهر فرستادگی جهانگیر از لاهور مهاجمین صفوی را عقب زد، جهانگیر در ۱٦۰۵ خود بکابل آمد وباز به هند برگشت ـ ۱۵ سال بعد تر (۱٦۲۱) عباس صفوی به‌قندهار حمله کرد وشهر را از عبدالعزیز حاکم بابری گرفت، جهانگیر در ۱٦۲۵ باز بکابل آمد ولی کار مهمی انجام نداد وبه‌هند برگشت درحالیکه قندهار همچنان در دست صفوی باقی بود. جهانگیر در ۱٦۲۷ بمرد. ملکه مشهور نورجهان بیگم زن همین پادشاه بود .

شهزاده خرم بعد از جلوس به‌پادشاهی هند در ۱۶۲۷ ملقب به‌شاه جهان‌شد.
درهمین سال سپاه ندر محمد خان فرمان فرمای بلخ در بامیان حمله کرد اما قلعه ضحاك را از خنجر خان قلعه دار نتوانست بگیرد لهذا بکابل کشیده سه ماه شهر را در محاصره نگهداشت. شاه جهان سپاهی برای دفاع او ازهند به افغانستان سوق نمود واین سپاه در «باریك آب» رسیده بودکه ندرمحمد خان در ۱۶۲۸ بجانب بلخ عقب نشست. نه سال بعد علیمردان خان حاکم صفوی قندهار شنید که سیاوخش با هشت هزار سپاهی از دربار صفوی به‌قندهار اعزام گردیده است، او چنین چیزی نمیخواست پس در ۱۶۳۷ در شهر قندهار خطبه بنام شاه جهان خواند. سعید خان حاکم بابری کابلستان بفرمان شاه جهان به‌قندهار رفت وسپاه فرستادگی ایران را درکنار رود ارغنداب درهم شکست وبه‌این صورت ولایت قندهار مربوط هندوستان گردید . هنگامیکه شاه جهان در ۱۶۳۹ خود بکابل آمد علیمردان خان حاکم سابق قندهار را بحکومت کابل گماشت وهمین شخص است که چهار چتهٔ منقش ومشهور کابل را بابا‌غ علیمردان بساخت وبعدها درقرن نزدهم این‌چهار چته ازطرف قشون مهاجم برتانیه سوخته ومنهدم گردید.

شاه جهان در ۱۶۴۴ سپاهی ازکابل روبه شمال فرستاد که تاکهمردواندراب رسید وجنگ های خورد وریزه‌ئی باقوای مدافع ازبك نمود اما قشون هند نتوانست موفقیت بزرگی در شمال هندوکش بدست آرد ،ولی توانست مال ومواشی مردم‌بیگناهٔ دره‌های هندوکش رابیرحمانه تاراج نماید. شاه جهان در ۱۶۴۵ خود بکابل آمد و قشون او مجددا به استقامت ولایات شمال افغانستان بحرکت افتاد. این سپاه بزرگ ازراه سیغان ونارین وقندز تابلخ پیش رفت، سپهسالار این اردو شهزاده مرادبخش پسر شاه جهان بود وهمینکه پسران ندرمحمد خان (سبحان قلی وبهرام خان) به او تسلیم شدند، داخل شهر بلخ گردید اما ندر محمدخان قبلا به اندخوی رفته بود.مراد بخش که خطر حملات متفرق سواران ازبك را در قندز وبلخ وشبرغان واندخوی احساس میکرد، بعد از تعیین حکام دربلخ وتخار وشبرغان ومیمنه وغیره، بکابل بر گشت وشاه جهان هم به‌هند رفت .

یکسال بعد (۱۶۴۶) شاه جهان مجبور شد بکابل برگردد، زیرا ندرمحمد خان بغرض استمداد از دربار صفوی به‌ایران رفته وبرگشته ومیمنه را در محاصره کشیده بود، در حالیکه پسر دیگرش قتلغ محمد باپنجهزار سواره ، بلخ را محاصره کرده‌بود وبعد ها سبحان قلی توانست برادرش عبدالعزیز حکمدار بخارا را باسپاه ماورالنهر به‌امداد پدر بیاورد وشهر بلخ را از حاکم بابری متصرف گردند. شاه جهان این بار پسر خوداورنگزیب را در راس قشون مکملی برای تسخیر بلخ فرستاد. مدافع بلخ عبدالعزیز خان باسپاهیکه ازماورالنهر برای استحکام ندرمحمد خان آورده بود در موضع تیمور آباد بلخ جلو اورنگزیب را گرفت، بعد از جنگهای متعددی در نواحی‌بلخ بالاخره عبدالعزیزخان بماورالنهر عقب نشست واورنگزیب فاتحانه داخل بلخ‌گردید.
شاه جهان که ازکابل اوضاع جنگی را ترصد میکرد بزودی ثبات ازبك وخطر سواران تازندهٔ آنان را باسنگینی مصارف کمرشکن جنگی درك نمود لهذا باندر محمد خان‌کتبا داخل مصالحه شده حکومت اورا بروﻻیات شمالی افغانستان از بلخ تا میمنه برسمیت شناخت وخود از کابل به هندوستان عودت نمود، اورنگزیب هم بلخ را گذاشته‌بکابل

آمد وبه‌هند مراجعت کرد. ندرمحمد خان بعداز اعاده حکومت خود داخل بلخ شد و درمقابل امداد عبدالعزیز پسر خود از بخارا ، حکومت اورا دربخارا وتمام ماورالنهر تصدیق نمود وبه این ترتیب عبدالعزیز پنجمین پادشاه سلسله جنیدیه ماورالنهر گردید .

درسال ۱٦٤۷ عباس دوم صفوی باپنجاه هزار سپاهی شهر قندهار را بعد از دونیم ماه محاصره ضبط نمودو بست وزمینداور راهم الحاق نمود،صفوی ده‌هزارسپاهی بقیادت مهراب درشهر قندهار گذاشته وخود از راه فراه وهرات ومشهد به‌ایران برگشت . در طی این وقایع اورنگزیب که موظف بدفاع از افغانستان متصرفه هند و مقیم ملتان بود نتوانست به‌سر وقت قندهار برسد بلکه در سال دیگر باقشون بزرگی مرکب از هفتاد هزار نفر براه کابل وغزنین بقندهار رسید وشاه جهان هم در کابل آمد. این تاخت وتاز های خارجی آنقدر زراعت افغانستان صدمه زده بود که نمیتوانست از عهده تغذیه اردو های استیلا گر برآید، پس در اردوی هند قحطبزرگی درافتاد تاجائیکه ازکابل تاقندهار یکسیر غله وکاه بدو روپیه خام میسر نمیشد واین قیمت درآن روزگاران محل تعجب وتشویش بزرگی بود. از دیگر طرف مهراب حاکم صفوی قندهار به‌شدت مدافعه مینمود خصوصا که سپاه امدادی ایران نیز رسید و محاصره چهار ماه طول کشید، زمستان نزدیك میشد وعلف در صحرا نماند، شاه جهان که چنین دید از کابل به‌هند رفت واورنگزیب را بمراجعه در ملتان امرنمود. اما شاه جهان ازفکر تسخیر قندهار باز نمی ایستاد، زیرا مرکز دادوستد وعبور و مرور کاروانهای تجارتی بین هند وماوراالنهر وایران بود، وعایدات گمرکی بسیار داشت. گذشته ازآن شهر مستحکم قندهار در راه حمله به هندوستان مرکز مهم‌نظامی شمرده میشد ، پس در ۱٦٥۰ شاه‌جهان یك اردوی ٦۰ هزار نفری با ٤۰ توپ و۱۰ فیل جنگی بقیا اورنگزیب ازملتان وسند بقندهار فرستاد وخود نیز بکابل آمد، دوماه وهشت روز جنگ حصار دوام داشت ولی فتح قندهار میسر نگردید پس در زمستان شاه جهان ازکابل، واورنگزیب ازقندهار به‌هند برگشتند .

سال دیگر (۱٦٥۱) عوض اورنگزیب، شهزاده داراشکوه رقیب او به‌فتح‌قندهار مامور شد، او با۷۰ افسر بزرگ و ۷۰ هزار سوار وپیاده و۱۰ هزار تفنگچی و ٦ هزار بیلدار و٥۰۰ نقب زن، ٥۰۰ سقا، ۳هزار اشتر، ٦۰۰ فیل، ٤هزار بان (تیرهای آتشی هوائی) ٥ هزار من باروت، ٥۰۰ من سرب، ٥٤ توپ خورد وکلان و ۳۰ هزار گلوله توپ شهر قندهار را درمحاصره کشید. مردم قندهار ومهراب آن افسرمشهور صفوی کمافی السابق بادلاوری مدافعه نمودند، این حمله ودفاع پنج ماه طول کشید وبالاخره دولت هند ازتسخیر قندهار برای همیشه مایوس گردید. اردوی داراشکوه به‌هند رجعت کرد وازآن به‌بعد قندهار بلامنازع وبطور قطع درتحت اشغال دولت‌ایران قرار گرفت ودر واقع تجزیه وتقسیم کشور افغانستان در قالب ثابتی درآمد، واین قرار تاقرن هژدهم باقیماند. شاه جهان بعداز ۳۱ سال حکمرانی در ۱٦٥۷ بدست پسر خود محبوس ودر ۱٦٦٥ مرد .

بعداز حبس پدر وغلبه بربرادر اورنگزیب در ۱٦٥۷ به‌سلطنت نشست وتقریبا ٥۰ سال (تا ۱۷۰٦) سلطنت نمود، گرچه درزمان او مانند زمان همایون واکبر و جهانگیر وشاه جهان بفرهنگ وهنر توجه میشد مگر برعکس اسلاف خود اورنگزیب‌در

مذهب متعصب و در سیاست شدید وقسی القلب بود. اورنگزیب مقتدرترین پادشاه سلسله بابری هندوستان است که قسمت مهم شبه جزیره دکن را تسخیر کرد و دایره امپراتوری خود را شامل تمام برصغیر هندوستان (بجز قسمت جنوبی شبه جزیره دکن) ساخت، معهذا او در افغانستان متصرفه دم خوش نزد وباقیام های آزادی خواهی مردم مقابل گردید تاجائیکه یکبار خودش در «حسن ابدال» بغرض سر کوبی قیام کننده‌گان آمد وسه سال اقامت اختیار کرد. او کابلستان و زابلستان و بونیر ونوشهره را به‌حکام وکومکیان (معاونین حکام) خود سپرده بود. مگر قبیله یوسف زائی برضد او قیام کردند وبه سختی سرکوب شدند واز مخالفین «کله منارها» درکابل وپشاور وحتی پایتخت هندوستان افراشته شد. بعدها پشتونها تحت‌رهبری «ایمل خان» و «خوشحال خان» ختك قیام نمودند، و «آغرخان» افسر اورنگزیب در علی مسجد گرفتار حملات شدید مهمند گردید واین جنگها بطول کشید. بعد از رفتن اورنگزیب از حسن ابدال بدهای مردم لغمان برخاستند وباآغرخان در آویختند، بالاخره این شخص را درحین عودتش به‌هندوستان درسال ۱۶۹۰ بکشتند، اورنگزیب هم مجبور بودکه به‌حفظ اقتدار در کابل وپشاور قناعت کند.

بعد از مرگ اورنگزیب در ۱۷۰۶ دولت بابری هندوستان روبه انحطاط نهاد وملوك طوایف در هر کنج وکنار سر کشید، مرته وجات وسیك در جنوب هند ودر اگره وپنجاب قدعلم کردند، نظام دکن وولایت بنگال بنفسه دعوی استقلال داشتند، این است که زمینه برای نفوذ قوت های خارجی مساعد تر شده میرفت تا نادرشاه افشار واحمدشاه ابدالی یکی پی دیگری وارد هندوستان شدند. کلکته ومدراس و بمبئی هم بدست کمپنی تجارتی برتانوی افتاده بود. پس از استیلای برتانیه‌هندوستان تانیمه قرن بیستم روی آزادی واستقلال ملی ندید.

درهر حال حکام دولت بابری هند بعد ازمرگ اورنگزیب هم در پشاور وکابل وغزنه تاقرن هژدهم بدستیاری فیودالهای محلی حکومت میکردند وحد فاصل منطقه نفوذ بابری های هند بامنطقه نفوذ صفوی های ایران علاقه «مقر» بود. فیودالهای محلی دراین مناطق از رقابت دولت های صفوی وبابری استفاده شخصی نموده، گاهی از این طرف وگاهی ازآن طرف پول وامتیاز حاصل میکردند وتا وقتیکه منافع شان تامین میگردید باقوای اشغال گر خارجی از در سازش داخل میشدند. مورخ سلطان محمد خالص (صاحب تاریخ سلطانی) خود منشور اورنگزیب را در خانواده «ملخی خان» توخی مطالعه کرده است واین همان خانواده ایست که بین گرم آب وغزنین سمت خانی مردم این منطقه را داشتند، همچنین خانواده خانان ابدالی در علاقه ارغسان همین نقش را بازی میکردند، چنانیکه به‌تصریح سلطان محمد حسین خان سدوزائی در موضع «ده شیخ ـ ارغسان» بحیث رئیس قسمتی از مردم ابدالی طرفداری ازتسلط دولت صفوی مینمود. به‌همین جهت دولت ایران به‌او لقب «مرزا» بااسپی مزین بلگام مکلل اهدا نمود، در حالیکه دولت هند برقیب حسین خان «شیرخان» ابدالی لقب «شهزاده» داده بود، به‌این ترتیب مردم افغانستان با فشار خوانین وتسلط قوت‌خارجی از دو طرف کوفته میشدند. آخرین حاکم بابری هند در کابلستان و زابلستان ناصر خان درقرن هژدهم بودکه از طرف قوای دولت ابدالی در آن طرف رودخانه سند رانده شد.

در هرحال بعد از اورنگزیب درسال ۱۷۰٦ که توانسته بود باقوت پول وتولید نفاق به دستیاری روحانیون و فیودالهای مغرض آتش مبارزات را خاموش نماید دولت بابری هند هم رو به انحطاط نهاد. بعد ازمرگ او تاجلوس محمد شاه درسال ۱۷۱۸ درمدت ۱۲ سال چهار پادشاه آمد ورفت وکشته شد. همچنین در عهد محمدشاه، نادر شاه افشار (۱۷۳۸) وباز احمد شاه افغان (۱۷۵٦) برهندوستان مسلط شدند. لهذا پس از اورنگزیب دولت وحکام هند در ولایات شرقی افغانستان سیاست‌شمشیر را گذاشتند و سیاست نرمش وسازش اختیار نمودند، زیرا دولت مرکزی هند دچار نفاق وخانه جنگی‌ها شده ووالی های ولایات هند هریك در صدد استقلال مناطق‌متعلقه خود ها برآمده بودند، وحکمام شمالی وجنوبی هند محض برای نام از دولت مرکزی اطاعت میکردند . در چنین وضعی حکام هندی در پشاور و کابل وغزنه مجبور به سازش و مدارا بامردم بودند وهم‌مردم در امورملکی ونظامی تجارت وسیاست هند نافذ وذی نفع گردیدند. خصوصا مردمان جبال ودره‌های شرقی افغانستان که نسبت به مردمان واحه های آباد تر مثل کابل وقندهار وپشاور ازنظر اقتصادی و زراعتی و صناعتی و تجارتی فقیر تر بودند، همچنین قبایل کوه نشین افغانی بکلی استقلال محلی خود را تامین کرده بودند. در داخل چنین شرایط بودکه مبارزات وقیام های مسلح و آزادی خواهانه ولایات شرقی افغانستان چهل سال دیگر دوام کرد تا بعدا جای خود را بفعالیت های مسالمت آمیز سیاسی واقتصادی گذاشت. این صفحه جدید زمینه استقلال ملی را طوری هموار کرد که در اواسط قرن هژدهم سرتاسر ولایات شرقی کشور تارود سند بیك آواز برخاستند ودولت مستقلی تشکیل کردند.